Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences

MTAK
1826

Perzsa O. 93.

Library
Christian Vernacular Education Society,
Umritsur.

Perzsa O. 93.

سپاس بیرون از مقیاس قیاس سزاوار جناب پادشاهی
که پادشاهی بخش پادشاهان فلک رخش است
که بحکم تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
ساحت مملکت گردون رفعت کشمیر را با وجود قلاع
جبال آسمان مثال که مرغ اوهام از فراز آن بال پرواز

نتوانند گشاد چهره روشنائی دیده امید متوطنین
اینجا یار نزهت قرین و صیقلگری آینه اقبال سکنه این
سرزمین رشک بهشت برین جولانگاه یکران بندگان
ممالک آرای عدل پرای جهان بخش جهاندار اولاد
تیمور گورکان نور الله مضجعه ساخت و بفروغ ناصیه نوای
آسمان فرسای این زمره دی رتبه که اگر قیاصره و اکاسره
در درگاه عظیم الشان شان بدربانی سرافراز و ممتاز
گردند خود را با فلک الافلاک برابر گیرند تا حیثیت آفاق را
از ظلام ظلم پرداخت در عهد سعادت مهد آسمان و زمین
زمین تا آسمان چرا رهین منت باشند که زمام بست و
گشاد امور و کلید ارزاق جمهور در کف اقتدار جهانبان
رعیت پرور کرم گستری نهادند که بفرط بخشش عطا و عدالت

عالم آرا و شفقت عمیم و رحمت جسیم کارنامهای ماستانرا
برطاق نسیان گذاشته و نیت احسان طویت و همت
والا نهمت را بر افاضت خیرات و اشاعت مبرات و
اعانت هر ملهوف و مکفوف و معطوف و مصروف داشته
تشنه لبان بوادی ناکامی را از زلال عین الحیوه مکرمت
ینعاتیش سیراب امید گردیدند و منشور راحت فراغت
اصناف امم و کافه بنی آدم در دیوان فیض عنوانش بطغرای
اقطاع ابدی دال تمغای سجل سرمدی رسیده اعنی حضرت
خدیو زمان فرمان فرمای ممالک ارواح و ابدان سایه رحمت
خالق بیچون قوت بال طایر بلند پرواز تسخیر ربع مسکون
سریر آرای کشور عدالت و تارک پیرای افسر جلالت
مظهر کمال قدرت الهی مطلع آفتاب آگهی میزان استقامت کردار و

کفتار

گفتار نقطهٔ اعتدال مزاج روزگار مرهم جراحت دل‌پریشان
و شیرازهٔ اوراق خواطر پریشان و خورشید رای مشرق ضمیر
کامل خرد عدیم النظیر و مهیا ساز آنچه جویند برتر از مدح آنچه گویند
سریر افروز انجمن جهان پرداری ابو النصر سید قطب الدین
محمد شاه عالم پادشاه غازی بیت آن به بزرگی ز
بزرگان و سترگ ** گر گهر اوست بزرگی بزرگ ** تخت
طرازندهٔ شاهنشهی ** چتر فرازندهٔ ظل الهی ** جوهر کل گوهر
دیهیم او ** دور فلک بر خط اقلیم او ** سر الهی دل ربانیش
خطهٔ شاهی خط نیت نقش ** صد دل اندیشه ز صد بست او
نسخ الهی رقم دست او ** تاج و کمر را به نسب خاندان
تخت و نگین را بحسب دودمان ** خلق بان عنصر والا درون
عنبر سارست به دریا درون ** روز شرف طلعت غرای او

صبح ظفر جبهه طغرای او :: خلق یک دل زکرانباریش :: فتنه
کران خواب زبیداریش :: امید که سایه این پادشاه
آنموذج رحمت الله تا انقراض رشته زمان بر مفارق اصناف
امم کافه بنی آدم مخلد و ممدود باد :: بعد بر مرآة خواطر مبتغیان
آثار سلف مستخبران اخبار خلف بعقول منطبع میکرداند که چون
روزکاری دراز این مقید سلسله حرص و آز کهن باسوری
زخم خنجر دست عدم تیر مدعا کشته شمشیر تغافل اقبال رسا
دهقان مزرع بیحاصلی حلای سنجل جاهلی متکی وساده مذلت و
خواری ساغر زن باده اشک گلناری مرغ بسمل صیاد
پریشانی سرمایه دار متاع عجز و ناتوانی از صرصر خزان فی
برکی درهول مسکین ضعیف نزاین کول المستخلص بعاجز عفی عنه
در تتبع احوال و ماثر اقوال اسلاف روزکار رد اخلاف ذوی الاقدار

کردانیده

لهذا بنده از انجا که پرورده کنار و بر تعهد و تربیت
سرزمین جنت قرین کشمیر است بنا بر کثرت استماع اخبار از روی
تواریخ کشمیر بر احوال راجهای ایالت نشان سلاطین عالی
مکان انحیطه بیشتر وقوف داشته گاهی که در مجالس اکابر
رافت ماثر انید یار نزهت اثار بغریب دلفریب ازین راجهای و
سلاطین رعیت پرور معدلت گستر ذکری بمیان می آمد شماره
بنده که اگر بمشاطگی این قلیل البضاعت گرفتار محبس بیکاری از
حلیه دانش عاری عرایس واقعات این طبقه ذی رتبه زیور تالیفی
موخیر بوسیده بجلوه گری در آید و جمال بمنظران نماید بر ذمه
مطالعه کنندگان ماثر حالات و واقعات حقی ثابت کرده باشد
بنده مامور بطر الجهل و بیجدانی چون در خود استعداد تالیف نمیدید
همواره سالک مسالک اباد و امتناع میگردید تا انکه درین ایام

سعادت انجام که چهارم سال فرخنده فال اعلیحضرت ظل الهی
مطابق سنه هزار و یکصد و بیست و دو هجری بیست خان
ذی شان عارف خان نایب دیوان صوبه کتب تواریخ کشمیر
مولف بزبان سهنسکرت که مورخان بذکر وجه تسمیه و احوال
آغاز عمارت و زراعت و مدت حکومت سلاطین
کشمیر پرداخته‌اند جمع گرد بشنیدن واقعات رغبت نمود
بکتابت تاریخ قدیم مولف بزبان سهنسکرت پرداخته به ایمای
انچه سامعه پرور از زمین خاطر کدورت مآثر این هیچمدان مضحکه
دانشوران ذاته سیر گرده اکابر سر کشید و در جستجوی
ترجمه ملک حیدر که بنابر مبالغه و طول کلام پسند طبایع خاص و
عام نبود افتاده واقعات ترجمه مذکور را باتفاق دانش
پژوهان هند با تاریخ کلهن پندت مورخان دیگر که اعتماد را

شایست

شایانست مقابله نمود مبالغی ملکه طبیعت ارباب بصیرت
بدان اقبال نمی نمود در ترجمه مزبور مثبت بود متروک ساخته
واقعات را بفارسی لیج خالی از تکلف مترسلانه در غایت
اختصار و ایجاز بقلم عجز رقم آورد تا طبع مطالعه کنندگان
ملال نیارد و زنگ کلفت نپذیرد هیهات هیهات هرزه
سرای یاوه درای من که این ناقل سخن با وجود عدم دانش
چه مقدار خود را مضحکه و دستگاه تمسخر نشینان فصاحت نشان
ساخت بهر حال هرچه گرد برخود گرد رجا بکرم عمیم و خلق
جسیم صاحب طبعان دانشور هنرپرور آنست که اگر احیانا
بمقتضای استطلاع بر طور و طرز و رسم و آیین سلاطین
کشمیر برین مختصر که بر تنگ نسخه وجود عدیم المنفعت این ناقص
خلقت فطرتست نظری افتد قبایح بمستحسنات اصلاح پیرایه یابد

مقدمه در ذکر وجه تسمیه آغاز عمارت و زراعت کشمیر دلپذیر مورخان کشمیر که این مختصر ترجمه روایت آنهاست چنین بقلم آورده‌اند که پیش از عمارت و زراعت نام کشمیر ستی سر بود و وجه تسمیه نیست که پاربتی زن مهادیو ستی هم نام دارد از کوه همانچل بعرصه ظهور آمده کوه همانچل عبارت از کوهیست که پیوسته مملو از برف باشد سر تالاب را گویند چون آب برف و باران در میان جبل جمع می آمد محل انفجار نداشت کل زمین کشمیر بمثابه تالابی می نمود ستی اکبر و اغلب در آن تالاب سیر میکرد بنابرین نسبت بستی سر موسوم گردید آورده اند که در میان آن تالاب غریب خلقی سهمگین طبیعت جلدیو نام مسکن کرده بود چون از آب بیرون می آمد بمقتضای جبلت اصلی که مفطور بر سفک دماء و تناول لحوم حیوانات

بود درین

نود و ست ادیب باصناف خلایق اطراف واکناف دراز
می نمود ۞ تا شش منوتر که هر منوتری هفتاد و یک دور چهار جوگ است

ست جوگ ۞ ترتیا جوگ ۞ دواپر جوگ ۞ کلجوگ

یعنی چون این چهار جوگ که مجموع آن چهل و سه لک و دوازده
هزار سال است بدین تفصیل ست جوگ هفده لکه و بیست هزار
سال است و ترتیا جوگ دوازده لکه نود و شش هزار سال
دواپر جوگ هشت لکه و شصت چهار هزار سال کلجوگ چهار لکه
و سی و دو هزار سال این چهار دور هفتاد و یک بار میگذرد
یک منوتر میشود منوتر عبارتست از زوال سلطنت پادشاه
بهشت اتفاق می افتد بهمین منوال که چهارده منوتر منقضی
گردد دیگر روز از عمر برهما باخر میرسد دانشوران هندیه
این روزگار را کلپانت می نامند این دو تمام ریو نابر

دعای اجابت اثمای برهما که در آب متمکن باشد هلاک نشود
کسی بر وظفر نیاید در آن تالاب می بود تا آنکه در آغاز
هفتم منونتر کشف رکهشر پسر زاده برهما در آن حین که بزیارت
صوامع و معابد میرفت در رهبر نام مسکنی رسید عمارت آنمکان
ویران دید از سکنه نواحی متفحص سبب خرابی گردید معلوم گرد
که از جلدیو باعث اینهمه خرابیست بمقتضای الشفقت علی
خلق الله دل عطوفت منزل کشف رکهشر از استماع اینخبر بدرد
آمده در موضع تونبدن که نزدیک هیره پور واقع است
تا هزار سال بدعا و زاری از جناب باری جلت عظمته
دفع شر جلدیو مسالت نمود بعد انقضای مدت مزبور تیر
دعا بهدف اجابت رسیده بفرمان خالق ارض و سما
مهادیو و بشن و برهما همت رفاه بهمت بدفع آسیب جلدیو

گماشتند

7

گماشتند هرچند برهمنان تا صد سال بمبارعت و مدافعت

پرداختند کاری نساخت و بر دو دست نیافت چه هنگام

غلبه برهما او بپناه بآب میبرد ازین راه دفع او متعذر و متعسر مینمود

بنتخجی برای ثاقب و اندیشه صایب ملاحظه فرموده دانست که

تا آب مخرجی پیدا نکند ورود در تناقص نیارد استیصال صواب نیست

منواحی باره موله آمده کوهی که سد راه اجرای ممر آب بود

بنور درشن چکر نام سلاح که مخصوص بشن است از میان برداشت

و آب مخرجی پیدا کرد در اندک فرصتی زمین مسطح قابل زراعت

و عمارت بهم رسید چون آبها بیرون رفت، پس بسر انجام

کار جلدیو پرداخت کشف رکهشر بسپاس این موهبت پرداخته

و همت بر تعمیر کشورکی آن ساحت معطوف ساخته برهمنه

مهذب الاخلاق از اطراف و اکناف آفاق برگزیده و بمقام

مینو نظام مسکون گردانید بعد از آن بستی سر بکشف مرموسوم

گردید بمرور ازمنه و بغیر السنه کشف مرکشمیر شد اکنون کشمیر زبان زد

ساکنان ربع مسکون است برغم دانشوران اهل هند از بعهد

منو تیر بیست و هشت دور گذشته چهل و سه دور باقی ماند العلم

عند الله تعالی ذکر در آغاز سلطنت و حکومت راجهای

صغیر و کبیر چون ولایت دلپذیر کشمیر بعمارت و زراعت

رسید در میان اولاد سرایمه کثرت وازدحام پیدا آمد و طبایع

از جادهٔ انصاف انحراف گزید بمقتضای محوای لولا السلطان

لاکل بعضهم بعضا بحاکم محتاج گردید تا آبادی ارباب جور و اعتساف

از گریبان ضعفا و ملهوفان کوتاه و کشیده وارد روستا دید قوم

بجهة درخواست حاکم نزد راجه جمون رفتند راجه مقدم اعیان را

باعزاز و اکرام تلقی نمود ارامجد خود بحکومت کشمیر نامزد نموده

امای ملک

اهالی ملک بجهة اجرای کار سلطنت ششم حصه از حاصل مملکت برای
راجه مقرر کردند مدت ششصد و پنجاه سال حکومت کشمیر میان اولاد
راجه جمون بود تا وقتی که جنگ کوروان و پاندوان اتفاق
افتاد در آن معرکه حاکم کشمیر بزخم تیر از پا درآمد چون زلال تتابع
نسل راجه جمون منقطع گردید تشنه لبان بوادی ناکامی از
تنبوع خانوادهٔ دیگر سیراب امید گردیدند پنجاه و پنج راجه جمون
مدارای کشمیر دلپذیر پرداختند از آن جمله احوال سی و پنج راجه بتحقیق
نه پیوسته مورخان را در مدت حکومت راجهای مزبور اختلاف
ست زمره از مورخان ایالت این راجها چهار هزار چهارده
سال شمرده اند و جمعی دو هزار و دو بیست و شصت سال محسوب
داشته اند گلهن پندت که هندی مولف تاریخ کشمیر است بتحقیقات
او در تعین مدت امارت این طبقه اعتبار تمام دارد زمان فرمان

فرمای این پنجاه و پنج راجه یکهزار و نهصد و نوزده سال
تعداد کرده ملوک طوایف متقلد امور سلطنت گردیدند
بواسطه تصاریف زمان و واقعات سابق در میان خلایق
نماند اغاز سلطنت از عنفوان دولت راجه اوکره کند
نوشته اند چون از سلسله راجه جمون راجه زاده قابل فرمان دهی
و کشور خدای نماند از طبقه دیگر راجه اوگره گند اقبال مند
بیاوری اعیان انجمن بر سر عهد راجگی فایز گردید و در تمهید
مبانی عدل و داد و انتظام امور کون و فساد بقدر مقدور
مساعی کوشید در زمان سلطنت و دولتش راجه نگرکوت جراسند
و بتری کرشن که از غایت اشتهار محتاج تعریف و توصیف نیست
اسباب وحشت و نزاع پدید آمد راجه اوکره کند بکومک جراسند
رفته بود بر کنار آب جمنا بدست بلبدر برادر بتری کرشن

کشته شد

9

کشته شد مدت حکومت او هفده سال بود راجه دامودر
ابن اوگره گند عارج معارج کاخ دولت وحکومت گردید
امتداد زمان حکومتش باندک مدتی کشید گویند که در مجلس عروسی
راجه گندهار بدست اقوام سری کرشن کشته شد راجه دامودر
درآنوقت دارالتی نواست سری کرشن حکومت ملک کشمیر برانی
جسوتی زن راجه دامودر که حامله بود ارزانی داشت رانی جسوتی
بعد انقضای مدت حمل راجه دیال گند نام پسری آورد چون راجه
دیال گند نام بحد بلوغ رسید لسبت وکشاد امور مملکت داری
متعلق برای ورونت ادکر دید راجه دیال گهند دست نوال
بذل نقود واموال برکشاد واساس رعیت پروری ومعدلت
گستری بروفق مرام خواطر نهاد درازی حکومتش اندک فرصتی
بود راجه نو از قبیله نو درمیدان دولت تک و دو نمود

کوی حکومت بچوکان همت از میان ربود راجه بنیابت خویش

خلق و دادگر بود و همت دولت او سپاه و لشکر ملکی وساده

کامرانی بود بند راجه لو اطراف کشمیر را مسخر ساخته و خاطر از همه

جهته پرداخته در لولو سمت کامراج بعمارت شهری موفق گردید

گویند بمرور ایام در آن شهر هشتاد لک خانه معمور شد

راجه کلندر ابن لو بتقویت حشم و خدم کهنه و نو و زور دست

قوی تاج خسروی بر سر گذاشت و همت بر تعمیر بقاع و

مواضع گماشت و کاکاپور و کهنه موه از اعمال اوست

راجه سوندر ابن راجه کلندر صاحب تاج و افسر گردید راجه رعیت پرور و

دادگر بود بسی از مواضع و مزارع وقف محتاجان نمود

موضع سوند دتور از اعمال اوست راجه سوندر غیر از

یک دختر کبانون نام که در عالم بحسن و جمال و کمال بیمال بود

فرزند دیگر

فرزند دیگر نداشت نقلست که تاجری جواهر زواهر بامید سود
باین دیار آورد چون راجه وقوفی در جواهر شناسی نداشت
ملتفت نگشت تاجر قرین حرمان و یاس برگشت چون این خبر بکتایون
رسید تاجر را طلبید و قیمت جواهر اضعاف مضاعف داد
تاجر چون ازین دیار رخت بربست بتقریب نزد بهمن اسفندیار
ذکر جمال و کمال کتایون بمیان آورده بمبالغه آن دل بهمن
از جا برد بهمن جاماسب حکیم را بخواستگاری کتایون با تحف و
هدایای پادشاهانه نزد راجه سوندر ارسال داشت هر چند
راجه را از استماع سخن بهمن وحشتی عظیم دست داد قصد قتل جاماسب
حکیم کرده بود اما کتایون نگذاشت راجه را راضی کرد او را
با یراق و سامان شایستهٔ آنچنان پادشاهی مصحوب حکیم و معتمدان
خود فرستاد راجه کودهر که از قبیلهٔ دیگر بود متقلد قلاده تاج و افسر گردید

عروس مملکت بکام خاطر در کنار کشید و دو موضع یکی کوته‌نور و دوم
اسنهل از معمورهای اوست راجه سور ابن راجه کودر بی شور و شر
بر سریر جهانبانی نشست و بر الواح خواطر اصحاب سیف و قلم
و اصناف بنی آدم نقش مراد بر روی آرزو صورت بست
راجه از راه دور نهری حفر نموده آورد و مزارع و مستغلات
پرگنه آدن بدان مزروع ساخت چون راجه مور دل از مملکت
پرداخت پسرش راجه جبک بخواهش هر یک پای دولت
بر اورنگ سلطنت آورد و خوان نعمت و معدلت بغراجی گسترد
و در موضع در کامراج که هر دو بجانور مشهور است از اعمال اوست
راجه سجی نر ولد راجه جکه عروس مملکت در بر کشید و در رفع جور و
اعتساف از اطراف و اکناف ساحت و رایت کوشید در
زمان دولتش احدی را مجال تغیر حکم او نبود در پرگنه کوتهار موضع

سمال کماس

سمال کاس ودر پرگنه دهی قریه شرار از آثار اوست **راجه اسوک**
برادر زاده راجه بیجی مالک تاج و افسر گردید و آثار ظلم و طغیان از
ساحت مملکت فرو نشست بسمت مراج در موضع سر قلعه مرتفع و
شهری در غایت فسحت و وسعت عمارت کرد آورده اند که شش لک خانه
متمول دران شهر معمور بود و هنوز بعضی خانه و آثار آن قلعه باقیست
راجه جلوک ابن راجه اسوک کلاه راجگی بر فرق دولت نهاد
در قلع و قمع اهل فساد دقیقه نامرعی نگذاشت و همت بر رفاه
احوال رعایا و برایا مصروف و معطوف داشت در علوم غریبه
و نیرنجات خصوصاً کیمیا ماهر بود نقلست که جنی را مسخر ساخته بود
و آن جن بصورت حیه عظیم الجثه متمثل می شد و راجه رکاب آن
میکردید و هر روز بزیارت صوامع و معابد لار و باره موله
و بحراره که مسافتی بعید است میرسید راجه جلوک بعزم تسخیر ممالک

هندوستان رایت عزیمت برافراشت تا قنوج بجوره تصرف
درآورد اصناف مخرفه هنوارش تمام ازانجا آورده ساکن کشمیر
ساخت عمال را هفت قسم مقرر کرد اول برای ضبط و ربط
امور ملکی دوم برای جمع خزانه سیوم برای محافظت اسلحه و
ادوات حرب چهارم برای سپهسالاری پنجم برای طلب مناورت
ششم برای تقسیم خیرات و رسانیدن خیرات و میرات
هفتم برای سرداری لشکر روز جنگ راجه دامودر از اولاد
راجه اشوک مسالک امور جهانبانی و کامرانی را برونق مرام
ایام سوگ نمود بصیقله عدل و رافت مرات خواطر اهالی و
اکابر از زنگ ظلم و بدعت زدود مورخان کشمیر درباب او
حکایتی غریب نوشته اند العهدة علیهم آورده اند که راجه برای
ترویح رفع پدر طعامی ترتیب داده بود معهود چنین بود تا راجه در آب

بهمت که از

بهت که از دولتخانه اش تا انجا مقداری مسافت بود عمل

نکند اشار طعام واقع نشود اتفاقا پیش از صدور این عمل

دو برهمن وارد شدند و از راجه استدعای طعام کردند

راجه فرمود تا اتفاق عمل معقد تقسیم مطبوخ صورت نه بندد

برهمنان از فرط گرسنگی که بر ایشان مستولی شده نفرین راجه

کردند همان ساعت مسخ شد بصورت ماری بر آمد گویند

داموداركه نیست بمسافت یکفرسنخ از شهر هنوز آن مار زنده است

راجه لنگ و راجه رنگ راجه کنگ پسران راجه دمودر با بهاری

مشغل رعیت پروری و عدل پردازی کردند هر سه

برادر بنام خود شهری عمارت کردند و در انجا متمکن گردیدند

لنک شکروه را که الحال پرگنه ایست که نود و هفت

موضع متعلق آن است و رنک رسم پور و کنک کانس پور

این دو شهر بالفعل دو قریه است خورد راجه ادیه من براجکی
نامدار زمین گردید و در عهد دولت او وصیع و شریف بلطف
مهابت آمال و امانی رسید بدابه پور نام قصبه در پرگنه بالفعل
برای اتفاق مساکین بحاصل آباد ساخت در زمان او چند نام
برهمنی دانا در حل مشکلات توانا که تصانیف بسیار در علوم عربیه
داشت از هند آمد بر دانشوران هند این دیار به بحث و مناظره
وحجت و براهین غالب آمد مورخان از زمان راجه دمودر این
راجه ذکر کنند تا انقضای حکومت راجه ادیه من که چهارده
راجه اند مدت سلطنت تعین نکردند راجه گوپی تند بکلاه داری
وتخت آرای ارجمند گردید راجه دریا دل عادل بود
بمین همت رفاه طوبیت او اررالی بدرجه کمال رسید و خلایق
آسودگی بسیار دیدند مدت سلطنتش سی و پنج سال بود راجه بهگن ابن گوپانند

پایین

ابن کوبی بند بپایه بلند سلطنت ارجمند گردید چون ظلم از جبین
مملکت فرو چید مدت پنجاه و سه سال حکومت راند راجه اندر جیت
ابن بهکن از لمعان طلوع ر حکومت جهان را روشن گردانید
و در گردن دشمن رسن مذلت و خواری کشید و مدت سی و
شش سال در تعمیر بنای عدل و داد کوشید راجه براول ابن اندر جیت
افسر دولت بر فرق عزت گذاشت و رایت عزیمت به تسخیر
ممالک برافراشت و بسی از قلاع هندوستان گشاد عنان جرئت
همت از ان سمت انعطاف داد و سی سال بجهانبانی و کامرانی
و انجاح امال و امانی مخلوقات ربانی گذرانید راجه بهکن ابن
راجه براول اورنگ حکومت را بجلوس سلطنت مزین کرده
احیانا توارد عدالت گردید چون علم موسیقی خوب ورزیده بود
باصطلاح اهل هند ادرکتیر یعنی ساغر مصنف مبکهنه اند سی و پنج سال

باعمال کارپردازی وچاره سازی خلایق اشتغال ورزید راجه اندر
ابن راجه بهکن بظلام افعال قبیحه و اعمال شنیعه زنگ افزای آئینه
خاطر مرد و زن گردید از عادات مستقبح او نقل کردند که بواسطه
طلسمی که میداشت بنظر مردم در نمی آمد و لوازم ناحفاظی مرعی
میداشت چون این خبر براجه نر برادرش رسید او را از میان صف
راجگی بیرون کشید راجه نر برادرزاده راجه اندر چون
صاحب تاج و افسر گردید بمعماری همتش حلگدر نام قصبه بسمت مراح
بعمارت رسید و همان مکان را مستقر دولت خود ساخت حکایت
کنند که در عهد او برهمنی ریاضت کیش دانشور بشناک نام
روزی از دور ایام بقصد برآوردن غسل بر کنار دریای بهت
رفت او از خلخال بسمعش رسید برابر او از قدم برداشت مشاهده
نمود که حرمه پاره ماکره که برق خرمن صبر و خرد ناظره بودند

بغایت شوخ

بغایت شوخ و شنگ ملبس بلباس اسمانی رنگ به تناول اثمار
نارسیده فاسد بپای اشجار میوه دار افتاده بود میل تمام
دارند و بسرعت صادق میخورند بشاک برادراک از روی
تعجب آن حالت آورده استفسار کیفیت نمود انکار برکار لب بجواب و
سوال برگشاده فرمودند اگر قصد استعلام احوال ما باشد آخر ماه
سرطان در موضع زیون که قریب زعفران زار است بالای
چشمه از زمان بار رماکه شیرم نام دارد و علامت او چنین و
چنان است معلوم باید کرد همین قدر گفته از نظرش غایب
شدند بشاک شیفته و شیدا گردید و منتظر وقت بود
تا در رسید خود را ببالای چشمه رسانید و آن شخص ایشان را
که خورشید نشان داده بودند شناخت از وی وجه تناول
اثمار خام ناتمام که بپای درخت ریخته شده انکار پرسید او

چنین نمود که شش ماه که اینک زیر فلان درخت نشسته است
موکل و محافظ غله است تا وی ازین غله و میوه نارسیده علی العجله
بی صدور انبار فقرا تناول نکند ما را دست به نعمت دیگر
رسد اگر بدستیاری و معاونت تو در حال شش ماه غفلت طاری
شود و از خیرات بازمانده غله تناول کند ما از خوان نعمت
وافر محظوظ خواهیم گشت ازان دو دختر هر کدام که میل تو
بیشتر باشد باطاعت و مناکحت تو در می آید بشاک بی باک
بمقتضای دلتنگی کمر تعهد این کار بمیان جان بسته بر وفق
مرام او بعمل می آورد بمجرد وقوع آن کار دشوار چندان برگ
بارید که محصول رسیده بعدم رسید شیشترم بوعده وفا نموده دختر
خود را که چندرلیکها نام داشت بعقد برهمن در آورد و چند روز
نزد خود نگهداشته با اموال وافره متکاثره رخصت الصروف

بوطن مالوف

بوطن مالوف ارزانی داشت بنباک از گردش افلاک مالدار
ترین اهل آن سرزمین شد چون آوازه حسن وجمال خاتون بنباک
براجه نرگبت ابر رسید دیر التکلف نمود که زن را خلع کند والا قهر و
عنف از وی بگیرد بنباک سینه چاک پیش پدر خاتون شکایت
راجه نرپید اد کر بر دشیشرم در غضب رفته بصورت ماری متمثل شده
نفسی چند زهرآلود بر شهر دراجه دمیده اکثر شهر را با راجه
ومنالعش نابود کرد بنباک را ریگ خود برآورده با دختر
بخانه خود برد محل سکونت او درانجا مقرر نموده تا امروز
در سمت دهن پاره از پهل کام گذشته چشمه ذاماد بالای چشمه
شیشرم موجود است آب هر دو چشمه پلید رمیرسد بوای حکومت
راجه نرسی ودو سال مرتفع بود راجه سدا ابن راجه نر
پیش از وقوع حادثه اتش حرق لعوس باقوس آن بی ناموس

و آیه آتش لمعه بحراره برده بود بسلامت مانده معضلات امور را حکی
گردید جراحاتی که از بیداد پدر بکنک اثرش باضعاف امم رسیده بود
بمرهم مرحمت و شفقت رو بالتیام آورد و شصت سال بست وکشاد
امور و انجاح مرام جمهور پرداخته از میان خلایق ناپدید گردید
آدت بلاس ابن راجه بند بدست خود تاج خسروی بر سر
گذاشته به تشیید مبانی عدل و احسان همت گماشت سی سال
لوای حکومت برافراشت راجه هرن ناج ابن آدت بلاس بلباس حکومت
خودرا آکلشن مملکت را از خس و خار طغیان اهل تمرد عصیان
پیراست و هرن پور نام شهری که امروز بموضع زبیل زبان اد
کش مره است عمارت کرد سی سال و هفتماه بحکومت گذرانید
راجه هرن کل ابن راجه هرن ناج بمراج دهاج سلطنت را لمعان خورشید
جهانتاب داد ابواب عدل و احسان بر روی روزگار صاغر و

الکابر کشاد

اکابر کسا دهرن پور نام شهری که اکنون بکرد جهن مشهور است
نزدیک بقصبه هوج عمارت نمود شصت سال بامور جهانبانی باستقلال
پرداخت **راجه مهرکل ابن هرن باج** تبقدیر خالق لم یزل
فرمان فرمای شهر و جبل گردید بجباری و خونخواری متصف بود
بعد دوراندک حرکتی با موجه خون بسیار ریختی روزی میگذشت
که در افساد اعدام بیگناهی چند همت مصروف نداشتی پیرامون
خاطر بداد بامرش اصلا رحم نگشته بود سباع و درندگان در
موکبش میرفتند و از لحم و شحم مقتولان محظوظ میگردیدند منقول است
چون شهر چندر کول حفر نموده سنگی عظیم سد راه جریان آب گردید
بهیچ تدبیر دفع آن صورت نه بست شبی در خواب دید که زن
صاحب عصمتی دست بران حجر بگذارد از رهگذر آب مرتفع بود
چون بیدار شد بفرمود او جوق جوق می آمدند هرچند دست سنگ

میرسانیدند فایده مرتب نمیشد ناراهمت رنا و رجال از اهل
دلوبی و اطفال را بدعوی دلدالرباهی بتیغ بیدریغ میگذرانیدند
چون عدد مقتولانش بسیصد هزار ادم رسید زنان کوره گری حاضر
شده گفت اول پردگیان حرم سلطنت بامتحان میرسیدند
و بال اینهمه سفک دماء بروزگار راجه عاید نمیشد بعد وقوع اینمقال
دست عصمت اثر بان حجر رسانیده از ان محمر برگشت آری روزی رانی
راجه ملبس بلباس آسمانی با راجه سنگهال دیپ که صورت حاکم انجا
بران منقش بود بجلوه درآمد راجه بیداد حصال از مشاهده
آن تمثال متغیر شد قسم یاد کرد که با سنگهال دیپ را بجهت
تصرف در سایر مهام دیگر کار ندارد بدین عزیمت مالی
نهضت در رکاب حرکت آورده بهر دیاری که رسید از اجنبه
ان اربکد اشت اسباب و اموال و خون و اقبال بدست آورده

باستعجال از دریای شور بکشتی عبور نموده سنگهال دیت را
تصرف نموده حاکم انجا را با متابعانش بقتل رسانید و قرار داد
که بعد ازین بجای صورت راجه صورت آفتاب بر پارچه نقش
میکرده باشند چون هنگام معاودت بکوبل بیجال رسید فیلی از
بالا غلطیده صدای غریب کرد که راجه پیدا کرد این صدا
خوش آمد فرمود یکیک فیل را از بالا بزیر می انداختند تا عدد
اقبال بصد رسید از آن وقت باز آن مکان میان کشاره
هستی ونج متعارف ست آنچه باصطلاح اهل هند هستی جمع فیل است ونج
رفتن را می نامند چون بآل ظالم را عاقبت وخیم دارد مرضی که
ناگوار
اطبا از علاج ان بعجز اعتراف نمودند عارض ذات نامبارکش شد
از صعوبت ان بضیق رسیده آتشی افروخته خود را در زیر آن افگند
بپاداش سیئات عمل رسید ایام سلطنتش هفتاد سال امتداد داشت

راجه بکک ابن مهرکل بمشیت خدای عزوجل اورنک
سلطنت را بفر وجود عدالت امود زیب و زینت داد
و ابواب رافت دامسان بر روی روزکار کافه برابا کشاد
بعمارت خرابهای که پدرش کرده بود پرداخت خراجات
اورا بالکل مبدل ساخت در عهد او جوکی زنی جادو فن
نکوبی نام بهم رسید و در موضع مرن بالای سنکی بریاضت مشغول
کشت که اثر زانوی وی تا حال بران سنک مرتسم است
چون آن زن از مهره ساحره بود باغوای بعضی معاندین راجه را
بجادو کشت ازوی غیر یک پسر که بعد از فوت پدر تولد کرد
نماند ایام حکومت او شصت و شش سال برشمرده‌اند راجه تدکت
ابن راجه بکک مرتقی مرقات سلطنت کردید و احوال عجز و ضعفا بزبان
عدل و رافت می پرسید حکومتش را سی سال تعداد کرده‌اند

شمع دماغ

راجه روشن ابن راجه نندگپت شمع فرماندهی در شبستان مملکت
افروخت و غراب ظلم را دیده بر دوخت در علم تهکرت
دانائی بکمال داشت و دانشوران را بحرمت و عزت میداشت
مدت حکومتش پنجاه و دو سال محسوبست راجه نراین ابن راجه روشن
بسحاب سلطنت گلشن مملکت را شاداب ساخت و کوچه و برزن
را بجاروب معدلت از خس و خاشاک جور بپرداخت
شصت سال بذکر ایام سلطنتش گردیدند راجه راج ابن راجه نراین
بتاج و افسر زینت افزای سریر سلطنت گردید و به نسیم
رافت و معدلتش گلبن مملکت بکام خاطر خندید عهد
دولتش شصت سال بقلم آوردند راجه گوبند ابن راجه راج
صاحب کلاه والا دستگاه حکومت گردید به پنجه عدل و
داد پرده اهل طغیان درید و به تعمیر معابد و بتخانه بسیار پرداخت

بتخانه که بالای کوه سلیمان مشهور است امروز دو هزار سال و
کسری گذشته که بر جای خود است از ابنیه اوست حساب
حکومتش شصت سال کرده‌اند راجه گوکرن ابن راجه گونند
ماهچه لوای سلطنتش آفتاب مانند در لمعان آمد و اشعه بیضا ضیای
عدل و احسان در ساحت مملکت افکند مدت پنجاه و سه سال
بکامرانی و جهانبانی گذرانید راجه نرندراد ابن راجه گوکرن
نشاء رحیق شراب سلطنت گردید ساغر آمال و امانی متبحون از باده
کامرانی بمذاق اصاغر و اکابر رسید ایام دولتش سی و
شش سال محسوب شد راجه اندجیت ابن نرندر بر مسند
مکلل بجواهر زواهر گلگون پرند سلطنت متمکن گردید و در آغاز
سلطنت بنیه شید مبانی عدل و رافت کوشید آخرها که مایر صحبت
فجار و اشرار مرتکب افعال قبیحه و اعمال شنیعه شده مضیع و شرف روی

اطاعت

اطاعت وانقیاد از دو بر گردانیدند بدین واسطه حکام
اطراف و اکناف چشم طمع در ملک او دوخته دست تصرف
بنواحی و اقطار دراز کردن گرفتند ارکان دولت اعیان
مملکت چون حال بدین منوال دیدند بخلع او همداستان گردیدند
چون راجه اندجت شنر برین حال اطلاع یافت چاره کار منحصر
در ترک سلطنت و فرار دانست با دو سه تن از خواص راه
هندوستان پیش گرفت در راه یکی از راجها او را دستگیر
و محبوس ساخت چهل و هشت سال حکومت کرد از راجه کوپی نند
تا راجه اندجت شنر بیست و یک راجه اند مدت سلطنت این
بیست و یک راجه سوای حکومت راجه اندر برادر راجه نر که ایام
سلطنتش تعین نکرده‌اند و تعداد راجهای مذکور نهصد و چهل و
هشت سال است و چون راجه اندجت شنر رهگرای وادی آوارگی

گردید و مملکت او فرمان فرمای ضابط خالی ماند ارکان

دولت و اعیان سلطنت تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر راجه

پرتاب ادت نام یکی از اجداد راجه بکرماجیت راجه مشهور مالک مالوه

از هندوستان آورده بسلطنت بر نشاندند و گوهر انقیاد حکم او

بالماس اعتقاد سفتند راجه پرتاب ادت منهج عدل و رافت مسلوک

داشت و همت بر معموری مملکت گماشت و خزاین ارباب امانی

بعطای مالاکلام انباشت مدت سی و دو سال بالی مراسم جهانبانی

بود راجه جلوک ابن راجه آدت پرتاب بفروغ طلوع بر سلطنت مملکت

را نضارت و درخشانی داد و درهای کامرانی بر روی آمال و

امانی وضیع و شریف برگشاد و مدت سی و دو سال باشتغال

ملک و مال پرداخت و سریر دولت را تکیه گاه سر والا گهر

ساخت راجه بسحی بر ابن راجه جلوک در سلک تعداد ملوک انخراط

یافت و دوفاین وخراین راجهای ماضی شکافت و باموال
ونقود اندوخته خود اتفاق فقرا و مساکین نمود در زمان او
چنان محطی بوقوع پیوست که پدر از پسر مضایقه ماکول ومشروب
میکرد و از عدم ادراک اطعمه برروز خونریزیها واقع میشد
چون دست راجه از بذل دینار و درم و ایثار اجناس ولباس
خالی ماند مصمم کرد که خود را هلاک سازد که بیش ازین طاقت
دیدن حال گرسنگان ندارد نسوانی خاویش که بصلاح و پرهیزگاری
وکمال عفت آراسته بود نگذاشت که از راجه اینچنین حرکت صدور
ماند در خدمت راجه التماس نمود که عادل زمن وزن پاک دامن
هر دعای که بخلوص نیت وصفای عقیدت نماید در جناب وهاب
مطلق و منعم برحق جل نعمه مقبول است اگر امشب بابن امر مستحسن قیام
کرده شود یمکن که ابواب اجابت برروی روزگار کشاده گردد

راجه و خاتون با دیده های پرخون شب همه شب تضرع و زاری
بدعای ارتفاع عسرت و بیقراری پرداختند هنوز صبح صادق
شراب نور در کاسه حباب نریخته بود که رزاق بیچون و قادر
کن فیکون از سیلان کرم نزد هر فردی از افراد بشر یکهفت کیور
مهیا بود بیمن صفای طویت راجه سراپا مکرمت و عفت رای عدیم
المثالی در روزی بر خلق کشاده گردید چون هنگام ارتفاع مزارع
و مستغلات رسید برکتی در حاصل پدید آمد و منافع کلی بخلایق متواصل گردید
از استدراجات او مشهور است که در موضعی از مواضع متعلقه پرگنه
کامراج بواسطه نحوست و شوریت مزاج زمین درخت و گیاه هیچ نشین
نمی شد درخت نشانند و سبز شد و بار آورد مدت سی و شش سال
حکومت کرد چون از کلس نسل راجه سنجاپنه نکهت اندیشه کلی که
مشام عالمیان بروایح معدلت و احسان معطر کند نماند اعیان و

اهالی این دیار

اهالی این دیار راجه بجی بل نامی از اولاد راجهای سابق گرفته
ولایق دانسته چتر سلطنت بر سرش گردانیدند و غاشیه هواخواهی
و فرمان برداری او بر دوش عقیدت کشیدند فی الواقع
بیمن عدل و احسانش خلایق فراغت یافتند هشت سال بتشیید
قواعد سلطنت کوشید و دیهیم و افسر بدلبر بخشید راجه چندراه بن راجه
بجی بل بتقدیر ازل زمام حل و عقد امور سلطنت در قبضه
اقتدار خود در آورد و بساط کامرانی بکام خاطر اصاغر و اکابر گسترد
وزیری داشت خداترس و کفایت شعار مست نام چون استقلال
وزیر بمرتبه قصوی رسید حساد بر وی حوض کردند و مزاج راجه از وی
نوعی متغیر ساختند که راجه تمامت اموال و جهاتش مصادره نمود
بمحبس فرستاد و بعد از چند روزی بدار کشید و بشامت خون
ناحق مرضی مهلک براجه طاری شد و بهمان مرض درگذشت ایام

حکومتش سی و هفت سال گذشت چون از اوج دولت نسل راجه
بچیدر کوکبی با ضابوت رسید ارکان دولت و اعیان مملکت
یکی از اولاد نصفت نهاد سه دمت وزیر که راجه بچیدر او را
بدار کشیده بود راجه اری رای نام انتخاب نمود
اختیار بیست و کشاد امور جمهور دادند و تاج سلطنت بر سرش
نهادند اری رای حاکم عادل پرهیزکار جهان کردار بود
خود به اثار شفقت و مرحمت زندگانی می نمود و در اواخر عمر روسا
وضاد بدرا جمع کرده فرمود که تا حال مهمات کافه برایا کما ینبغی
پرداختم و مهما امکن در قطع طریق حسن سلوک که خال جمال رخسار
ملوک است کوتاهی و غفلتی بوقوع نیامده اکنون بکرم معذور
دارید که طاقت احتمال بار مطالم است هر چند بران دولت
نظر رفاه عجزه و زیردستان در بر داشت اعمال العال سلطنت الحاج و

زاری کردند

زاری کردند و لوازم بیقراری بجا آوردند اتفاقی بدان نمود
چه حادثه محبت مولی تعالی او را بجانب خود کشان بود لباسی از
پوست آهو پوشیده در غار ریومیه زوه معتکف گردید از وی
اثری نیافتند مدت پنجاه و هفت سال حکومت کرده
غار اری رای غارست نهایت ان که علام النهایت و
البدایت کسی نمیداند مدت سلطنت این شش راجه که اولش راجه
ربانادت و آخرش اری رای است دویست و دو سال شمارند
چون اری رای مرکب سلطنت پرداخت یکی از بنا براند حد شهر
راجه مسکواهن صاحب تاج و شهر گردید آورده اند که راجه های
جهان آرای بخواستگاری دختر راجه خطا که در حسن و جمال بی همتا
بود متوجه شده بودند راجه مسکواهن که در ان وقت آواره
دشت غربت و غربت بود باراده تماشا بدانجانب میل نمود

برسر جمیع راجهای نامور تاجهای مکلل به لعل و جواهر منصوب بود
میسکواهن بسبب افلاسی که داشت برسر کلاهی ملکه دربر لباسی نداشت
ناگاه هوا متقاطر گردید سحاب عنایت ازلی بر سر میسکواهن سایه گستر شد
از تقاطر امطار محافظت نمود بهمین نسبت مسمی بمیسکواهن شد چه باصطلاح
اهل هند میک ابر را گویند واهن نگهدارنده را خوانند
دختر راجه خطا چون این حال مشاهده نمود گل گل شگفت و عقد گل که
علامت قبول است حمایل گردن میسکواهن نمود در اندک فرصتی
بتقویت حاکم خطا بفرمانروائی مملکت موروثی فایز گردید
نبیره‌اش بسه واسطه براجه اندجلدشتر میرسد راجه میسکواهن توفیق
تعمیر بقاع و قصبات و قری در ساحل بسیار یافت چون خدا ترسی
و پرهیزکاری بدرجه اتم در طبیعتش مستولی بود بجهة صیادان طیور و
وحوش که اوقات گذرانشان از وجه تسلیح و تصید جانوران بود

وطعمه دادات

وظیفه درارات وافی معین نمود شبها تغیر لباس داده در
مرهم شکسته خاطران مساعی جمیله بظهور میرسانید و بواسطه منع شکار
طیور و وحوش پرنده و چرنده رایت جهانکشائی برافراخت
بهر شهر و کشور میرسید اگر حکام انجا غاشیه اطاعت بر دوش
میکشیدند و یکر متوض احوال نمی شد و الا القهر و عنف تسخیر کشور
میکرد باوجود عدوان حاکم بابیاری عدل و احسان کامل مزارع
متوطنین آن سرزمین سراب امید میساخت و کلش ال ساحت را
بالکل در خس و خار جور و اعتساف می پرداخت بهمین دستور یکبار
دریای شور رسیده از فرط حرارت هوا و تاب آفتاب عالم ارا
استظلال درخت نار نموده و باور رای روشن رای صایب تدبیر
در باب گذشتن از دریا و مسخر کردن جزایر رای میزد که اوازی
بسمعش رسید که در زمان عدالت راجه مسکوهن مرا ابا و اجد

مقول میبازند راجه از استماع این آواز زمانی دراز مدهوش
گشته چون بافاقت آمد برابر او ارسافت و یافت که
شخصی را بسته اند و پنج شش تن قوی هیکل عظیم جثه توانا وی را بعنف
میکشید و می برند راجه پرسید که شما کیستید و این شخص را
کجا می برند در جواب گفتند که ما روستا و صیادانیم که بشکار آهو
اشتغال دارند مره العواد ما که در تنگی تمام باد داریم بجوارت
و نزدیک بهلاکت رسید در حوالی ما دیریست که ساکن آن دیر یکی
از بنی جان هرچه برما مشکل میشود استعلاج از و میجوییم از ساکن آن
دیر پرسیدیم چنین نمود که عوض بیمار اگر آدم دیگر بفدیه می دهند
امکان لقا دارد و الا زندگانی وی از ممتنعات است از
اتفاقات حسن باد باقی بودن حیات فرزند دلبند این اجل
رسیده فدای قره العین خواهم کرد راجه بعنف تمام بانگ برزد

ای ظالم

24

اي ظالمان واي برشما اگر مرا نمی شناسند منم میگو این در
زمان من گرا یار اگه قصد استهلاک جانداری نماید بگذارید
والا سزای لایق درکنار شما نهم مجموع متفق الکلمه بعجز و زاری
معروض داشتند ای راجه چاره ساز درد پرداز رنجور مزبور شمع
دودمان صد جان است اگر بصرصر اجل انطفا شنیند چراغ
حیات همه فرو میرد راجه از فرط اشکباری و ضراعت و بیقراری
آن بیقراران بیقرار شده فرمود که ریختن خون بیگناه و مستاصل
کردن نهال وجود صد کس در پی یکنفس و مال تمام دارد در صورت
مقتضی عدالت چنان است که مرا فدای فرزند کنید از استماع
این کلمه دود حسرت از کاخ دماغ برهمه بر آمد مقدم صیادان
بعرض مشاورت نمود ای راجه مهربان اگرچه شفقت و مرحمت
تو جبلت اما در رای و رویت تو نقصان کلیست هرگاه فقیری بقصاص عیسی

که وجودش محض معطل است کشته شدن اقدام نماید تو که مدار عالم
آب و گل و منتظم امور جزو کلی چگونه روا میداری که ترا مستهلک سازیم
بجهه واقعه نفس زن دلبند و فرزند ارجمند در معرض
اتلاف می اندازند تو که بجهه جان گدایی بی نام و نشان
بهلاکت خود راضی میشوی از هر عجب عجیب تر است راجه فرمود
چون این بدن اختیاری ندارد آخر بعرصه فنا خواهد گشت
اگر بجهتی صرف شود زهی سود وجود همان بهتر که مرا بفدیه در ره بدر برید
و دست ازین بیگناه بردارید این بگفت و شمشیر از غلاف
برآورد خواست که خود را فدای بیمار سازد در خلال احوال
محافظی از غیب دررسید دست راجه گرفته از قصد باز داشت
چون راجه نگاه کرد هیچ یک از انها که دیده بود حاضر ندید
متعجب گردید و محافظ گفت ای راجه شفقت نشان امتحان رافت

تو بر خلق خدا قصد نبود زیاده از آنچه در تصور آید مشاهده نموده
شد ساکنان عالم بالا مطیع و منقاد تو گردیدند در ایصال منافع
و انحلال معضلات و دفع بلایا و محن رفع شداید من مرا
موکل کردند راجه میگواهن ازین بشارت مستبشر گردید لیکن پس
الهی بر دهات اگر جزایر مسخر کرد قدغن نمود که جانوران را نیازارند
هنگام مراجعت از جزایر از استبداد راجه ماروار خبر یافت
که بکشتن حیوانات مبادرت مینماید در اول سرطان در آن
سرحد که بکم الی مشهور است سایهٔ فصول افگند لشکریان از تابش آتی
عرق بسیار گشتند راجه بتضرع و زاری سبی اشکبار گردید
چندان بدعای او باران آمد که تمام حشم و خدم کهنه سرات
شده و جرها بر داشتند راجه ماروار چون این احوال مشاهده نمود
حلقهٔ اطاعت و فرمان برداری در گوش افتقار کشید و بذیل

استغفار متمسک کردند راجه میسکواهن حاکم ماروار را ملازم
رکاب نصرت نمود از سمت گنج و سوربه روق مرام خاطر جمع نمود
عنان عزیمت بصوب تهته و بهکر منعطف گردانیدند ان نواحی بحیطه
تصرف آورده هنگام بر بنگال متوجه کشمیر شد چون بر معبر اب سند رسید
دریا طغیان داشت و بعضی از بایوقی لشکریان فرخنده فال از وقوع این حال
غرق لجه قلق و اضطراب گردیدند راجه میسکواهن همه را به بشارت
غیبی و عبور ازان دریای بهار با سهل وجهی قوی دل ساخته
به تسخیر حصن که در ان ماهر بود مشغول گردید بنی خان بصورت حمایت
متمسک گشته راجه را با موکب سیاره عدد ازان دریای بهت بسهولت
گذرانیدند چون بملک کشمیر رسید راجهای اطراف را با بلقاب
وافره و خلاع فاخره سربلند فرموده رخصت انصراف با اوطان مالوفه
ارزانی داشت تعداد سلطنت او سی و چهار سال کردند

الجوی لجنت

راجه سرسین ابن راجه میگوهن بجلوس تخت خسروی و نوازش
ضعیفان و کوتاه داشتن دست قوی شهرهٔ زمن گردید ممالکی که بدر
داد گر رعیت پرورش مصرف آورده بود همه را بوجه احسن ضبط نموده
بتخانهٔ پاید تهن که تا امروز آثار آن باقیست از اعمال اوست
مدت سی سال باشغال ملک و مال گذرانید راجه سرسین دو پسر داشت
یکی هرن و دیگر پوربان راجه هرن کلش سلطنت را با بیاری
حکومت و سحاب نصفت خضرت و نضرت بخشید و پوربان بوزارت
ملک و مال اشتغال ورزید مدتی مدید میان برادران کمال
وفاق و اتفاق مرعی بود در اخرها که دولت پوربان او
براجع گذاشت فرمود تا بنام او وجوه دراهم و دنانیر بیارایند
راجه هرن از وقوع این مبادرت آشفته خاطر گردیده پوربان را
بمجلس فرستاد زن پوربان از راه هراس در خانهٔ کوزه گری مختفی گردید

چون حامله بود بروزسین نام پسری آورد که آثار دولت از
جبین او معین بود تولد شد متعاقب خاطرها چنین بود که پرورش پسر
کوزه گر است اما وی از راه نجابت ذاتی و اصالت فطری
بکار کوزه و کاسه نمی پرداخت کمان و تیر گرفته خود را مشغول شکار
میساخت با اطفال هم سال باری خصال مناصب وزرا نیز مقرر می نمود
و اطفال حاکم مثال کمر اطاعت و انقیاد بر میان جان بسته سر مویی
از فرمان او تجاوز جایز نمیداشتند چون بسن رشد و تمیز رسید بمرافقت
مادر و اجنا خانو که باستماع اخبار موحش تفحص خواهر و خواهرزاده
از موطن خود نیه نگره کوت آمده بود بزیارت صوامع و معابد متوجه
هندوستان گشت تتمه احوالش بعد ازین نگارش خواهد یافت
راجه هرن مدت سی سال و دو ماه قرین عز و جاه گذرانید چون
از باغ سلطنتش نهال نسل بر پا نی رسید اکابر و اعیان کشمیر بخدمت راجه

بکرماجیت

بکرماجیت که در آن ایام فرمان فرمای ممالک هندوستان بود
بجهه درخواست حاکمی رفتند راجه بکرماجیت میور را ایالت کشمیر
تمارکست نام برهمن کشمیری که پیش از آن برای تحصیل عطایا و
مبرات ببارگاه بکرماجیت رفته بود در وجه صله موی که در خلال
ان احوال معروض داشت مرحمت نمود مارکست بکشمیر آمده اعیان
ملک قامت قابلیتش را بخلع مملکت داری مخلع داشته غاشیه
فرمان برداری او بر دوش اطاعت کشیدند و از نهال امر و نهی
او ثمر مراد چیدند راجه ماترگیت بدانه عدل و داد
مرغ دل صغیر و کبیر برنا و پیر بدام محبت در آورده و زنگ ظلم
و بدعت از مراة خواطر بصیقل احسان بی پایان بالکل سترد
ماترگست تا حین حیات راجه بکرماجیت متکفل ساده ایالت بود
چون پرورسین برادرزاده راجه هرن که در خانه کوزه گر پرورش یافته

باتفاق اجبا جانو و ماد در زیارت صوامع و معابد رفته بود دراین نوبت
ملک با و میر سید بتأیید ذوالجلال و امداد خان فرخنده فال استعداد
سلطنت بهم رسانیده نگرکوت و آن نواحی را تصرف آورده رایت عزیمت
بتحکاه آباد و اجداد برافراشت و بر تخت سلطنت پای دولت
باستقلال الفراد گذاشت هرچند بارکبت را بدستور حکومت کشمیر
عرض کرد قبول نفرمود بس بلباس سیاهی گشته روانه بنارس گردید
و در اینجا معتکف گشت بارکبت هرچه از محصولات کشمیر جمع میشد
انفاق فقرا و مساکین می نمود شش سال و نه ماه به ایالت گذرانید
راجه بردسین ابن بوربا چتر سلطنت بر فرق دولت گذاشت
عنان عزیمت بقصد تسخیر ممالک بصوب هندوستان فلک فسحت
معطوف داشت اکثر بلاد بحوزه تصرف درآورد بمالوه که دار الملک
راجه بکرماجیت بود سایه وصول افگند درآنوقت راجه شلادت

ابن بکرماجیت

این بکرّات مغلوب عدا گشته متحصن بود راجه پرورسین بااوی
مبارزت نموده غالب آمد راجه شلادت را متخلص ساخت و
بدستور ولایت باو ارزانی داشته بکشمیر معاودت نمود از مقر
دولت آرام گرفته خاطرش متعلق ببنای عمارت شهری عالی شد
در وادی اینجا مکان باطراف و جوانب سیر میکرد هیچ جای مرغوب
خاطرش نمی آمد شبی در اندیشه اینخیال بگردد بوادی و جبال سیر میکرد
در اثنای آن حال یکی از ابدال رجال بوی بازخورد چون
راجه پرورسین را غریق لجه تفکر دید از راه کمال رافت
فرمود در مکانی که صبح فردا یکرت نخچه مشاهده نمایی باساس
شهر قیام نما که دلالت بطول مدت دارد راجه بدین نوید
مسرور و مبتهج گردید چون بنای خورشید سرای عمارت عالم
طرح اشعه در چهار طرف اقطار و اکناف آفاق ریخت راجه

پرورسین سر از بالین خواب باز برداشته بحیثیت وجوی رنگ بدر رنگ

قدم بجنبش آورده جستجو بچارسو میدید دران ملاحظه یافت که

بطرحی رنگ ریخته اند کوه ماران درمیان ان واقع شده است

وار وقوع این موهبت لباس الهی پرداخته بعمارت آن شهر

زینت بهرشغال ورزید منقول است که سی و شش لک خانه مرتفع

در غایت تکلف و تزیین تعمیر کردند بمرتبه این شهر معمور بود که در ممالک

هندوستان مثلش کم نشان میدادند با آنکه بحوادث آتش خاکستر شد

تا حال که قریب هزار و سیصد سال است که از طرف کوه پور دکوه ماران

سرخی میزند و هنوز تمام نمیشود و آب بهت دران وقت متصل کوه ماران

میرفت و نال دل دشتی بود خالی از آب موضع شور و متعلقه بهاک

از اعمال سوراک در زیر راجه پرورسین است که سنکهال دیت

بجاکرش مقرر بود حکومت راجه پرورسین شصت سال امتداد یافت

بعد از پدر

راجه جند سنگهر بعد از پدر رعیت پرور صاحب تاج و افسر گردید
و رایحهٔ عدل احسان او بمشام وضیع و شریف رسید سی و نه سال و سه ماه
قرین دولت و جاه کذرانید راجه لچهمی ابن راجه جند سنگهر بطلعت سلطنت مملکت
را چون لمعان مهر خاور منور گردانید و خلایق را البساغر بادهٔ
حکمرانی نشئهٔ آمال و امانی رسانید تا سیزده سال ظلال معدلت و رعیت
پروری گستردتاج و تخت را به برادر خود سپرد راجه لچهمن زباد
ابن راجه لچهمن چمن پیرای گلشن سلطنت گردید زلال انصاف و عدالتش
مزارع حسک لسان انام بروفق مرام رسید راجه از حین دمدلی در
نهایت غیور بود اکر ممالک هندوستان تسخیر نمود گویند ظهور حضرت در عهد
سلطنت او بود راجه دار الشفای ساخته بود که فقرا و غربا شربت
دوا بر طبق دلخواه از انجا می یافتند بعد انفصال سی صد سال عمر که بدان
محص گردیده ترک فرماندهی کرد در عاراری رای واقع در بهنوزوه

که سی دیگر یافت تا لشکر عظیم در آمد دیگرها را از ایشان پیدا نشد و مورخان
مدت سلطنتش تعیین نکردند راجه بکرمادت ابن رنادت بدولت تاج و
تخت فایز گردید بر کافه بنی آدم شفقت و مرحمت آن راجه
خجسته شیمش از لطف پدر به پسر بود راجه بمحض صفای نیت و حسن طویت
از جناب مجیب الدعوات مدعا خواسته بود که در ایام سلطنت وی
هیچکس را وفات نرسد چه مقصد خلق مصیبت اوست اتفاقا بیست سال
حکومتش همچنان شد که مدعی بود چون اجل راجه رسید ساحی در آن بهر
دو لعبت حباب سر در راجه از نهایت حزن و ملال آتشی عظیم اشتعال آورد
خود را در میان آن افکند و بنیاد وجود بر کند راجه للتادت
ابن بکرمادت چتر سلطنت و دیهیم دولت بر سر گذاشت و بتبدیل نقود اموال
خزاین آز و حرص تسا و حال آمال اشت منقول است در آن وقت که بعزم
تسخیر ممالک هند رایت عزیمت برافراشت به ترکیا که از معابد مشهور

باهو دد ست رسید

بهبود دست رسید نود و نه هزار و نهصد و نود و نه است
برانهمه عطا کرد بر لوح سیمین منقور فرمود که هر جوادی که صد هزار است
عطا کند نام او را از لوح سیمین محو سازد در همان محل بعوض شکر
ملتفت گردیده سیصد و بیست و پنج هزار سوار جرار و بیست و پنج هزار
اسب کسل بارس و لجام مکلل بجواهر گران بها و ده هزار پالکی بشمار
کاتبان حساب دان آمد در خلال این احوال بعزم عجایب و غرایب
شهر بند ده و دیدن حسب راجه انجا که مرتاض دانشور معدلت گستر
بود از باطنش سر بر زد خدم و حشم و فوج دریا موج در قنوج
گذاشته بغیر لباس داده پوشیده و پنهان از خلایق عنان عزیمت
بدان صوب معطوف داشت بعد از طی مسافت بدان شهر رسیده
در بتخانه سوام کارنگ که یکی از بتخانه های مشهور عالم بود مرور
افتاده اتفاقا محلا نام رقاصه که باصطلاح اهل هند پاتری میگویند

در حسن و جمال همال شده است از نور دران بتخانه باری میکرد چون راجه

وجهه و صاحب قبول بود بحملا را آشفته و دیوانه خود ساخت راجه

بالتماس و الحاح بحملا مهمان او شد چون راجه شنیده بود که شیری صاره

خونخوار از فلان بیشه بیرون آمده بفلان راه می آید و هر که او را

می بیند هلاک میسازد هر چند راجه سست دلیران کشور بدفع آن شیر

نامزد کرد هیچ فایده بران مترتب نگشت و خلقی کثیر هلاک شدند و راه

آمد و شد مردم منقطع گردید عرق حمیت راجه للعادت در حرکت

آمده شب بهنگام عنان عزیمت براه شیر معطوف داشت و نعره بر وی

زد شیر با آواز نعره آهنگ راجه کرد راجه بگذاشت بدهن شیر کرده

بدست دیگر خنجر برآورد و شیر را هلاک ساخت دران گیرودار خاتمی از

منقوش نامش بود افتاد راجه جست چون برین حال اطلاع یافت

متفحص احوال راجه للعادت گردیده در خانه بحملا ماتری سراغ یافته

[illegible]

با تمام حسن و حشم بدیدنش رفته بشکر قدومش پرداخت و تجمل و تعظیم
بجا نه برده بلوازم مایز مقید شد کلیان دیوی دختر بزرگ خود را بعقد او در
آورد راجه بسعادت بعد از تصرف هندوستان بصوب کشمیر مراجعت
نمود برادرانش که نایب کشمیر بود کام زن عصیان و طغیان گردیده
بالاخره بدست چندالی ببدترین حالی کشته شد و کشمیر بدستور بحوزه
تصرف راجه عنور درآمد ایام حکومت او سی و شش سال شمار گردید
در سال پنجاه و شش بساعت محمود و وقت خوش راجه دولت
درهن داماد بسعادت بتبعی و یاوری گنگ وزیر رونق افزای تخت و سریر
گردید و بهمین اعتدال هوای معدلتش میوه نهال آمال صغیر و کبیر بکمال
پختگی رسید زمان سلطنت او سی و شش سال امتداد یافت در سال نود و دو
راجه برتاب او پسرزاده درلبه درهن سکه زن دراهم و دنانیر گردید بسمت مراج
شهری بنام نام عمارت کرد همان شهر را مستقر اورنگ حکومت ساخت

وارکان دولتش بر اساس ابنیهٔ رفیعه پرداختند آورده‌اند که در
زمان دولت او سوداگری از دکهن آمده بود لون نام بسی نوادر
وتحف ونفایس عالم براجه گذرانید راجه شبی صحبت ملوکانه منعقد
داشت سوای عوال وارباب ساز راررود ودولت مغنیه یعنی اشتغال
داشتند ولون سوداگر هم از راه مهربانی دران مجلس طلبید ودو ممنوع
ومشاغل بدماغ سوداگر صعود نمود طبعش از منهج اعتدال منحرف گردید
وخود را از میان مجلس برون کشید راجه را از نزاکت دماغ
سوداگر تعجب دست داد لون برابیحال وقوف یافته بعد از چندروز
بخدمت راجه التماس ضیافت نمود راجه چون بخانه لون قدم رنجه
فرمود اسباب تجملات او چنان دید که اگر در مخیله اش نگذشته بود
ازان جمله گوهرهای شبچراغ لاتعد ولاتحصی دران مجلس گذاشته بود
که شب تار را اضاءت خورشید وسط النهار داشت هرچند لون

ان جمه را

لون آن جمله را پیشکش نمود راجه دریا دل همت ورزید قبول
نفرمود اما دلبسته جمال جهان آرای جاریه گردید باوجود دوری
عوق اسرار او نزدیک و دور پوشید از اخفای آن کارش به تشهیر کشید
سوداگر چون کیفیت دلبستگی راجه معلوم کرد جاریه را بخدمت دستار
راجه باوجود استیلای عشق تصرف نکرد که ملک او بود لون کسر مرور را
بدر بتخانه مهادیو نموده براجه التماس کرده که الحال از تصرف من
برآمده است بعد ازین بفرمان راجه کبیر را الجرم سرا آورد بدار موا نسبت
و محبت او احوال راجه بصحت گرایید و از همان جاریه چهار پسر تولد
یافت حکومتش پنجاه سال درازی داشت در سال یکصد و چهل و دو
اکبر اولادش راجه جیدر اهشد به بسط بساط سلطنت پرداخت
به انشام رعایا چنین عدالت ساحت مملکت را رشک جنت ساخت
در مراتب عدل و داد حکایات بسیار ازو نقل میکنند چون

این خبر مختصر کنیهای راهبه ندارد بر یکی اختصار رفت نوبتی عورتی از
عورات براهمه داد خواهی کرد که شوهرش کشته اند اگر قابل آن
نهم نرسد او را خود را بتعذیب تمام هلاک سازد راجه فرمود عاقلت
ظن تو در اقدام قتل شوهرت نکست مظلومه معروض داشت که شوهر
من از ان قبیل نبود که با کسی معاودت می ورزید تا لوی گمان بردی
لیکن در هنگام تحصیل علم با یکی از ابنای جنس شریک و سهیم بوده
در مباحثات و مذاکره اکثر احیان سخن بدرشتی میکشیدند مبادا که
آتش را فطانت طبعی بران مدعی که او را مقتول ساخته هر چند تشخص
مظنون را در انکشاف آن مهم انواع تدبرات بکار برد فایده
مترتب نگشت در کمال حزن و اندوه بخواب در آمد در عالم رویا مشاهده میکند
گویا مارا حجه کسی خطاب میکند که در فلان صومعه که ساحت معمار نیست
بفرما تا او را وی از برج بر بر زند کیان لیکان را اشاره نما که بران آرد

قدم زنند

قدم زنند چون متصل اربعین قدم دو کس ظاهر شود قابل مقتول
همان است زیرا که مقتول با قابل با مرافعه قضیه رد زجر اد دوش
بدوش است راجه همان دستور که در عالم رؤیا وانموده بودند
کار بند گشته همین که شخص مطعون بران ارد قدم نهاد و الحال بطار کیان
علامت نقش قدم دو کس دیو بند راجه قابل را سیاست رسانید ایام
سلطنتش هشت سال و هشت ماه بود در سال یکصد و پنجاه و یک
باقتضای دور فلک راجه رتناسنه برادر جیند راسنه بسلطنت رسید
برخلاف برادر داد کرشور و شر و ایصال انواع ضرر بر زمره بشر
اشتغال ورزید در زمان حکومت او اقسام خرابی پدید آید
خاطرها بغایت مجروح گردید کافه برایا دعای صبح و مسا رفع
این بلا میخواستند چون مدت سه و نیم سال از ایالت اش لل
گذشت بیماری صعب بر بدنش مستولی گشت هرچند اطبا معالجه نمودند

فایده مترتب گشت بهمان مرض خود را و خلق را از عذاب رهانند

راجه للتادت برادر دیگر چون خورشید خاور بر تخت سلطنت جلوه گر

گردید و شکستگیهای خواطر موسیای شفقت او بالتیام رسید

خرابهای بحالت عمارت امد و جدا شدگان اوطان را برسانیدن

وطن مالوف بشارت فیض اشارت رسانید چون خاطر از خبر شکستگیها

جمع ساخت بقصد تسخیر ممالک رایت جهانگشای برافراخت

پنجاب و قنوج و بهار بنگاله و دکن و مالوه و اندربت در قبضه

تصرف درآورده متوجه پنجاب گردید و از پنجاب عنان عزیمت

بصوب کابل و بخارا معطوف ساخت با مومن خان حاکم بخارا

چهار کرت اتفاق منازرت افتاد هر چهار مرتبه هزیمت برو واقع شد

چون مجال مقاومت از حیز طاقت بیرون دید از راجه للتادت

امان طلبید تمام ولایت ماوراءالنهر و ترکستان را متصرف گشته

برایات ظفر را

برایات ظفر رایات بجانب خطا نهضت داد از نفایس و نوادر آن دیار
هرچه نو است گرفته از راه ختن و کاشغر و تبت بپای تخت
معاودت نمود بنای معابد و صوامع پرداخت در موضع
پرسپور بتخانه بزرگ عمارت کرد و ستونی به بلندی پنجاه و چهار
گز از یک پاره سنگ دران بتخانه منصوب بود تا امروز آثار آن
عمارت باقیست هر ولایتی که میگشاد صاحب سران با در کار
انجا را بانعامات متوافره و متکاثره نواخته بکشمیر میفرستاد
چکن نام دانشوری که در فن کیمیا و علوم غریبه ماهر بود در اثنای
تسخیر ممالک در سلک ملازمان راجه للتادت منسلک گردید چون
راجه بر علم و دانش او وقوف یافت او را بتدریج بمرقات وزارت
مترقی فرمود و عقده های مالانحل بناخن مدبر چکن میکشود مسموع است
که در معرکه از معارک غنیم غلبه داشت قرار برقرار قرین مصلحت و

دولت بود در راه سهمگین ابلی و دشوار گذار مانع عبور گردید

حکم وزیر جوهری از بغل برون آورده در آب انداخت

و آب منشق شد و معبر بهم رسید بعد از عبور لشکر غیور حکم صاحب

من جوهری دیگر نمود که جوهر سابق سالی لایق گردید و آب بدستور

روان شد و در خلال آن احوال شخصی مقطوع الالف والاذن و

الید سر راه که راجه بلند دولت موید بطریق داد خواهان اسرار

تظلم نمود که فرمانروای ملک مالوکا سمدر السعادت اطاعت

راجه رهنمونی کرده بودم حاکم مذکور بمظاهرت رنگ روان

که پیرامون مملکتش واقع است و نسبت آن در اثنای راه اصلا

آبادی و زرع نیست مغرور گشته در غضب شد مرا بانواع غضب

سخط مبتلا ساخته باین روز نشانید فرصت یافته خود را

بدرگاه رسانیدم تا بیمن معدلت راجه زمان بسزای که در خور اوست

رسد راجه فرمود

رسد راجه فرمود که اطبا بمعالجه او پرداختند بعد از التیام
جراحات مستغنیت بار دیگر معروضداشت که تنبیه آن سرکش ضرور وا
از لوازم امورات راجه فرمود کیفیت طرق از وی پرسند عرض کرد
که آن ملک دو راه دارد یکی بیکماه قطع میشود و دوم بپانزده روز
طی میگردد اما در راه ثانی آب و علف و حطب معدوم است راجه
براق وادوقه ترتیب داده طریق ثانی اختیار نمود و بعزم استیصال
او بجنبش آمد چون مسافت معهود طی گردید وادوق با نبهار رسید راجه
از واد خواه استفسار نمود جواب داد که من یکی از دولتخواهان
والی ولایت مالوکا شمدرم حیله برانگیختم که درین بی آب و علف
انجمن لشکری را تلف کردم بفدای سرکم بها خود شر بهچو تو دشمنی
قوی از ان ساحت مندفع ساختم از استماع این کلام نا فرجام
تمام لشکر دست از حیات شسته دل از زندگانی برداشتند و مضطرب و

بقرار گردیدند راجه آن جمله را بمهربانی و عنایت ربانی مستظهر
ساخته روی نیاز بدرگاه کارساز حوائج بر آورده در رستگاری
و فرج ازان محنت و شدت مسئلت نمود چون موید بتاییدات ایزدی
بود از ملهم غیب بخرچاه بشارت یافت با لشکریان بدین امر قیام
نموده متابع فضل ایزدی کوشیدن گرفت و لشکر و دواب سیراب
امید گردیده ازان عیون حیات و خرها بر داشتند و بعد از طی
اندک مسافتی بدان سرحد رسیده دقیقه از دقایق نهب و غارت
و قتل و اسیر نامرعی نگذاشتند مولف تاریخ کشمیر منویسد که اکثر کارهای
راجه للتادت چنین بود اما بدو صفت ذمیمه اتصاف داشت
یکی درستی حکمهای بیجا میکرد که در حالت سقط و اشتباه از صدور
آن پشیمانی میکشید دیگر آنکه نقض عهد و پیمان مینمود و از عهده عهد کمتر
برمی آمد چنانچه راجه بنگاله را بغلط شدید بکشمیر آورده و بقتلش اقدام نمود

چون جم

چون خبر قتل او نزد متوبانش رسید از بنگاله کمر انتقام بسته بکشمیر
آمدند شبی فرصت یافته علی الغفله بر راجه للتادت ریختند اگرخواص
او را از تیغ کذرانیدند و آنقدر خرابی که توانستند کردند راجه
للتادت در اواخر سلطنت لشکر بجانب ولایت شمالی کشید و در یکی
از بلاد آن ولایت که خوش آب و هوا بود رحل اقامت انداخت
و با عیان ملک کشمیر اعلام نمود که از جمله دو پسرش هر کرا قابل سلطنت
دانند بفرمانروائی اختیار نمایند و گروهی از مورخان بر آنند
که راجه للتادت با تمام حشم و خدم در سمت شمال میان دو کوه
زیر برف آمده منغمس شد غیر از آن مخبر زنده برنگشت والعلم عند الله تعالی
مدت حکومت راجه للتادت سی و شش سال و هفت ماه شمردند راجه
کولیانند ابن راجه للتادت جانشین پدر شد مدت پانزده روز باشتغال حکومت
پرداخت و تخت سلطنت را تکیه گاه برادر ساخت راجه بجرادت

برادر راجه کولتید بمقتضای عدل و داد نصفت و احسان هفت سال

مدت بدولت و اقبال حکومت کرد راجه برتهاپیت کلاه خسروی بسر نهاده

و بتبدیل نقود و اموال بر گشاده مدت چهار سال نقد احوال عجز و ضعفا

پرداخت راجه ثلثاپیت راجه ثلثاپیت برادر برتهاپیت بحکومت رسید

شب و روز بار بهای نغمه اوقات میگذرانید لشکر و سپاهی و

سایر ارباب طلب چیزی نمیداد لهذا ضایع روزگار و سغبه بود

مدت دوازده سال آن نکوهیده اعمال سلطنت گذرانید

در سال دویست و چهار راجه سنگرام برادر راجه للتادت جیت کوس جهان

کلاهی باطراف مے خواست افکند در پرورش طوطی و طیور راغب بود

ایام حکومتش هفت سال تعداد گردند راجه جیادت بسلطنت فایز

گردید آوازه سخاوت و رعیت پرورش قاف تا قاف آفاق

رسید اطراف کشمیر کما یجب و سعی ضبط نمود مدت حکومتش سی سال بود.

درهااسکی

راجه جیاچند بن زاده جیادت در حداثت سن بحکومت رسید
اگرچه خالوهای او که از قوم شراب فروشان بودند در امور ملکی
دخل تمام یافته اطراف واکناف را بحیطه تصرف آورده بوجه
احسن ضبط نمودند ازانجا که طبقه مذکور از اراذل اقوام اند کار بر
حکمات اینها نیاورده راجه را مسموم ساختند ایام سلطنتش بیست و دو سال
بتعداد آوردند راجه جیاچند بن برهوچند ستاره دولتش از برج
سلطنت درخشید در زمان حکومت او نیز سلسله شراب فروشان
در امور ملک و مال مداخلت داشتند مدت سلطنت ال و مال نصیب
بیست و شش سال حسب آیات راجه اننت چند ابن سنگرام چند بعد سه سال
از مشاهده جمال عروس مملکت امید برید راجه نند ابن جیاچند پانزده
سال از گلبن سلطنت گل کامرانی چید چون کوکب طالع راجهای
کارکولی بهبوط رسید بر سلطنت از خاندان دیگر طالع گردید در سال دویست

هشتاد و هشت شهر و جبل و دشت از آوازه صاحب کلاهی و
تاجداری راجه ادت بیاوری و تدبیر وزیر پیر علم برافراشتند
راجه ادت در باب بساط رعیت پروری و معدلت گستری بر وفق
مرام ایام بگسترد و ظلام ظلم از ساحت مملکت بیرون کرد کف نوال
نبدل لعود و اموال برگشاد و در دامان منتهای هریک گوهر مراد
نهاد و از اسباب سلطنت ما خواجه خرخر و قطاس هیچ خبر نداشت مدت بیست و
هشت سال و سه ماه و سه روز را جرد و لتش مملکت افروز بود در سال
سیصد و شانزده راجه سورو دتا برادرزاده ادت در با چتر سلطنت حرج و ساخت
و کوس دولت بر بام حکومت نواخت و دیلی و گجرات و دکهن بحیطه
تصرف در آورده ضبط نمود هرده سال و پنج ماه و نوزده روز
گیتی افروز بود راجه گوپال دتا ابن سورو دتا دو سال در امور سلطنت بکام
پرویز ما گذرانید در سال سیصد و سی و شش راجه سکیت جانشین

ملازادر کالیمچن نیشتا

برادر کامبخش شد در دو روز حکومت بعداد راجها امد
چون از سلسلهٔ راجها قایم مقامی نماند رانی سکند نام مادر راجه کوپال با استقلال
تاج اقبال بسر زد در عهد او سران ملک با یکدیگر نزاع
سر کردند سلطنت رانی متفق یکدیگر نشدند چون رانی دانست که
امور سلطنت مختل گردیده خود را معزول ساخت در سال سیصد و
سی و هشت راجه پارت ابن ورنا بفروغ جواهر زواهر تاج
سلطنت جهان او اگر دید و رانی سکند مارا بزنجیر و غل کشید
تا مرغ روحش از محبس قفس تن پرواز نمود اصحاب اخبار مدت
حکومت راجه پارت پانزده سال گفتند در سال سیصد و پنجاه و
نهه راجه برجست ورنا کوس دولت نواخته یک سال و
هشتماه بدولت و جاه گذرانید در سال سیصد و پنجاه و چهار
راجه چکردرنا بن برجست ورنا مدت ده سال بدولت و اقبال تخت

فیروز فال سلطنت باستقلال دولت نوار و عدد و مال بود در سال
سیصد و شصت و چهار راجه سوردنا منتظم امور ریردرما گردید
نجابت طبع و دنائت همت متصف بوده از نشار ارارعات
ملک و مال شهرت داشت چون رغبت و میل خاطرش باین امر قبیح شد
مردم معمول مبلغهای کلی بر رشوه افزوده و حیل کار پیش بردید
و عمال سابق افزایش دیگر بران لاحق میکردند چون از عهده
ادای آن نیامدند همه متفق شده بر عزل راجه رای زدند مدت
سلطنتش دو سال شمار کردند در سال سیصد و شصت و شش راجه
سنکر ورمن ابن مهرورمن در ساعت خوش و زمان دلکش تاج
سلطنت بسر گذاشت راجه جکرورما که یکبار مدت ده سال بجلو
گذرانیده بسنگرام دامرکه سرداری معتبر بود ملتجی گردید و سنگرام
باعدت وحدت تمام بمبارزت و مدافعت راجه سنکرورمن اشتغال

ورزید راجه سنکر ورمن در آن جنک تصرف لعنک ارماد برآمد
بار دیگر راجه جکرورما صاحب تاج و افسر گردیده اما امر تبه باعمال
فسحه اشتغال ورزید لولی زنی راکه واله و شیفته او شده بود در امور
ملکی و مالی مداخلت داد و غش بر و خویش وندان او را مناصب
نامناسب بلند پایگی بخشید و سنگرام و انگر راکه لعون او دگرباره
پای بر مسند حکومت نهاده بود بنا و اجب مقبول ساخت از وقوع
انچنین حرکات نامناسب خواطر ارز و مسعر گردید اقارب و متعلقان
سنگرام و انگر سحون آورده او را از هم گذرانیدند مرتبه دوم
مدت سلطنتش سه سال بود در سال سیصد و شست و نهه راجه امت
بحسب تقدیر بمعاونت سرجست وزیر بحکومت ابن راجه برت
رسید ابلهی و سفاهت بمرتبه قصوی داشت جور و اعتساف که
نتیجه جهت عقل است شعار و دثار خود ساخت و طریق قطع صله رحم و

دوالقرنی که از آثار ادبار آیت اختیار نمود در افنا و اعدام
ذوی الارحام دقیقه نامرعی نمی گذاشت و اشرار و اراذل
جنس و ابنای خود ساخت و طغیان عدوان او بمرتبه بود که بیگناهان
را برای آزمایش تیغ از هم میگذرانید و رحم زنان آبستن
می شکافت تا احوال مکان قرار نطفه معلوم کنند بهمین منوال
جوق جوق خلایق را اهلاک میساخت چون سفک دما که منبع نزول بلاست
بمرض دق گرفتار شده ببدترین حالی که کس مشنواد جان بمتقاضی
اجل سپرد ایام استقلال اعمال دو سال بتعداد آمد در سال سیصد
هفتاد و یک راجه سور درما بار دیگر بیاوری سران ملک
مالک تاج و افسر گردید زمیندار مراج کمال او در امحاربه اتفاق
افتاد چون بمعیت راجه سور درما کم بود مقاومت از حیز طاقت
بیرون دید در و کمال هندوستان آورد و اواخر ملوک حمار است

درین مرتبه یکماه زمام حل و عقد امور در کف اقتدارش بود یازده
راجه اند که از سلسله خمار بسلطنت رسیدند مدت حکومت این یازده
هشتاد سه سال و سه ماه بشمار آمد بار دیگر حکومت بخابندان راجه
پرورسین که سبق ذکر یافت رجوع نمود ارکان دولت و اعیان
مملکت قرعه مشورت زده بنام راجه جسش کردند که از بنا بر راجه پرورسین
بود بنا بر تصارف ایام و ناساعدی چرخ کوهنده فرجام روزگار
بناکامی و بی سرانجامی میگذرانید سرامد و اکابر فرخنده ماثر
راجه را به تعظیم و تجلیل هرچه تمامتر آورده عروس مملکت را باو
عقد مناکحت بستند و امتثال فرمان او را لازم و واجب دانستند
راجه بکمالات نفسانی متصف بود و در عقل و کیاست و ضبط و عدالت
دقیقه نامرعی نمیگذاشت دزدی و راهزنی در عهد او بالکل معدوم
گردید حفظ و حراست او بمرتبه بود که سوقیه و کاکین نمیکردند و اهل بیوتات

بیسکره

ابواب رامی بستند عاقبت فکر مال کار کرمان گیر او شده ترک حکومت
کرد و بریاضت و عبادت مشغول گردید حکومتش نه سال نوشته‌اند
در سال سیصد و هشتاد راجه سنگرام گرد بود ابن بسن گرد بود بر طبق وصیت پدر
با وجود صغر سن از فراز تخت چون مهر از خاور جلوه گر گردید تا مدت
شش ماه رعیت پروری پرداخت بدست پرو گپت وزیر بحسب تقدیر بقتل رسید
راجه پرو گپت ابن سنگرام گپت از ابنای راجهای است که بنا بر تصرف او
دار و لفلت لیل و نهار در اودون بعیش و عشرت مشغول بودند از انجاکه گوی
سلطنت در میدان مملکت افتاده بود داد بچوگان همت از میان
همه ربوده از جلوس او بر تخت سلطنت کارهای ایام برونق مرام نگشود
همواره بجور و اعتساف پرداخت بمصادره اموال و لباس و لعو
واحباس موت مضیع و شریف خالی ساخت با آوازه حسن و جمال رانی گوری
خاتون راجه جیس گرد یو شیفته و شیدا شده هر چند پیغام مناکحت و

مراصلت باو داد

مرحلت باو داد رانی مطلق تن نداد بالاخره چون رانی دانست
که بعقد متصرف او خواهد گشت آتشی عظیم افروخته خود را در میان آن
انداخت و محافظت عصمت خود نمود راجه از وقوع اینحال و رسیدن
دست بذیل آمال گرفتار انواع مرض گردید در اندک روزی
بنار جهنم رسید ایام سلطنت او یکسال و چهار ماه محاسبان آگاه شمار کردند
راجه بهیم گپت ابن برور گپت بگردش آسمانی کلاه جهانبانی و حکمرانی
بر فرق دولتش منصوب گردید از ناهمواریهای او خلایق مطلق
جمعیت و فراغت ندید پیوسته بخمر و خمر مداومت داشت اکثر و
اغلب لباس نسوان بسر گرفته رقص میکرد در ننگ ستر ناموس دقیقه
نامرعی نمیگذاشت و رعایا را بتهمتها متهم داشته بشکنجه و تعذیب
نقود و جواهر مصادره می نمود روزی بشکار رفته بود دید که از
دهن شغالی آتش مشتعل است و اهمه عظیم برو مستولی گردیده جان بقابض ارواح

سپرد ایام استیلای او ست سال بود **راجه اوده من ابن گهیم گپت** قصر سلطنت را

بارکان دولت مشید ساخت و برخلاف پدر بیدادگر رعایا را از محبت

جور و اعتساف و حیف و بلا رهائی داد و در خلال ان احوال یک نام

ترکی و ارمست نام سرداری متفق شده نمرود طغیان پیش گرفته در برسو

با راجه مصاف دادند و طرفین کشته شدند ایام حکومتش مدت

چهارده سال بود **راجه تهه گپت ابن گهیم گپت** بسعی خیرخواهان دشمن شکن

سلطنت را بجلوس دولت بیارات توفیق عمارت مواضع و معابد

بسیار یافت یکسال و یکماه و نه روز تتاج راجگی مملکت افروز بود

راجه برهمون ابن راجه اوده من در سال چهارصد و پنج از خواطر ارباب خورد رسید

رنج ربود مدت حکومت او یازده سال بود در سال چهارصد و شانزده

راجه بهیم ابن اوده من برادر سوم بفروغ چهره سلطنت شبستان مملکت را

لمعان بخشید ایام سلطنتش بچهار سال و سه ماه کشید چون از اولاد

اوده من وارثی نمانده

او به من وارثی نماند مادر راجه بی سهیم بی سهم بکامرانی وجهانبانی
اشتغال ورزیده مدار مهمات ملکی را رسلک نامی که از اراذل قوم
بود گذاشت وقوع اینحال باعث برهمخوردگی اعیان نیک خصال
ملک شده بکره راج برادرزاده رانی را بحکومت پذیرفتند سلک ربکره راج
غالب آمده در امور مملکت داری مشتغل گردیدند فرزند راجه را
که بطغیان و عصیان پیش آمده مستاصل ساخت حکومت رانی هیبت و
سه سال و شش ماه بود در سال چهارصد و چهل و چهار راجه سنگراج ابن
اودیراج شب داج مملکت را بسراج و تاج سلطنت روشنائی
بخشید واحوال رعایا و برایا باعتدال هوای معدلتش بنهایت
فراغت و جمعیت رسید چون دیگری را قابل وزارت نیافت تنیلک
بیدادگری پیشه کرد و در خرابی ملک کوشید از انجا که میل طبع راجه
بالکل جانب خفیف و میل بود فرمود تا تنیلک را با پسر رزکن سر دیوان

بشمشیر سیاست از هم گذرانیدند اما راجه سه پسر دیگر ملک را
بنوازش و التفات مخصوص داشته و بمدافعه و محاربه ترکان که در آن
زمان بقصد تسخیر و بحرکت کشمیر آمده بودند نامزد فرمود بمردی و
مردانگی ترکان را شکسته هر سه بکار آمدند سنگراج بعد مدت چهار سال
حکومت بمرض فساد معده و مزاج لاعلاج جان بمتقاضی اجل سپرد
در سال چهارصد و چهل و هشت راجه هرراج ابن سنگراج
بجلوس سریر سلطنت رونق افزای شهر و ده دو شش گردید در عهد او
فتنه نابود امن عافیت کشید و احدی را مجال منازعت و مخالفت نماند
راجهای اطراف و گردنکشان اکناف غاشیه اطاعت و انقیاد او بر دوش
عقیدت کشیدند در مدت بیست و دو سال حکومتش جهانیان با بت مرتبت رسیدند
در سال چهارصد و هفتاد راجه اننت ابن هرراج متقلد امور تخت و تاج
گردید چون در حداثت سن بسلطنت رسید ازین راه عموی او بکره راج راجه را

بخاطر نیاورده بمدافعه و محاربه پیش آمده لوهرکوت را
متصرف شد راجه نیز لشکری گران از سران بلان بمبارزت
بکره راج معین ساخته افواج جان نثار راه فرار بر معارض نابکار
از همه اقطار مسدود ساخته بمنازل متحصن غنیم آتش کشیدند از
اشتعال نار بکلین جان بکنار ریزد راجه بارای این نوع جانفشانی
لشکریان را بانعامات وافره و جهات متکاثره کامرانی بخشید
درخلال این احوال ترمون نام کهی بمعاونت و معاضدت دیاگریان
لشکری سنگین فراهم آورده با راجه داد مصاف داده
راجه در آن معرکه تردد های رستمانه نموده زخمها برداشت
بالآخر بفیروزی کامیاب گردید دست راجه از وفور شمشیر زدن
با قبضه تیغ چسپیده بود اطبا بمبالغه جدا کردند لشکریان
این فتح نمایان بیست صد هزار روپیه یعنی دو لک بسپاهیان انفاق نموداد

نامی از جانب راجه بهوج حاکم مشهور شهر مالوه برای تعمیر معابد
و صوامع بکشمیر آمده بود چون راجه او را در کاروانی و فهم و
فراست آزموده بپایه مدار المهامی و صاحب اعتباری ملکی و مالی
فایز گردید راجه سالک مسالک تدبیر و اسراف گشته بجور و اعتساف
مایل و راغب گشت اما زودتر بر قبح سریرت اطلاع یافته دست
بذیل استغفار و اعتذار زد و از جمیع معاصی توبه نموده بطاعت
و عبادت مشغول شد ایام حکومتش پنجاه سال شمار کردند در سال
پانصد و بیست راجه کلس ابن اننت در آغاز دولت کلش سلطنت را
به تربیت سفها خارستان ساخت اکابر و اعیان از وقوع اینحال
قرین ملال گردیده هرش پسر دیو پسرش را تحریص داده بمنازعت
برانگیختند و بموافقت یکتا دلی هرش کمر جد و جهد بستند راجه کلش کلش
چون ازین معنی وقوف یافت چاره کار منحصر در رضاجوی ارکان

دولت دیده

دولت دیده بعزل سفها پرداخته دل همگنان باحسان و امتنان
بدست آورد و چون بمرض رعاف مبتلا بود و از بی اندامیهای پسر
رشیدش هرش آزرده خاطر گردید اکرس پسر خورد را که در لوهر کوت
گذاشته بود طلبیده باستصواب ارکان دولت جانشین تخت سلطنت ساخت
دل ارکان مملکت پرداخت ایام حکومتش بیست و سال امتداد یافت
در سال پانصد و چهل و شش راجه اکرس ابن کلش چون بر تخت سلطنت
متمکن گردید هرش را مقید ساخت و برادر خورد بجی مل را ولی عهد کرد
بجی مل هرچند در استخلاص هرش التماس می نمود بغز الحاح و افراح معروض
نمیگشت بالاخره بجی مل آزرده خاطر گردیده به پرگنه لار رفت و از مضافات و ال
نواحی لشکری فراهم آورده بعزم رزم اکرش علم مبارزت برافراخت
و در تانسوان که پای تخت بود آمده مصاف داد و شهر را آتش کشید
و در زمی قوی اتفاق افتاد سابقا راجه اکرش دو خاتم بمحافظان هرش

نشان داده بود که یکی علامت رهای اوست و یکی نشان اقب
او مبالغه کرده بود که هرگاه ازین دو کار یکی مأمور شوید لوازم اشتغال
مرعی خواهد داشت با خود محمر کرده بود اگر غلبه خصم باشد بافشای مکنون
ضمیر پردازد و الا متعرض احوالش نشود راجه انگرش چون غلبه از جانب
دشمن دید از راه اضطراب خاتم خلاص را بالغلط بدست پسر خود داد
ازانجا که هرش بشیرین زبانی و لطف طبع محفظان را مطیع خود کرده بود
هرچند پسر انگرش زمانی بمحافظان هرش تهدید و تمیل کرد فایده
مترتب نشد الحاصل چون شام ادبار هرش بصبح اقبال تبدیل یافت
بزور ملایمت ازان مهلکه بیرون شتافت و بمعرکه درآمد بجیپال از
دیدنش مستظهر و قوی دل گشته بیشتر بمبارزت پرداخت و از وقوع
اینحال انگرش دل باز داده خود را اهلاک ساخت مدت حکومت او
بیست و دو سال بود در سال پانصد و شصت و هشت راجه هرش

ابن کلس بهواخواهی و معاضدت یحیی مل زبر صاحب کلاهی سید
در اعتلای مراتب اجداد و استیصال نهال وجود فساد مواد اعدا
مساعی موفور بتقدیم رسانید بر دور شهر چهار دروازه منصوب ساخت
و بر هر دری جرس و زنجیر آویخت تا مستغیث بمراحمت نواب تجدید
او رسند و بداد رسند هر قصه جزوی و کلی را بنفس خود میرسید یحیی مل
برادر را که بسعی او بدولت کامیاب گشته مورد عواطف بی پایان
میداشت و شکر معاضدت و معاونت او بتقدیم میرسانید تا آنکه
اصحاب نفاق راه یافته مزاج هر دو برادر منحرف ساختند و وفاق
و اتفاق منجر بخصومت شد یحیی مل پناه بحاکم دارد و برده استمداد
کومک نمود در آغاز بهار و ابتسام ازهار با لشکر بسیار و معادن
بی شمار از سمت وارد و آمده در اثنای راه لخت یحیی بی غلط گویی
از کوه جدا شده تمام لشکرش زیر تیغ گردید چون راجه هرش را تحقیق و

منازعی در مملکت نماند در کمال انفراد و استقلال بکار سلطنت پرداخت
سرکشان اطراف سر بر خط فرمان او نهادند اسباب دولت او بمرتبه
بود که هر شب دو هزار لگن مرصع در مجلس او می افروختند بعدد ایام
سال سیصد و شصت زن بعقد در آورده بود هر شب با یکی از نسوان
صحبت میداشت با وجود چنین دولت خالی از حامی و سفاهی نبود
منقولست که یکی از سیاحان شبیه چندما خاتون حاکم دکهن که بحسن و جمال
شهره داشت بخدمت راجه آورد و راجه شیفته آن شبیه شده مصمم بود
که لشکر بر سر والی دکهن کشد و چندما را بدست آرد ارکان دولت
بدن نام هزالی که شب و روز در خدمت راجه هزالی میکرد و مبلغی تقبل
نمودند که راجه را ازین اراده باز دارد هزال بالحاح مرام این امر
متعهد گردیده نامه از زبان چندما بدین مضمون ساخته که من حوری بوده ام
از حورهای بهشت بشوق مواصلت و مجالست راجه از جنان بیرون

آمده بودم

آمده بودم در اثنای راه بدست والی دکهن اسیر شدم در اینجا
فرصتم خود را بخدمت راجه خواهم رسانید زنهار راجه عنان عزیمت
بدین صوب معطوف نفرمایند تا فایز شدن ملازمت راجه چند کنیز
فرستادم که از جانب من در خدمت راجه قیام داشته باشند
مدن پال بعد از چند روز دختر چند دلفروز زیب و زینت آراسته
بر راجه ساده دل جلوه گر ساخت تا انحال دوازده سال سلطنت راند

راجه اجل ابن اجمل که بعهد راجه هرشن بود بمعاضدت برادر خورد
خود بسل و داکریان در سال پانصد و هشتاد تاج سلطنت بر سر نهاد
بعد از چندگاه از نسل تو هم بهم رسانیده او را الحکومت لوهرکوت
نامزد کرد راجه اجل شبها تغیر لباس داده از حال عجز و ضعفا متفحص بودی
و عمارت دلهای شکسته نمودی و از سایل منت پذیر فتی پیش از درخواست
عطا فرمودی اتفاقا روزی نام نیسری که تربیت راجه اجل از پایه محرری بدرجه

وزارت ترقی کرده بود جمعی از او باش در بود بخود متفق ساخته

وحق تربیت ونعمت برطاق نسیان گذاشته وشبی بر راجه علی الغفله

تاخته از هم گذرانید راجه اجل چهار ماه وچهار روز بفروغ چهره دولت

جهان افروز بود راجه ردمن بمعاضدت برادر خود جانشین راجه اجل گشت

در همان شب مردم با و بیعت نمودند خاطر از ممر امرای راجه اجل که

از وقوع اینحال غافل بودند طلبیده جمع ساخت چون اینخبر وحشت اثر

بلکه چند سرگروه لشکر که در نوبت خود پرگنه لار بود رسید بسرعت

هرچه تمامتر خود را در شهر رسانیده بمدافعه ومحاربه راجه پرداخت

و او را هلاک ساخت مدت حکومت او هشت روز بود راجه سلیمن

برادر راجه اجل بتقدیر ایزد عز وجل وسیعی لکه چند فیروزمند

بتاج وتخت سلطنت ارجمند فایز گردید اعیان مملکت وارکان

دولت بنابر عدم قابلیت سهن مناکحت عروس سلطنت بلکه چند

جلوه داده بودند

جلوه داده بودند راضی نشد پیش از آنکه حکومت بر راجه سهن
قرعه سلطنت بنام راجه سل برادر حقیقی راجه اجل زده از لوهر کوت
طلبیده بود چون با بلغار آمدن سل مسموع گگه چند گردید بمعاودت
متمسک شده بقلعه آورد که پس از آنکه سلطنت راجه سهن در طلب راجه
مساعدت رفته الحال که بتقدیر ایزدی چنین ترانه ظهور پذیرفته
راجه عنان عزیمت بصوب لوهرکوت معطوف فرمایند حوار گگه چند
بسمع قبول سل نیامده استعداد محاربه و مجادله نمود ازین طرف
گگه چند سامان حرب نموده بقصد دفع سل با راجه سهن بباره موله رفت
راجه سهن در اثنای راه بمقتضای هدایت بخت سود خود از زبان یار
ندانسته با وجیب اکری از هواخواهان خود برگشت و گگه چند را
آزرده خاطر ساخت در اندیشه اندفاع او شد مخالفان گگه چند را
متفق ساخته با او بمحاربه پیش آمد گگه چند در آن معرکه داد مردی د

مردانگی داده سرداران نامی راجه را مقبول ساخت و از نام ناشام فبات

زران جدال و در اشتغال بود که چند عطف عنان نموده راه لار پیش گرفت

با وجود همه بی اندامیها که از راجه سلهن دیده بود نزد شنل رفت

و بعزل راجه سلهن راضی نشد شنل بی بالی و ما یعنی بشهر سری نگر

رسید مردم راجه سلهن از هر طرف جمع شده جنگ انداختند بهادران

معتبر نامی از طرفین کشته شدند عاقبت نسیم فتح و ظفر بر ترحم

علم اژدها پیکر شنل وزید راجه سلهن و برادرش لوس در ورطه

حیرت افتاده بپای شنل افتادند راجه شنل بحسب ظاهر برادرانرا

بمژده جان بخشی مسرور ساخته بالاخره مقید و محبوس داشت مدت

حکومت راجه سلهن سه ماه و بیست و هفت روز بود **راجه سل**

ابن جمل بتقدیر خالق لم یزل بر تخت سلطنت بدولت و

کامرانی جلوس نمود و از ترس و هراس عذر زمره ناحق شناس که

با راجه اجل کرده بودند

با راجه اجل کرده بودند همیشه مسلح و مکمل می بود تا یک لمحه حربه از
خود جدا نمی ساخت دخان دمان منفد الی که با راجه اجل حرام نمکی کرده
بودند از بیخ و بن بر کنند طبقه داکریان در راهها فرصت می بودند
روزی راجه را در اثنای شکار غافل یافته تیغ احبه بر بسرش تاختند
راجه از نهایت جلدی که داشت زخمها برداشت بر مخالفان زور
آورده از پا افکند در خلال ان احوال بغریب ضیافت طلبیده تا بسر
بقتل رسانید از وقوع انحال سرداران دیگر متوهم کردیده بهالی
به بکهاحر این راجه هرش که در پناه راجهای کوهی روزکار بسر می برد
پیغام توجه رایات ملک ستانی نمودند بکهاحر ازین بشارت مستبشر
کردیده با جمعی کسر و حم عفیر بمبارزت راجه ششل امد در میان هر دو
راجه محاربات بکرات بوقوع انجامید بکهاحر در جمع معارک
بظفر فایز کردید راجه ششل چون غلبه از جانب خصم دید فرزندان

ومتعلقان را بوهر کوت فرستاد خواهم متعاقب بالسمت رو نهاد
ایام حکومتش این مرتبه هفت سال و دو ماه بود و در سال پانصد و هشتاد و
نهه **راجه کلی جراس راجه هرش** لوای حکومت برافراشت با تر صحبت
حمقا و سفها همتش مصروف هرزه کاری و باده خواری بود افعال
شنیعه و حرکات قبیحه از و بسیار سر میزد امرا از سوء اعمال و شباب افعال
او رمیده خاطر گشته مستدعی رایات راجه شسل گردیدند راجه بکهاچر چون
آوازه توجه موکب راجه شسل شنید بی وقوع محاربه بجانب راجور گریخت
مدت حکومتش شش ماه بود **راجه شسل بار دیگر** تا مدت دو سال و
یکماه از نهال حکومت و جاه میوه مراد چید اما درین ایام بار راجه
بکهاچر محاربات داشته و همیشه ربهرش لوای غلبه افراشت و بعد انقضای
مدت بد لو رولد خود راجه خبسکه جانشین خود ساخت راجه خبسکه در
اندک روزی بوسوسه اهل نفاق از پدر متوهم گشته در افتاد اعدام او

سعی گردید

ساعی گردید و کارش را بسر انجام رسانید فوجی بسرداری ادونام
بدافعت مکهاجر بدحال مناهال تعین نمود در اثنای کر و فر تیری
بمقتل مکهاجر رسید و برجای سرد گردید در سال پانصد و نود و یک
باقتضای دور فلک راجه جسنگ من حیث الانفراد والاستقلال
مامور ملک و مال اشتغال ورزید و خصال عدل و داد پیش نهاد
خاطر ساخت ارباب فضل و کمال در عهد حکومتش کامیاب بودند
حسب الفرموده راجه جسنگه کلشن نام دانشوری بزبان هندی بتالیف
ماهر واقعات راجه ها پرداخته آغاز تاریخ از ابتدای سلطنت راجه
اوگرکند که معاصر پاندوان بود نمود و انجام بسلطنت راجه جسنگه
رسانید ایام سلطنت راجه جسنگه ده سال شمرده اند در سال ششصد و یک
بسعی سران نصرت کیش راجه سهم دیو ماهیچه لوای سلطنت را
فروغ مهر جهانتاب داد در آغاز سلطنت او را بمدافعه لشکر اراک

از جانب کابل بقصد تسخیر کشمیر بکوس بدارک سوس راجه رته سهیم رسید
فوجی دریاموج بسرکردگی ملحد این گله چند تربیت داده عنان عزیمت
بجهه مدافعت بصوب لشکر غنیم معطوف داشت بر کنار آب سیلاب تلافی
فریقین دست داد ملحد حسب الصلاح راجه رته سهیم ادراک کیفیت و کمیت
واوضاع واطوار لشکر اراک بخاطر آورده لباس جاسوسی در بر کرده
باردوی معاند رفت و بخیمه و خوابگاه سردار در آمد و او را مست
خواب یافته برای استخفاف با ادرار بر بسترش گذاشته و نامه بقلم آورده
بر بالینش نهاد مضمون نامه آنکه من یکی از کمینه چاکران راجه ام فلان
ساعت بر سر تو رسیده میخواستم که بسر انجام کارت پردازم اما ننگ
جوانمردی داشتم که علی الغفله خصم را از پا اندازم عجب از همچو تو سپر حیلی
که از چنین سیلی غافل باشد و بفراغت بگذراند اگر سلامت خواهی بر حیرو
اطلاع یافت راه گریز پیش گیر والا مرگ را آماده باش سالار ترکستان

چون بر مضمون

چون بر مضمون نامه اطلاع یافت مغلوب لشکر خوف و هراس گردیده
بصلح راضی گشته معاودت نمودند بدین جرأت و جسارت مرتبه ملخند از
شهر بلند بر گذشت ملخند در قریه ملهکر قلعه مستحکم برای سکونت خود
ساخت در عهد رسهیم دلوجوبلی نام دانشوری از اهل هند تاریخ
شاهنامه برای راجه تصنیف نموده و بصلات گرامند کامیاب
گردید ایام حکومتش چهارده سال محسوب داشته اند در سال سیصد و پانزده
راجه بربانب ابن رسهیم بتقویت و معاونت ملخند بجلوس تخت
سلطنت ارجمند گردید چون راجه خورد سال بود ملخند بانتظام
امور پرداخت آورده اند که ملخند از اقصای دشت تا نهایت
دکهن در حیطه تصرف در آورد و مالوه را که از دست تطاول
حکام سابق بحالت خرابی رسیده بود بعمارت آورد و بیش از رسم
و تعمیر ملخند نام مالوه کام بت بود باصطلاع اهل هند معنی کام بت

حسن کده است چون ان سرزمین حسن حصر بود موسوم بکام سب گردید
بعد ازان که بمعماری همت بلچند معمور شد ماتوده گفتند الحاصل کار راجه
سری بات بهواخواهی وجانفشانی بلچند رونق دیگر پذیرفت بالاخره
برخلاف رای بلچند موسس اساس جور و عدوان و ظلم و طغیان گردیده
در مقام جمع ذخاین و خزاین شد و در ایصال مواجب ملازمان مناقشت
و مضایقت ورزید ازین ممر بلچند آزرده خاطر گشته دست از کار و
بار ملک و مال کشید و جمیع مهمات مختل گردید ایام سلطنتش نه سال بقلم
آورده اند در سال ششصد و هشت و چهار راجه ادیه دیو ابن بات باجدار
صاحب اختیار و اعتبار گردید و ایام سلطنتش بچهار سال و دو روز رسید
در سال ششصد و بیست و هشت شهر و ده دوست از دیدیه راجکی
راجه بوبیه دیو بر علغه شد یکی از سفها و عالم حمقاء اضعاف
احمق بود از حماقت او حکایتهاست از جمله بریکی اختصار رفت روزی

بسر دریا رفته

بسیر دریا رفته بود عکس خود را در آب دید بخندید و از عکس هم که

ضحاک مشاهده کرد شوریده و آشفته گردید و سیلی بر عکس زد در اثنا

آن خاتم از انگشتش جدا شده در آب افتاد چون بخانه معاودت نمود

ملازمان را فرمود در فلان مکان که خاتم در آب افتاده خطی بر آب

کشیده شد بعلامت خط آن مکان شناسید و انگشتر را بیارید

مدت حکومتش هشت سال برشمردند در سال ششصد و سی و سه باسید عاولکماس

طبقه بون که صاحب الوس عظیم بودند با وجود عدم رغبت راجه رسه دیو

ابن بومه دیو کوس سلطنت بر بام دولت و حکومت زد بعد از

عزل آن برادر را از برا همه که در امور ملک و مال مداخلت تمام داشته اند

مرتکب افعال قبیحه عدوان و طغیان می شدند تا نه سال زمام حکومت

در کف اقتدارش بود در سال ششصد و چهل و دو راجه جگدیو

یکی از بنی اعمام راجه رسه دیو بمن راجگی و فرماندهی کار گذار صغار و کبار

دیار گردید از صفحهٔ مملکت نقوش بدعتی که از سلاطین کشمیر باقی مانده بود

باب معدلت شست و شو داد کراهل نامی را وزیر مستقل کرده

چندان مسلط ساخت که راجه فی حد ذاته غیر از نام نام سلطنت

مالک چیز دیگر نبوده با وجود این کوته اعتبار کراهل باطل اندیشه

حق ناشناس راجه را مسموم ساخت راجه هفت سال و دو ماه

فرازنده اعلام دولت و جاه در سال ششصد و چهل و نه

راجه رازه دیو ابن جگدیو ماجرای متهل سلطنت و مسوع دولت

مزارع امید آرزومندان سیراب مراد ساخت و هر فردی

از افراد لشکر را بقدر رتبه و مایه نواخت و گلچند ابن ملچند را که دستور

آبا و اجداد سالار معسکر اخلاص لار نمود گلچند اطراف و اکناف

کشمیر را از قرار واقع ضبط کرده طایفه لون را که از مسلک

الطاعت و الانقیاد منحرف بودند متنبه ساخت و در گلکنه کیر پرگنه لار

بالی مبالی

بانی مبانی قلعه گردید و تا امروز آثار آن قلعه باقیست چون
کلکچند وفات یافت راجه رازه دیو بلادچند پسرش را بنوازش
والتفات و افزایش رتبه و پایه که متوقع آن بود مخصوص نداشته
سر از خط اطاعت و انقیاد راجه بیرون کشید چون صاحب
حشم و خدم بود بداعیه خروج بر آمد و راجه رازه دیو بیدخل
ساخت در محله بلادمر اختیار تمکن نمود آن محله بلادمر موسوم
گردید چه باصطلاع کشمیره مرحله را می نامند بکثرت مرور و
بغیر اسمه بلادبلدی مرشد اکنون بهمین بلدی مرشهور و متعارف
است قلعه واقعه در موضع سلر پرگنه دچهن پاره از اعمال
بلادچند است در عهد دولت راجه رازه دیو جلا نام دانشوری
که جمال نگری پرگنه آدون بنا کرده اوست از هند آمد و در دانش و
حکمت سرآمد دانایان روزگار بود در علوم غریبه کتابی تصنیف کرده

که از ماتش بحار نام آن کتاب ست مدت سلطنت راجه رازه دیو

یازده سال شمار کردند در سال ششصد و بست **راجه سنگرام دیو**

ابن راجه رازه دیو چون سریر آرای سلطنت و دولت گردید در ظل

رایت نصرت ایتش موکبی کوکب عدد مجمع شد گویند که

راجهای سابق غنر عشیران بداشته اند زمام رتق و فتق ملک و

مال بکف اقتدارش و اختیار را در خود سورج بهار سورج چون

استقلال و اعتبار تمام یافت در رصدان شد عروس مملکت

بی برکت در آغوش آورد راجه سنگرام دیو زین داعیه کماهی

آگاهی یافته در اندفاع سورج ساعی گردید سورج علانیه طبل مخالفت

و مسارعت کوفته سنگرام چند ابن بلاد چند را با خود متفق ساخته

از ملک که فرمان ده بعضی بلاد شمالی بود استمداد کومک نموده

قدم جسارت در میدان مبارزت افشرد راجه سنگرام دیو

بعضد مرادفه

بقصد مدافعه و مطالبه عنان عزیمت بجانب سورج معطوف
داشت بعد از تلاقی صفین سورج هزیمت یافت راجه سنگرام دیو
ممالک سیلک را خراب ساخته بجست و جوی سورج افتاد و دستگیر
کرده بقتل آورد و بعد کشته شدن برادر پشیمان شده
از فرط اندوه عظیم امراض بر بدنش طاری گشت و در
حین مرض راجه سنگرام چند مزبور باعث هزاران شور و شر
گردید راجه سنگرام دیو مقاومت از حیز طاقت بیرون
دید براجور رفت و بمعاضدت زمیندار راجور بر سنگرام چند
غالب آمده در زمان غیبت راجه داگریان انواع خرابی
گردید چون راجه معاودت نمود با وجود قدرت از
جرایم مجرمان درگذشت در قصبه بجراره محله سنگرام دیو
و چند رمو بار بنا کرده مدت حکومت راجه سنگرام دیو هشت سال

صح بعد از نوشتن
سهوا بیست
اتفاقاً سهو شد
سنگرام چند

بود در سال ششصد و شصت و هشت راجه رام دیو ابن بیکرام دیو
بر سریر دولت و جهانبانی نشست و در انتظام امور بمقتضای
مرام سپاهی و رعیت کاریست چون فرزندی نداشت
برهمن زاده را تربیت نموده ولی عهد سلطنت کرد ده سال و
یکماه بدولت و جاه گذرانید و در سال ششصد و هفتاد و هشت
راجه لچمن دیو متبنیٔ راجه رام دیو اگرچه منبع سلطنتش در گلشن دولت
جوشید اما مزارع امید خلایق سیرابی نرسید و کارهای سلطنت
از دستش منتظمی نگردید و در خلال آن احوال کجل نام ساحری
که در نیرنجات و طلسمات و علوم دیگر ماهر بود بکشمیر آمد بزور عنجره
ملک از برهمن زاده انتزاع نموده سیزده سال حکومت کرد و
اقسام ظلم بنیاد نهاد اعیان و اکابر ملک صلاح کار و بهبود اعمال
در افتاده اعدام او دیدند و بسرانجام کارش پرداخته اند

54

در سال ششصد و نود و یک بیاوری فلک
بر فراز تخت سلطنت قدم دولت گذاشت شکراچار
که سر آمد واشوران روزگار بود در امور ملک و مال مداخلت
داشت و بعضی رسوم شوم از قبیل آنکه اگر زانیه مرتکب امر قبیح ما
میگشت حکام سابق پدرش را معذب داشته جریانه میگرفتند برانداخت
اما راجه در اواخر حکومت شیفته و فریفته آناقلی نام مطربه
که از هند آمده و در فن ساز و سرود شهیر النظر روزگار بود شده
بنا بر صحبت مطربه مذکوره حواس از قانون اعتدال بضعف و
احسان منحرف گشته بجور و طغیان مایل و راغب گردید تا آنکه
طبایع وضیع و شریف از سلوک ناهموار او متنفر شده در رفع او
مساعی جمیله بظهور رسانیده اند ایام حکومتش چهارده سال گفته اند
در سال هفتصد و پنج بجلوس اورنگ سلطنت

باعث محنت و رنج خلایق گردید چه در زمان دولت او اتراک

پیباک ملک کشمیر آمده از نهب و غارت و قتل و اسر دقیقه نامرعی

نگذاشته اند انواع خرابی از نوع مسمار و حرق صورت گرفته و مجملی

ازان بجای خود رقمزده کلک بیان خواهد گشت راجه سهدیو

نوزده سال و سه ماه و بیست و پنج روز گفته اند در زمان حکومتش

شاه میر و لنگر چک جد چکان در جستجوی خیر کشمیر آمدند اما شاه میر

از ابنای ملوک سواد گر است و پدرش مسمی بطاهر بود و جدش

وقور شاه نام داشت و گویند که این وقور شاه صاحب ریاضت

و کشف و کرامت بود یکی از ظهور کشف او این است که گفته شاه میر

از اولاد من در الکاء کشمیر بسلطنت فایز خواهد گردید و ملقب بشمس الدین

خواهد بود و این ایالت و امارت مدتی در میان اولاد او خواهد بود

شاه میر بدین بشارت مستبشر گشته با متعلقان خود بخطه کشمیر آمد

چون بعقبه باره موله

چون بقصبه باره موله رسید راجه سهدیو از آمدنش مطلع گردید
و مکان سکونتش در قریه دواره دره مقرر فرمود وجه کفاف
معیشت از انجا معین ساخت اما لنکرچک از سال است که سردار لشین
ولایت دارده است او برهبر ملک مارا درشش نزاع بوقوع انجامید
بنابر غلبه برادر محال اقامت در انجا ندید و بکشمیر آمد اما رنچون این
لهچن ملکزاده ملوک تبت است پدرش لهچن را که والی آن
ولایت بود معاندین بتیغ کین از هم گذرانیدند رنچو از بیم و
هراس اعدا در ان سمت گذرانیدن باعث خلل در ارکان
قصر وجود دیده متوجه کشمیر گردید و از انجا برامجند سالار لشکر
راجه سهدیو که حکومت هر دو تبت متعلق باو بود آورد رامجند
قریه گگنه گیر جهه سکنی او تعیین نموده از همان مکان اوقات
گذارش مقرر فرمود در سال هفتصد و بیست و چهار ذو القدر خان ترک

که میان کش مره زلجو معارف و مشهور است با هفتاد هزار سوار از
راه باره موله بکشمیر نزول نمود راجه سهدیو بمقتضای گردش روزگار
و تقلب لیل و نهار که ملک از دست راجها بیرون رود سررشته
کار از دست داده در مدافعت و مبارزت غنیم در یکسانی
حال ساعی نگردیده و بعد از ورود اتراک بخطه مقابله و مقاتله
قدم جسارت نفشرده با معدودی بجانب کشتوار راه فرار بر گشاده
رامچند سپه سالار در قلعه لگنه‌گیر واقعه پرگنه لار با متعلقات و متبالعان
و ملتجیان متحصن گردید خود را در اشتعال نیران قتال سیوف اتراک
نگاهداشت اتراک بی مانعی و منازعی سلیده شری نگر چون بلای
ناگهان رسیده چراغ اعمار چندین هزار نفس نفیس به تندباد تیغ
بیداد فرو نشانیدند و بقتل عام جسارت می نمودند و در تخریب
ابنیه مساعی بی نهایت بظهور میرسانیدند تا مدت هشت ماه بهمین دستور

بعمل آوردند

بعمل آوردند چون دران سال بنابر قلع وقمع دهاقین یک وجب زمین
مزروع گردیده از جای دیگر رسد نرسیده در میان لشکر انراک
قحط و غلاء عظیم اتفاق افتاد ترکان مضطر گردیده در عین شدت
زمستان با وجود تقاطر برف و باران راه هندوستان پیش گرفته اند
راه پکهلی که از همان راه آمده بودند از همه طرق آسان تر بود در
فصل زمستان با وجود برف و باران سواره تردد میتوانستند کرد
وقوف تمام بران راه داشته اند بتقدیر الهی فراموش کرده
بجست وجوی مسالک دیگر شدند از اساری که قریب پنجاه هزار تن
بودند پرسیدند که کدام راه است که با اسپ و یراق بسهولت
ازان عبور توان کرد امیران راه تاره بل پرگنه دیوه سر که از
جمیع مسالک صعب تر و دشوار گذار تر است نشان دادند
چون بر سر کوتل رسیدند همه در زیر برف آمدند و ازان مهلکه متنفسی

جان بسلامت برون نبرد و در همین نشاء بپاداش عمل رسیدند
و زمره که در شعاب جبال و مضایق و زوایا مختفی بودند برون آمده
چون از خویش وندان واقربا احدی را نیافته اند لذت شربت
زندگانی را تلخ تر از مرارت حنظل ممات یافته اند و بنوشیدن ساغرهای
بادهٔ اشک گلناری فراق قیام نمودند خرابی و ویرانی ترکان
تا زمان سلطنت سلطان شهاب الدین بعمل نیامد چون در کشمیر والی ضابط
بر سریر استقلال متمکن نبود طایفه کهان که قطاع الطریق مقرری اند
جمع شده بالکا کشمیر تاخت و تاراج می آوردند ازین رهگذر بر هر
یکی واجب و لازم نمود که الات حرب و ادوات طعن و ضرب
ترتیب داده بو خانه یعوس و اموال بپردازد چون هر هری سامان
براق نموده گردن اطاعت و انقیاد بحبل کمند دیگری نمیداد
و بمقتضای ملک زاده کی عرق حمیت ربحبومی که اندیس سق دیگر یافته

بحرکت آمده

بحرکت آمده گروهی از مبارزان بهم رسانیده چون رامچند سپه سالار
راجه سهدیو از قوت و شوکت ربود از بیم و هراس رایت استبداد
و استقلال نتوانست افراخت و همواره در انتهاز فرصت می بود.
در خلال این احوال مردم تبت را بتقریب بیع و شری بدرون قلعه
رامچند فرستاد و خود هم در رفتن مسارعت نمود چون در باره متاع
ابطال رجال اسلحه مخفی بود بر آورده علی الغفله بر سر رامچند تیغ آخته
رفت و بسر انجام کارش پرداخت و متعلقان او را با پسرش راون چند
بدست آورده و کوته رین تبت رامچند را در عقد نکاح خود در آورد
در سال هفتصد و بیست و پنج باقتضای تقدیر مصلحت سنج بی تردد
رنج سلطنت این سرای سپنج سلطان رنچنیو مقرر شد مقرر شد
رنچنیو سلطانی نصفت نهاد معدلت بنیاد بود و همت بر تالیف
قلوب میگماشت راون چند ابن رامچند که برادر خاتونش بود

بخطاب رتبه که نشوق کش مره معنی آن مدار المهام است و مخاطب
داشته به دستور آبا و اجداد او سالار لشکر نموده هر دو تبت و پرگنه
لار با قطاع او مقرر فرمود چون سلطان زینخو متعهد امور سلطنت گردید
راجه سهدیو از جانب کشتوار مراجعت نموده بود چون از ادای
اطاعت و انقیاد ندید باز بهمان طرف عبور فرمود حکومت کشمیر باستقلال
و انفراد بر سلطان زینخو قرار گرفت از کیاست و درایت او حکایت
کنند که دو کس بر سر کره اسپی نزاع داشتند هر یکی دعوی میکرد
که کره از آن منست چه هر دو مادی یکرنگ در ییلاق کره آورده بودند
یکی از آن دو کره سقط شد کره موجود چون از هر دو مادی شیر میخورد
بهر دو انس داشت چون مرافعه بسلطان زینخو آوردند فرمود تا هر دو
مادی را بر سر جسری آورده کره را در آب انداختند بموجب شفقتی که
در جبلت حیوانات مستودع است مادیانی که کره زاده آن بود خود را

در آب انداخت و آن یکی متوجه نگشت در اثنای تحریر این احوال
حکایتی از کیاست حضرت سلیمان بیاد آمد هر چند این مختصر گنجایش
تطویل ندارد چون بر مناسب مقام است در ترقیم آن مبادرت مینماید
نقله اخبار آورده اند که در عهد سلطنت حضرت داود روزی
دو عورت که هر یک طفلی داشته اند بجانب صحرا رفته بودند و از فرزند این
غافل شده یک طفل را گرگ در ربود و آن دو ضعیفه در طفلی که
باقی مانده بود مناقشت کردند یکی گفت که این ثمرة الفواد منست
و دیگری تقریر کرد که این قرة العین من عاقبت هر دو نزد داود رفته
آمد و داود بمقتضای آنکه یکی متصرف بود و دیگری گواه نداشت
حکم فرمود که تعلق بصاحب الید دارد چون خصمین از محکمه بیرون آمدند
سلیمان را چشم بر ایشان افتاد پرسید که مهم شما چگونه بقطع رسیده
یکی از آن دو عورت صورت واقع معروض داشت سلیمان کاردی طلبیده

آن کودک را بگرفت پرسیدند که با این کودک چه خواهی کرد

جواب داد که او را دو نیم کرده بهر یکی از شما نصفی خواهم داد

یکی ازان دو عورت بقطع راضی شد و دیگری در گریه افتاد گفت

طفل را تسلیم رقیب من نمای که من باین فعل ممد استان نیم سلطان

فرمود فرزند از عورتیست که در گریه آمده به تصنیف او روا ندارد

و این حدیث معروض داود گشته از کیاست فرزند رشید خود

تعجب ها نمود الحاصل چون سلطان زینعابدین در عدل و انصاف چنان

بود که برادر و وزیر خود را بسبب اندک زیادتی که بمناسب فروشی کرده

بشمشیر سیاست از هم گذرانید اول کسی از سلاطین کشمیر شرف

یافته بود او بود شاه میر را که در دوش رقم تحریر پذیرفته از خواص

و مقربان بارگاه گردانید و حیدر خان نام ولد خود را برضاعت

بوی سپرد شاه میر بواسطه تالیف قلوب و حسن خلقی که داشت سران مملکت

و اعیان دولت

اعیان دولت را سر بر خط عقیدت و اخلاص کشید و مرغ دل
جمهور را بدانه اختلاط و ارتباط بدام محبت آورد ایام سلطنت
سلطان رینچنو دو سال و شش ماه بود در سال هفتصد و بیست و هفت
کوته رس که خاتون سلطان رینچنو بود **اودین دیو برادر راجه سهدیو** که در نواحی
سواد کیر روزگار بناکامی و بی سرانجامی میگذرانید طلبیده بصلاح و
صوابدید ارکان دولت بر سریر سلطنت متمکن ساخت و در زمان
دولت او ترکی آوردل نام با سپاه گران از راه هیره پور بکشمیر
نزول نمود اودین دیو بمجرد آوازه او مغلوب لشکر خوف و هراس گشته
بجانب تبت گریخت کوته رس برادر خود راون چند و شاه میر و غیره
سران ملک را بحرب اتراک بیباک تعین نمود بعد وقوع جنگ و جدال
اشتعال نیران قتال صلحی بمیان آمد ترکان را ازین دیار برآوردند
چون اطفای نایره حرب و اندفاع آشوب و محن بحسن عقل و درایت و سعی و مساعدت

شاه میر مکنفی گردید بیشتر از شمرا اور ولها وقتی بهم رسید اگرچه
کوته رین ادوین دیو را که به تبت گریخته بود باز آورده بر اورنگ
حکومت تمکین داد اما بسبب عیار قرار در نظر صغار و کبار هیچ اعتبار
نداشت و دست تصرف شاه میر دراز بود ایام سلطنت ادوین دیو
پانزده سال و دو ماه و دو روز مملکت افروز بود چون از سلسله
راجها صاحب دغدغه که بامور جهانبانی و حکمرانی پردازد نماند کوته رین
بی شور و شین منتظم امور مملکت داری گردید اندرکول که اکنون باندر کوت
زبان زد کشمیره است مقر دولت خود قرار داده شاه میر چون
شاهد مملکت را بی شوهر دید بیکجهتی و یکدلی اعیان و اهالی بحیطه ان بایل و
رغبت گردیده کوته رین را بطاوعت و مناکحت خود خواند شاه میر
هرچند ابواب مخالفت و منازعت گشاده و انواع محاربت پیش اید
کوته رین از راه عار که منکوحه ملازم خود شود مروج همدستان نگشت چون

روز بروز

روز بروز دولت شاه میر در تزاید بود و مردم از بیش کوته زین
گریخته در ظل لوای دولتش مجتمع میکشتند کوته رین از رنجکد روفات
برادر خود راون چند و خورد سالی برادرزادهٔ اجل رسیده
درخود ضعفی مشاهده کرده ماکراه بعقد نکاح شاه میر تن داد منقولست
که چون شاه میر خواست که با کوته رین هم حجره شود کوته رین بخنجر شکم
خود دریده و روده را بیرون کشید عوض خود برای مجالست
و مواصلت شاه میر گذاشت مدت سلطنت کوته رین پنجاه بود در سال
هفتصد و چهل و دو شاه میر خود را ملقب بسلطان شمس الدین ساخته
و چتر دولت بر سر افراخته بر سریر سلطنت مدت سلطنت او
سه سال و پنجاه بود سلطان شمس الدین دو پسر داشت یکی سلطان
جمشید و یکی سلطان علاء الدین ارکان دولت و اعیان حضرت
تاج شاهی سلطان جمشید که مهتر بود بهار بهار نهادند در اندک روزی
کار

با سلطان علاء الدین برادرش اسباب وحشت و نزاع بر انگیخته شد
و رونقی پور میان برادران اتفاق صفا آرایی بوقوع پیوست سلطان
جمشید بهرام یافت و مدت سلطنت او یکسال و دو ماه بود در سال
هفتصد و چهل و هفت **سلطان علاء الدین** اورنگ سلطنت را 747 AH
بوجود نصفت آمود تزیین داده محله علاء الدین پور از اعمال اوست
و مدت سلطنتش دوازده سال و هشت ماه بود و سلطان علاء الدین
دو ولد داشت شهاب الدین و قطب الدین در سال هفتصد و شصت 760 AH
سلطان شهاب الدین که شهاب الدین پور از اعمال اوست گلشن سلطنت را
بسحاب نصفت و عدالت خضرت و نضرت دیگر بخشید و شخص فتنه و آشوب
را بابند امن و عافیت کشید ولایت کشمیر که بسبب نزول لشکر اتراک
ویران شده بود در زراعت و عمارت آورد و در مواضع و قری سائر بود
متعدده سواد اهل استبداد و سرکشی می پیچید قدم از جاده اطاعت و

فرمانبرداری

فرمان برداری بیرون می نهادند حلقهٔ انقیاد در گوش اذعان
کشیده سرموی از حکم او تجاوز نمی نمودند بعد فراغ از رفت و روب
ساحت مملکت از خس و خار وجود اهل طغیان بقصد تسخیر ممالک های
نهضت در رکاب عزیمت آورده بکهلی و دمتور و مملکت کیکران
و نعمان و کابل و بدخشان و دارو و تبت و کاشغر بحیطهٔ تصرف
در آورده از راه تبت عنان عزیمت بصوب کشتوار و مگکوت
معطوف داشته از سمت مگکوت بجانب دهلی متوجه گردید و در کنار
دریای ستلج میان سلطان شهاب الدین فیروزه شاه فرمان روای
قلمرو هندوستان اتفاق مبارزت و محاربت افتاد چون فیروزه شاه
آثار ضعف در خود مشاهده نمود مصلحیان بمیان آورد طرح
صلح ریخت که از سرهند تا مملکت کشمیر بسلطان شهاب الدین مسلم باشد
پیمان را بایمان موکد ساخته سلطان شهاب الدین طبل مراجعت کوفته

بکشمیر معاودت نمود تا چین حیات در شهاب الدین بود که مستقر
اورنگ سلطنتش بود بر مسند دولت و کامرانی تمکن داشت مدت
سلطنتش نوزده سال محسوب داشته اند در سال هفتصد و هشتاد برادرش
سلطان قطب الدین فرق عزت بتاج سلطنت بیاراست و گلشن ملک
از خار عدوان و طغیان اهل ثمره پیراست در ایام دولت او جناب حضرت
امیر کبیر میر سید علی همدانی قدس سره خطه کشمیر را بقدوم برکت لزوم
مشرف گردانیده اند تاریخ ورود و قدوم ایشان را چنین سلک
نظم کشیده اند بیت میر سید علی شه همدان :: سیر اقلیم سبعه کرد چو او ::
شد مشرف ز مقدمش کشمیر :: اهل آن شد از و هدایت جو :: سال تاریخ
مقدم او را :: جوی از مقدم شریف او :: حضرت میر سلطان قطب الدین را
کلاه مبارک مرحمت فرمودند سلطان همتا در تاج خود میگذاشت اولاد
سلطان قطب الدین بهمین دستور بطناً بعد بطن بدان کلاه تبرک می جستند

780 AH

بموجب وصیت

بموجب وصیت سلطان فتحشاه کلاه مزبور داخل کفش کردند چون
این خبر بمولوی همدانی رسید فرمودند وقوع این معنی علامت آن است
که دولت و سلطنت از خاندان سلطان شمس الدین منتقل بسلسله دیگر
شود فی الواقع همچنان بود که خدمت مولوی فرمود اگرچه بعد از وفات
فتحشاه دو سه تن ازین دودمان مترقی مرقات سلطنت گردید اما بر
بی اعتبار و اقتدار بودند ان شاء الله تعالی دیگران بجای خود سمت
گذارش خواهد یافت در زمان سلطنت سلطان قطب الدین نیر ولایت
حضرت شیخ نور الدین قدس الله تعالی سره العزیز طلوع نمود سلطان
قطب الدین بفروغ ماهیچه لوای دولت شانزده سال و پنجماه و دو روز
796 مملکت افروز بود در سال هفتصد و نود و شش در ساعت خوش فرمان
دلکش **سلطان سکندر** بجای پدر زینت بخش تخت و افسر گردید و روس
و منابر و وجوه دنانیر برونق عظیم رسید و در عهد دولت او جناب

میر سید محمد ولد امجد حضرت میر سید علی همدانی قدس سره همراه بسیاری
از علما و فضلا که بحلیهٔ انواع علوم متحلی بودند از نسل میر سید محمد اصفهانی
که موشح شرح فرائض سراجی از مصنفات اوست و قاضی حسین شیرازی
و خواجه صدر الدین خراسانی بخطهٔ کشمیر تشریف آورده اند سلطان
سکندر بجهت میر سید محمد بالای صفه که میر سید علی همدانی برای ادای
نماز در محلهٔ علاء الدین پور کنار آب ساخته بودند خانقاهی عمارت
نمود و قریهٔ چند وقف مجاوران خانقاه مقرر کرد تا امروز نصف حاصل
قری مذکور در وجه مدد معاش مجاوران خانقاه مقرر است
نصف دیگر سیف خان ولد تربیت خان که از پیشگاه خلافت و
جهانداری حضرت پادشاه خلد مکان عالمگیر طاب ثراه بصوبداری
کشمیر معین بود باز خواست نمود و مسجد جامع بزرگ واقع در محلهٔ نوهته
بنا کرده سلطان سکندر است دران ایام که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور

کورکان متوجه تسخیر

گورکان متوجه تسخیر هندوستان بودند از عمائم هندوستان
یک زنجیر فیل از راه مرحمت بسلطان سکندر ارسال داشته اند
سلطان تحف و هدایا و نزل و ارمغان چندان که دست قدرتش بدان رسید
مصحوب مولانا نور الدین بجناب حضرت صاحبقران ارسال داشت
صاحب ظفرنامه بدین عبارت نقل میکند در حدود جمو توقا و فولاد د
رش الدین که از دهلی برسم رسالت بحدود کشمیر رفته بودند د
د احکام واجب الانقیاد بنام شاه اسکندر والی آنجا برده با ایلچیان
او باردوی معلی رسیدند و عرضه داشته اند که شاه اسکندر
احرام بندگی بسته روی نیاز بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آورده بود و بموضع
جهان رسیده در آن مرحله مولانا نور الدین که از جانب او برسالت
آمده بود باو پیوست و تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرمودند
که سی هزار اسب و صد هزار درست از نکه بوزن دو مثقال و نیم از

از ولایت کشمیر بسرانجام نماند بجهة امتثال آن امر بازگشت نمایند از

اتمام آن مهم دیگر باره متوجه شوند و باحراز سعادت بساط بوس فایز

گردند و چون این معنی بمسمع عالی رسید رای عالم آرای آنرا به پسندیدند

و فرمودند که شاه اسکندر را تکلیف مالایطاق کردند و زیاده

از اندازه وسیع ولایت او طلب داشته اند بنور عقل چراغی درخشان

واحری و درخشان است روشن و هویدا است که از هر مملکتی مبلغی طلب باید

نمود که در خور وسعت و فسحت آن باشد تا شرایط نصفت و عدالت

مرعی ماند و رسولان صدق خدمتکاری و طاعت گذاری شاه اسکندر

بعز عرض همایون رسانیدند و کمال اخلاص و عقیدت باز نمودند عاطفت

بادشاهانه شامل حال او گشته فرمودند هیچ باز نماند و متوجه شوند روز

پنجشنبه پانزدهم ماه جمادی الآخر سنه احد و ثمانمائة ایلچیان شاه اسکندر و معتمد

زین الدین را بصوب کشمیر روانه ساختند قرار بر آنکه چون بیست و هشت روز

ازان تاریخ بگذرد بسبب آب سند خود را برسانند تا اینجا نقل از
ظفرنامه است چون سلطان سکندر بعزم ملازمت حضرت صاحبقران
از باره موله گذشته شنیدند که صاحبقران بر جناح تعجیل از آب سند گذشته
متوجه سمرقند شده اند ایلچیان کاردان را با پیشکش بسیار بخدمت
آنحضرت فرستاده بکشمیر معاودت نمود و معابد و بتکدها را از بنیاد
برانداخت چون بتکده پرسپور ویران کرد و از بنیاد او مشعلهای
عظیم برخاست چنانچه همه دیدند و صندوقی برآمد و بر ورقی از
مس نوشته یافتند که بعد از اینقدر مدت تا دم این بتکده سکندر نام
پادشاهی خواهد بود سکندر بر تخت سلطنت و جهانبانی بیست و
پنج سال و نه ماه و شش روز مملکت افروز بود در سال هشتصد و
بیست ولدار شد سلطان سکندر سلطان علیشاه براورنگ اقبال
وجاه تمکن گزید چون از ایام سلطنتش شش سال و نه ماه منقضی گردید

Add 820.

بعزم ادای حج بصوب حجاز متوجه گشت در سال هشتصد و بیست و
هفت تاج سلطنت و دیهیم دولت بر سر برادر خود سلطان
زین العابدین نهاد و چون سلطان علیشاه رسید حاکم جمو که دخترش
منکوحه سلطان علیشاه بود او را از ترک سلطنت ملامت کرد
سلطان علی از اراده خود پشیمان گشته و براق سر و سامان داده
از راه پکهلی عنان عزیمت بصوب کشمیر معطوف داشت و سلطان
زین العابدین با لشکری انبوه بمدافعه او شتافت و در اوری
تلاقی فریقین دست داد و حربی قوی اتفاق افتاد اکثر سرداران
بقتل رسیدند و سلطان علی دستگیر شد و در پکهلی محبوس گردید
در همانجای وفات یافت و سلطان زین العابدین پادشاهی رعیت پرور
و معدلت گستر بود اطراف کشمیر را بحیطه تصرف در آورد و چون بعزم
تسخیر ولایت تبت و کاشغر لوای استیلا برافراشت متوجه عرض لشکر گردید

صد هزار پیاده

827

65

صد هزار پیاده و بیست هزار سوار بتعداد آمد میان والی کاشغر
و سلطان زین العابدین در موضع شبی ری از مضافات تبت
اتفاق محاربه افتاد و سلطان غالب آمده بکشمیر مراجعت نمود و
به بسط بساط معدلت پرداخت و در تکثیر زراعت و تعمیر بقاع و
مواضع توفیقی که او یافت هیچکس را از حکام کشمیر دست نداد زینه گیر
و زینه کوت و زینه دب و زینه کدل که حسب مشهور کشمیر است
از اعمال اوست در محله نوشهره عمارتی عالی ساخته بود که آنرا
باصطلاح کشمیریان مره لاردان میگفته اند بمعنی خانه پادشاه این عمارت
مشتمل بر دوازده طبقه بود و هر طبقه پنجاه حجره و ایوان و غرفه
منظر داشت و صاحب تاریخ رشیدی مفصل بیان آن عمارت کرده
در تالاب اولر جزیره و عمارتی ساخته آن عمارت برهم خورده
جزیره بجای خود است و این جزیره را زینه لنک معروف آورده اند

که در زمان قدیم این تالاب شهری بود بسیار بفسحت و وسعت مشتمل بر
عمارات و قصور متین رفیع ستاجل نگر نام و دران شهر بر سریر حکومت
راجه متمکن بود ستدسین نام بیدادگر بی انصاف مایل بحیف و میل و
جور و اعتساف از حلیه پرهیزکاری در روز و شب مرتکب امور فسق و
فجور بمقتضای الناس علی دین ملوکهم اهل آن شهر باعمال شنیعه و
افعال قبیحه اصرار داشتند زمین آن شهر بیش ازین طاقت احتمال
احمال اثقال گناهان آن ملاعین نیاورده در جناب حلیم کریم نالیده
که الهی زیاده برین این بار سنگین نمیتوانم برداشت درحین استجابت
دعای زمین کوزه گری که بکمال صلاح و تقوی آراستگی داشت
ملهم شد که چون اقدام این قوم بر امور شنیعه از حد تجاوز نمود
بعذاب الیم گرفتار خواهند شد با وجود طغیان ایشان اگر هنوز بدل
توبه و استغفار متمسک گردند آتش غضب و سخط الهی فرو نشیند

کوزه گر

کوزه‌گر هر چند بمواعظ و نصایح پرداخت مفید نیفتاد و بعد
انقضای چند روز باز اورا الهام شد که بولیحه شرط ملاع بود بجا
آوردی چون بگوش رضا اصغا نمودند و ترک اعمال نابسندیده نکردند
منتظر سیلاب باشند قومی ماند که ازین شهر بیرون روی کوزه‌گر
بنابر شفقتی که در جبلت او مفطور بود بحید بسخط و غضب قهار بمبالغه
بیان نمود اورا بجنون منسوب داشته با ستهزا پیش آمدند کوزه‌گر
همان شب از شهر فرار نموده بصوب کامراج بر کوهی که الحال بکلال سنگری
مشهور است برآمد چون صبح بجانب شهر نگاه کرد مشاهده نمود که
بجای شهر بحر موجست دران شهر بتخانه عظیم رفیع بود که از سنگ ساخته
بودند هنگام کمی آب بعد امعان نظر بنظر می آمد عو اصان بامر سلطان
زین العابدین کیفیت آن بتخانه دریافته دو بت رویین بیرون
آوردند چون دران تالاب بغیر آن مکان منزل مرتفعی پیدا نشد

دران مقام تعمیر جزیره و اساس عمارت اتفاق افتاد اول چند
سفینه را بر سنگ نموده غرق کردند بعد ازان سنگ و خاک ریخته
زمین از آب برآورده عمارت ساخته اند و تاریخ بنای آن مکان را
بر سنگ کنده اند هنوز آن سنگ در مسجد لنک تعبیه است ب
تا زین عباد اندران حسن کنند :: پیوسته چو تاریخ خودش خرم باد :: چون
سلطان زین العابدین اکثر بسیر و شکار رغبت داشت در هر صیدگاه
عمارتی ساخته بود ازانجا که سلطان قدردان ارباب اصحاب
فضل و کمال بود دانشوران هر قوم بخدمت او جمع گردیدند
قاضی جمال از سند آمده بمنصب قضای این دیار فایز گشت و مولانا
کبیر را که بجهت تحصیل علوم و اکتساب فضایل بهراة رفته بود باز بزودی
تمام آورده در محله نوشهره بجوار خود مدرسه برای مولانا مرتب
داشت و اکثر اوقات بقصد استفاده بخدمت مولانا میرفت و منصب

شیخ الاسلامی

شیخ الاسلامی که درین دربار شایع بود باو تفویض نمود کتب معتبره
باهتمام سلطان از ولایت آوردند بسیاری از کتب عربی و
فارسی بنظر مووده او بهندی کردند کتاب مهابارت که از کتب
مشهور هند است بفارسی ترجمه شد سلطان بر زبان هندی و فارسی
و عربی وقوف تمام و مهارت کلی داشت طبعش موزون بود و قطبی
تخلص میکرد این دو بیت مشهور از واردات طبع وقاد سلطان است

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه ٭ وز لب شیرین تو شورست در هر
خانه ٭ من بچندین آشنائی میخورم خون جگر ٭ آشنا را حال این است
وای بر بیگانه ٭ ملا احمد کشمیری در زمان ملک الشعرا بود

ارباب غرض و حسد بعضی سخنان نا ملایم از مولانا احمد بعرض
سلطان رسانیدند طبع سلطان را منحرف ساختند باخراج او
فرمان داد مولانا احمد از کلکی این دو بیت بخدمت سلطان معروض داشت

شعر: نی بنجوم رسید و خبری ⁂ نی بمنطق زجر و کل اثری ⁂ بر من این
کشر و جر چرا رانند ⁂ احمد از عمر منصرف خوانند ⁂ سلطان باز ازراه
قدردانی موافق مزاج افتاده از جریمه او گذشته باز طلبید و
بنوازش و التفات مخصوص داشت سلطان ارباب هنر و اصحاب
حرفه را از قبیل صحاف و کاغذساز از سمرقند و بلخ طلبیده از پرگنه
بهاک وجه معاش برای انها مقرر ساخت گویند در علوم غریبه
جوکیان مهارتی تمام داشت و خلع بدن که آنرا سیمیا گویند مردم
ازو مشاهده کرده بودند شریف مکه معظمه و حکام مصر و گیلان
و ایران و توران بسلطان تحف و هدایا میفرستادند مدت
پنجاه و دو سال بدولت و اقبال در نهایت انجاح امانی و آمال
کافه امم و اصناف بنی ادم بر تخت سلطنت جلوس نموده
در سال هشتصد و هفتاد و هشت ولد امجدش سلطان حیدر شاه رونق

879 A.H.

افزای

افزای افسر و کلاه گردید در اندک فرصتی صرصر اجل شمع حیات
او را خاموش ساخت ایام سلطنتش یکسال و دو ماه بود در سال
هشتصد و هشتاد سلطان حسن ابن سلطان حیدر صاحب
تاج و افسر گردید و بلهو و لعب و عیش و طرب اشتغال ورزید
باشتغال ملک و مال کاری نداشت و هرگز از مجلس سرور قدم برون
نمیگذاشت هزار و دویست قوال هندوستانی همیشه پیش او
بقوالی اشتغال داشتند تا زمان ایالت او از بهلول لودی والی
آن باج و خراج بسلطان کشمیر میدادند تاتارخان یکی از امرای
سلطان حسن بفوجداری بهلولپور منصوب بود پرگنه سالکوت
مضاف صوبه پنجاب تاخت از وقوع اینحال تاتارخان حاکم
پنجاب عنان عزیمت بقصد انتقام بصوب کشمیر معطوف داشت
اگرچه بنابر غفلت سلطان حسن تسخیر کشمیر باسهل وجهی میسر می آمد اما آوازه

A.H. 880

استیلای سلاطین کشمیر بمرتبه نبود که از کوه علی رک عبور توانستی نمود
در اطراف کوه هرچه تصرف والی کشمیر بود بحیطه تصرف آورد
با وجود از دست رفتن نواحی دوازده لک روپیه و هزار اسپ
از پیر و نجات باج میرسید از انجا که از سلطان حسن ضبط و نسقی نماند
ارکان دولت و اعیان مملکت سالک مسالک عناد و مخالفت
گردیده اطراف دیگر نیز از تصرف برآمده غیر از نفس کشمیر ممالک
سرحدی نبود مدت دوازده سال و پنج روز سلطان حسن بزم
عیش افروز بود در سال هشتصد و نود و سه سلطان محمد شاه 893
ابن سلطان حسن بتاجداری و تخت نشینی نامدار زمن
گردید و در آن حین که متقلد امور سلطنت شد هفت ساله بود
نظر بر صغر سن او سلطان فتحشاه ابن ادهم خان بن سلطان زین العابدین
بسرکردگی ملک سیف دار لشکری شایسته ترتیب داده از

بهندوستان توجه نمود

هندوستان توجه نمود سریر آرای سلطنت گردید این بار مدت
سلطنت سلطان محمد شاه دو سال و هفت ماه بود در سال
895 هشتصد و نود و پنج **سلطان فتحشاه ابن سلطان زین العابدین**
اورنگ حکمرانی دوراست و زینت داده زمام بست وکشاد
امور در قبضه اقتدار و اختیار ملک سیف دار بود اگرچه در تعظیم
و تحمل سلطان فتحشاه دقیقه نامرعی نمیگذاشت اما مکنون خاطر
سلطان این بود که دیگری را در امور سلطنت مدخل نمیداد
بنابرین اندیشه سلطان فتحشاه ملک سرنگ رینه و ملک موسی رینه
ملک نصرت رینه و ملک شمس از سران دولت بخود متفق ساخته
در اندفاع ملک سیف دار بر با افواج خویش بمقابله و محاربه
ایستاد و در موضع رابله تلافی فریقین دست داد ملک سیف دار
و ملک نصرت رینه باهم کارزاری کردند که مبارزان طرفین

استیلای سلاطین کشمیر بمرتبه بود که از کوه علی رک عبور توانستی نمود
و اطراف کوه هرچه تصرف والی کشمیر بود بحیطه تصرف آورد
با وجود از دست رفتن نواحی دوازده لک روپیه و هزار اسپ
از بیرونجات باج میرسید ازانجا که از سلطان حسن ضبط و نسقی نماند
ارکان دولت و اعیان مملکت سالک مسالک عناد و مخالفت
گردیده اطراف دیگر نیز از تصرف برآمده غیر از نفس کشمیر مالک
سرحدی نبود مدت دوازده سال و پنج روز سلطان حسن بزم
عیش افروز بود در سال هشتصد و نود و سه سلطان محمد شاه
ابن سلطان حسن بتاجداری و تخت نشینی نامدار زمن
گردید در آن حین که متقلد امور سلطنت شد هفت ساله بود
نظر بر صغر سن او سلطان فتحشاه ابن ادم خان بن سلطان زین العابدین
بسرگردگی ملک سیف دار لشکری شایسته ترتیب داده از

هندوستان توجه نمود سریر آرای سلطنت گردید این بار مدت
سلطنت سلطان محمد شاه دو سال و هفت ماه بود در سال
895 هشتصد و نود و پنج **سلطان فتحشاه ابن سلطان زین العابدین**
اورنگ حکمرانی و وراثت را زینت داده زمام بست و کشاد
امور در قبضهٔ اقتدار و اختیار ملک سیف دار بود اگرچه در تعظیم
و تجمل سلطان فتحشاه دقیقهٔ نامرعی نمیگذاشت اما مکنون خاطر
سلطان این بود که دیگری را در امور سلطنت مدخل نمیداد
بنابرین اندیشه سلطان فتحشاه ملک سرنگ رینه و ملک موسی رینه
ملک نصرت رینه و ملک شمس از سران دولت بخود متفق ساخته
در اندفاع ملک سیف دار بر با افواج خویش بمقابله و محاربه
ایستاده و در موضع راملهٔ تلاقی فریقین دست داد ملک سیف دار
و ملک نصرت رینه باهم کارزاری کردند که مبارزان طرفین

بردست و بازوی آن هردو پلنگ خوی آفرین خوان شدند
آخر هردو نامدار برخم خنجر و تیغ آهن گدار از پا افتادند و
رخت هستی بدار عقبی کشیدند چون سلطان شهنشاه بفیروزی
کامیاب گردید نوبت منصب سپه سالاری و وزارت مملکت
بشمس الدین چک رسید هرگاه دو سال و شش ماه از تفویض منصب
ملک شمس الدین چک منقضی گردید میر سید محمد و ابراهیم ماگری
و ملک حاجی بدر و ملک عیدی رینه بمخالفت و منازعت
ملک شمس الدین چک همان را بایمان موکد ساخته اند و در مقام
مدافعه و محاربه او ایستادند و در میدان ذالدر گرم مصاف دادند
ملک کاجی چک که بنی عم ملک شمس الدین چک بود اگرچه داد
شجاعت و مردانگی داد چون شکست و فتح آسمانیست هزیمت
بر شمس الدین چک و کاجی چک افتاد بناکام سمت کامراج رفته اند

در بیان [illegible]

898

در سال هشتصد و نود و هشت بار دیگر سلطان حمد شاه
برادر زنک سلطنت تمکن ورزید و منصب حکومت بمیر سید محمد
و ملک موسی ریته مقرر نمود باستقبال ملک شمس کمر همت بسته
متوجه سرا هکام گردید ملک شمس حک بصوب وارد و گحیت
سلطان محمد شاه منازل واینه او را خراب ساخته بسوپور
مراجعت نمود ملک شمس حک عطف عنان نمود بقصد شبخون
آمد این خبر که مسموع سلطان محمد شاه شد از آب گذشته و
جسر شکسته آن روی آب نشست و فرصت نیافت که خیمه و
خرگاه بدان طرف میگذرانید ملک موسی و ملک عیدی ریته
با پایین سوپور نزدیک حصارها دایره داشتند خبر شبخون
ملک شمس حک وقتی مسموع آنها گردید که پل شکسته بودند
مخالفان نزدیک رسیدند و بعضی مردم کشتیها را بهم رسانیده

از روی آب رفتند از انجا که حصول در سفاین گنجایی نداشت
بشنا از آب گذرانیدند با اسپ بکنار نارسیده در موج خیز
غرق گردیدند ملک موسی و ملک ابراهیم ماکری بنابر ضیق وقت
پای ثبات در میدان مبارزت فشرده از جا بجنبیدند و ملک
شمس چک دست نهب و غارت و دایره میر سید محمد گشاد
ملک موسی و ملک عیدی رینه بمدافعت پیش آمدند و ملک موسی
از کثرت سپاه دشمن اندیشه مند نگردیده با اندک مردمی که
داشت متوجه پیکار گردید بعد از رد و خورد بسیار ملک
شمس چک هزیمت یافت و بصوب دارو گریخت و سلطان
فتح شاه بجانب هند راه فرار برگشاد سلطان محمد شاه با وجود
چنین فتحی بجال ملک موسی پرداخت از ین رهگذر ملول و مکدر
گردیده وطرح مراسلات با سلطان فتح شاه و ملک شمس چک

انداخت

انداخت ایشان نیز بنا بر شکایت متواتر با ملک موسی رینه
بکشمیر رجوع نمودند بمعاضدت ملک موسی رینه علم مخاصمت و
منازعت افراخته در میدان رتنه کوچی تقابل فریقین دست داد
و شکست بر سلطان محمد شاه افتاد میر سید محمد که سردار لشکر
سلطان محمد بود مقتول گشت این بار کوکب اقبال سلطان محمد شاه
نهفت سال و چهار ماه و چهارده روز از اوج جاه و جلال
تابان بود در سال نهصد و پنج باز نیر اقبال سلطان فتح شاه
از حضیض وبال برآمده به بیت الشرف کمال رسیده و بمنصب
جلیل القدر سپه سالاری شمس الدین چک مفوض گردیده
در اندک زمانی در میان ملک شمس چک و ملک موسی رینه
اسباب وحشت و منافرت پدید آمده اتفاق اتحاد بنفاق
مبدل گردید ملک موسی رینه بر ملک شمس دست یافته محبوس داشت

905

و بعد چند روز بقتلش آورد مشهور است هرگاه باندفاع ملک
شمس چک پرداختند با وجود قید و زنجیر چند کس دلاور
نامی را هلاک ساخت بر وقوع اینحال شاعری گفته ؛ ؛
بسنگ و بچوب و بخشت و بمشت ؛ ؛ ملک شمس چک شصت کس را
بکشت ؛ ؛ در سال نهصد و هفت ملک موسی رینه متصدی
مهمات سپاهی و رعیت گردید تا مدت نه سال در کمال زمام
رتق و فتق کافه انام در قبضه اقتدار او بود در زمان
استیلای ملک موسی رینه شیخ شمس الدین عراقی بکشمیر آمد
از آنجا که همگی همت و تمامی نهمت فتح شاه مصروف بر آن بود
که بی معاونت غیری منتظم امور ملکی و مالی باشند بعضی از سران
از قبیل ملک ابراهیم ماکری در اندفاع ملک موسی رینه عازم
جازم گردیدند تا چهل روز متکی و ساده ملک رانی بود

دو داکرن

دوداکریان مسلط شدند ملک عثمان را بسپه سالاری برگزیدند
در حلال این احوال ملک کاجی چک وجهانگیر بدر کدای ملک
بیکدلی و یکجهتی کمر منازعت و مخالفت داکریان برمیان همت
بسته است روزی در دیوان سلطان فتح شاه در دیوانخانه پادشاهی
همه داکریان را بقتل آوردند و وقوع اینحال که مسموع ابراهیم
ماکری گردید با جمعیت شایسته متوجه کشمیر شد سلطان فتح شاه
آگاهی یافته فرار بر قرار اختیار نمود اما ملک ابراهیم ماکری
بمقتضای نمکخوارگی سلطان فتحشاه از هیرپور برگردانیده
بر سریر سلطنت نشاندند بعد از انقضای مدت یکسال از
استقلال ملک ابراهیم ماکری ملک سنگر رینه و نصرت رینه
دراندفاع ملک ابراهیم ماکری متفق شده دو پسر او را
که یکی ملک فیروز و ثانی ملک ابدال بود محبوس داشتند و

و ملک ابراهیم ماکری بصوب هندوستان فرار نموده محمد شاه
را که در پنجاب بود آورده از راه پونچ بکشمیر نزول نمود و در
موضع پوشکر سمت کامراج میان سلطان فتح شاه و سلطان
محمد شاه محاربه بوقوع انجامید و سلطان فتح شاه هزیمت یافت
سلطان محمد شاه بار سیوم کوس شاهی بلند آوازه ساخت
در مرتبه نه ماه بدولت و جاه گذرانید سلطان فتح شاه که
خود را جمع کرده رایت استیلا برافراشته عنان عزیمت
بصوب کشمیر معطوف داشت از جود حبیب خان را که نشتر فرستاد
و جهانگیر پدر که سردار عمده بود با حبیب خان پیوست و طایفه چکان
که خویشان مادر حبیب خان بودند موافقت نموده سلطان
فتح شاه بار چهارم بحکومت پذیرفتند و حاصل کشمیر را
سه حصه کردند یک حصه لکاجی چک که جد مادر حبیب خان یک حصه

بجهانگیر پدر و یک خالصه فتحشاه مقرر شده بر همین منوال که
یکسال گذشت ابراهیم ماکری و سلطان محمد شاه را همراه آورده
در پرگنه پائل مصاف داد و ابراهیم ماکری با دو پسر بقتل
رسید و سلطان محمد شاه پای در رکاب فرار آورده پناه
بسکندر خان لودی ولد سلطان بهلول لودی که فرمان فرمای
هندوستان بود آورده استمداد کومک نمود سکندر خان
مقدمش را گرامی داشته لشکری بیشمار بمدد معین نمود آوازه توجه
سلطان محمد شاه با جنود نامعدود مسموع امرا که گردید ملک کاجی حکت
و ملک سرک رینه و ملک نصرت رینه و ملک جهانگیر پدر متعاقب
یکدیگر رسولان کاردان فرستاده اظهار رامی و انقیاد نمودند و
از سلطان فتح شاه بجرب امرا رفته متهرم گشت اینخبر که بسلطان
محمد شاه رسید وخلوص عقیدت امرا معاینه نمود لشکر بیکانه را بستیمر

آوردن صرفه کار خود ندانسته تمام لشکر هندوستان که قریب
سی هزار سوار بودند در دالوره کد اسپه با دو هزار کس متوجه
کشمیر شد و ملک کاجی چک و ملک سرنگ رینه بسلطان محمد شاه
پیوستند **سلطان محمد شاه مرتبه چهارم** متصرف مملکت
کشمیر گردید و سرداری سپاه و لشکر را بملک کاجی چک تفویض
نمود و ملک سرنگ رینه محبوس داشت و لشکر کومکی را رخصت
انصراف ارزانی فرمود و قشلاق در نوشهره نمود در ایام عیش
سلطان محمد شاه ملک نصرت رینه و لوهر ماکری و جهانگیر بدر
با همدیگر درمیان فساد کرده مستعد نبرد و پیکار گردیده ملک نصرت رینه
دران معرکه بقتل رسید زمستان که بپایان رسید سلطان محمد شاه
از منزل قشلاق با سامان و براق نهضت کشمیر نمود در سال نهصد 925 AH
بیست و پنج سلطان فتح شاه و ملک سرنگ رینه در جبال سمت هند

ازدست

از دست اجل شربت ناگوار مرگ چشیدند در سال نهصد و
بیست و شش ملک کاجی چک و مسعود چک پسر خود را باستقبال
جهانگیر بدر بقصبه باهور فرستاد جهانگیر بدر مقابله و مقابله از خبر
طاقه بیرون دیده رهگرای وادی آوارگی گردید مسعود چک
دقیقه از دقایق نهب و غارت تبه و پاره او موت و فرو
گذاشت نمود در سال نهصد و بیست و هفت ملک عبدی رینه
لوهر ماگری لشکری ترتیب داده سکندر خان بن سلطان فتحشاه را
بکشمیر آوردند و در قلعه ناگام کام ناکام بمنازعت باقی قایم گردند
جهانگیر بدر و گدای ملک که نسبت دارد و گریخته بودند بمجرد
آوازه توجه سکندر خان راه کشمیر پیش گرفته آمد پرگنه لار که رسیدند
ملک کاجی چک پسر خود مسعود چک را بمحاربت و منازعت
ایشان نامزد نمود میان هر دو فریق حربی صعب اتفاق افتاد

کدای ملک بدست ذولنخان چک بقتل رسید و مسعود چک را

اتفاق مبارزت با جهانگیر بدر افتاد در اثنای گیرودار اسپ

قضا تیری گشاد یافته در چشم مسعود چک رسید و از اسپ افتاد

و جان بکماندار اجل سپرد سکندر خان از ملک کاجی چک امان

طلبیده رو بکوهستان آورد استیلاء ملک کاجی چک که از حد

تجاوز نمود سلطان محمد شاه ارکان دولت و امراء سلطنت را

از قبیل ملک علی ولوهر ماگری و ابدال ماگری بخود یکدل و یکجهت ساخته

در صدد انهدام بنیاد استقلال ملک کاجی چک گردیدند چون

ملک کاجی دانست که اکثر امرا از جاده مرافقت انحراف دارند

چاره کار در انهزام دانست در سال سصد و سی و پنج باقتضای

تقدیر مصلحت سنج راه هند پیش گرفته در لوهره بار اقامت

کشاد در خلال این احوال شیخ علی ملک ترک تاکار اتراک بحرب او آمد

ملک کاجی چک

ملک کاجی چک اکبر فرزندان غازی خان و اصغر اولاد حسین خان
که دران حین سال عمرش به بیست نرسیده بود بمدافعه و مقابله
غنیم فرستاد هر دو برادر با اندک مردمی که داشتند آخر شب
بر سپاه ترک تاختند و حسین خان بخیمه شیخ علی بیک درآمد
دستهٔ شمشیر بر و انداخت بار اول پایش را اسپر ساخت پایش تمام
بریده شد باو آسیبی نرسید مرتبهٔ دوم خوان مسی حاضر بود
آنرا اسپر نمود خوان مس را هم برید مرتبهٔ سوم زیر جامه درآمد
ازانجاکه اینمعنی دلالت بر جلبن او بود دست از قتلش باز داشت
و دران تردد به تیر در بدن جلبن خان جا گرفته بود ترکان
طاقت مقاومت در خود ندیده منهزم گردیدند بسیاری
از اتراک قتیل و اسیر شده ملک کاجی چک بعد مدت هشت ماه
عنان معاودت بجانب کشمیر معطوف داشت با سلطان محمد شاه

اساس مودت قدیم را موکد ساخته و بساط کینه و عداوت
جدید را در نوردیده ملازمت نمود ملک علی رینه و ماکریان
بمقتضای عداوت سابق در مسلک منازعت قدیم قدم فشرده
در کینجهانه بمحاربه و مقابله ایستادند سلطان محمد شاه و
بمدافعت آنها لشکر تعین نموده علی ملک اسیر شد و ماکریان
انهزام یافتند بعد روزگاری علی ملک که در حبس ملک کاجی چک
گرفتار بود بمدد آسمانی از قید رهائی یافته بجانب کوهستان
هند فرار نمود در خلال آن احوال ملک کاجی چک سلطان
محمد شاه را از سلطنت معزول ساخته با چند نفر از سرداران
در ارکه همکاشیت در کوهستان محبوس ساخت به تربیت پسرش
سلطان ابراهیم همت مصروف داشت و چون دو لیت
بر سرش افراخت چون ملک علی از هند رهائی یافته بکوهستان

هند رفت

هندرفت با ملک ریگی چک و طایفه ماکریان در نوشهره تار حورد
بصلاح وصوابدید یکدیگر ملک ابراهیم ماکری را باستمداد کومک
بجناب ظهیرالدین محمد بابر پادشاه فرستاده عنایت و کرم
پادشاهی او را بنوازش و التفات مخصوص داشته شیخ علی بیک را
با بیست هزار سوار بمدد مقرر فرمود در سال نهصد و سی و پنج
طایفه ماکریان و علی ملک و ریگی چک لوای استیلا برافراشته
بکشمیر نزول نمودند و در پرگنه بالکل با تلاقی فریقین دست داد
درحین تسویه صفوف یکی از بهادران نامی اتراک که رستم و
اسفندیار را حریف خود نمیدانست با ملک کاجی چک مقابله شد
ملک مذبور در حمله اول ترک را بخاک هلاک انداخت
اگرچه دران معرکه دلاوران ملک کاجی چک دقیقه از دقایق
مردی و مردانگی قوت و فروگذاشت نکردند چون قلم تقدیر

برانهزام او رفته بود فایده مترتب نگشت اکثر برادران و
معاودانش مثل تاج الدین چک و ملک مسیح چک شربت ممات
چشیدند واکثری چون سلطان ابراهیم و ملک دولت چک
و غازیخان پسرانش اسیر گردیدند و ملک کاجی چک نیم جانی ازان
معرکه بیرون برده عنان عزیمت بجانب گلکان تافت طبقهٔ
ماکریان و علی ملک و ریکی چک بفیروزی کامیاب گردیده در کشمیر
چهار تن دم از حکومت و کامرانی زدند یکی علی خادوره و دوم
ملک ابدال ماکری و سیوم برادرش لوهر ماکری و چهارم ریکی چک
بعد از وقوع این احوال شیخ علی بیک را رخصت انصراف ارزانی
داشته چون مملکت کشمیر از وجود فرمان فرمائی نافذ ضابط خالی ماند
مردم از اطراف و نواحی دندان طمع تیز کرده بقبضه تسخیر آغاز
لشکرکشی نمودند در سال نهصد و سی و هفت میرزا کامران چغتای

با قریب بیمار

با قریب سی هزار سوار متوجه تسخیر کشمیر گردید و بذات خود در
نوشهره نزول نموده موکب منصور را لبرگردکی محرم بیک و ماشلقی
شیخ علی بیک بکشمیر تعیین نمود سرداران مذکور در آمدن نوعی
احتیاط بکار بردند که تا وصول بحوالی بلده کشمیر امرا خبردار نشدند
چون بیجال اطلاع یافتند در قلعه حره او در جمع شده ملک کاجی چک را
که بیرون کشمیر بود طلبیدند اشتیه در موضع اته و اجن بحرب ایستادند
محرم بیک و شیخ علی بیک بدانجانب لوای مبارزت افراشته
تلافی فریقین اتفاق افتاد لشکر میرزا کامران شکست یافته
طبل ارتحال کوفتند در سال نهصد و سی و نه والی کاشغر
سعید خان با لشکری گران بقصد تسخیر کشمیر بحشش آمده خود در تبت
رخت اقامت گشوده پسر خود سکندر خان را لبرگردکی میرزا حیدر
با چهارده هزار سوار جرار و بیست و هفت هزار اسب دیگر که سوای

اسپان سواری همراه داشتند بکشمیر تعیین نمود کاشغریان اول
میران از راه لار داخل بلده گردیده اهل شهر از بیم و هراس
سطوت کاشغریان جدا شده شعاب جبال و مغافد و رودها و کهوف
پناه بردند اتراک بیباک اکثر دهاقین را قتل و اسیر ساختند دقیقه
از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشتند چون زمستان بپایان
رسید در آغاز بهار رواوان گل در صحرای چاپه بابل امرای کشمیر
جمع آمده مستعد حرب و قتال ایستادند در آن صحرا تلاقی صفین
دست داد ملک علی و حسن ریبه چادوره و ملک شیخ علی بهت
از امرای کشمیر داد شجاعت و دلاوری داده ملک علی
با پانصد سوار از برادران مقابله مشرف میرزا کاشغری شده
او را مغلوب ساخت چون کاشغریان غلبه از جانب کشمیریان دیدند
علی بیک از جانب برانغار با هزار سوار و میرزا حیدر از طرف

جرانغار با دو هزار

جرالغار با دو هزار سوار خود را بمدد شرف میرزا رسانید
و دران وقت از امرای کشمیر کوکی بعلی ملک رسیده امرای کشمیر
انهزام یافتند هزار و ششصد تن دران معرکه از بهادران کشمیر بقتل
رسیدند و بقیه السیف راه گریز پیش گرفتند و خود چنین شکستی امرای
کشمیر بار دیگر در همان صحرا جمع شده کمر انتقام بر میان همت استوار
بستند و در هر مکان که کاشغریان منزل و ماوا میکردند
امرای کشمیر کمین نمیکشادند و بار ایشان بر می آوردند
کاشغریان صرفه کار در اقامت و مجادله و محاربه ندیده
با امرای کشمیر صلح کوته کرده دختر سلطان محمد شاه برای اسکندر خان
گرفته در اواخر اردی بهشت طبل ارتحال کوفته معاودت نمودند
با وجود ضیق موسم اگرچه دهاقین بحرب و غرس اشتغال ورزیدند
اما از آن زراعت حاصلی بحر بی حاصلی نیاوردند در آن سال قحط و

غلای عظیم بوقوع پیوست چون کاشغریان معاودت نمودند
امرای کشمیر شنیدند مبانی صلح و صفا پرداخته و پیمان را بایمان
موکد ساخته سالک مسالک وفاق و اتفاق گردیدند سکنی ملک
کاجی ملک در زرینه پور قرار دادند و ماگریان و ملک زنگی چک
گاهی در شهر میگذرانیدند و گاهی در مزارلی که برونبات شهر
در مواضع درسانو داشتند بسر می بردند زمام بست و گشاد
امور در قبضه اقتدار و اختیار ملک کاجی چک قرار داشت
و بسبب نسبت دامادی ملک کاجی چک اسم بی مسمای سلطنت بر
سلطان اسمعیل ابن محمد شاه مقرر بود چند سال برین منوال گذشت
در سال نهصد و چهل و چهار ملک کاجی چک اعوان بسیار از امرای
نامدار کشمیر بخود متفق ساخته بطریق جدال و قتال با ماگریان
پیش آمد چون ملک رنگی چک بجهت خواستگاری دختر راجه جمون

رفته بود

رفته بود و دیگر کسی از مردم صاحب تجربه با رای و رویت و
عقل و درایت نبود به بی تدبیری لشکرش شکست یافت
و منهزم بجانب کوهستان هند شتافت و زمستان در آن
نواحی بسر برد و در آغاز بهار باتفاق ملک ریگی چک که از
جمون معاودت نموده بود و باو پیوسته رایت عزیمت به
انهاض آورده در قریه کیونزول نمود در موضع مذکور دولت چک
و ملک رینو چک و ملک نوروز چک و سید ابراهیم و ملک محمد چک
و ملک محمد ناجی در ظل لوای نصرتش جمع آمدند و ماکریان را
مستاصل ساخت و تا سه سال حکومت کشمیر بطریق استقلال
و انفراد ملک کاجی چک بود در ایام حکومت و استیلاء عادت
ملک کاجی چک این بود که ارباب فتنه و فساد را باوجود
اتفاق جریمه که باعث بر قتل ایشان شده مقید و محبوس میداشت

و اقدام بر وصل نمی نمود بعد اندک روزی بشفاعت و عفو
از جرایم مجرمان گذشته حاکری وافی کافی بآنجماعه مقرر می نمود
بیمن همین نیت چندین از اولاد او بمرتبه سلطنت و فرمانروایی
فایز گردیدند الحاصل ملک ابدال ماکری و ملک ریگی چک کمر
انتقام ملک کاجی چک بر میان همت استوار بسته در سال
نهصد و چهل و هفت میرزا حیدر کاشغری را که در هندوستان
ملازم خاقان جم جاه همایون پادشاه بود و پادشاه مذکور
در حینی که بمقتضای تصاریف ایام از دست شیرخان افغان
که کمینه چاکر او بود آزرده خاطر گشته متوجه سر ایران زمین بودند
میرزا حیدر را از سعادت استلام رکاب دولت حرمان نصیب گردید
بکشمیر آوردند و از راه چیره هار بشهر نزول نمودند و ملک را در
حیطه تصرف خود آوردند اسم شاهی بر تارک شاه نامی که نسب

بحکام کشمیر داشت

بحکام کشمیر داشت اطلاق کرده خود ملک رانی میکردند ملک
کاجی چک چون رقم استقلال از جبههٔ احوال میرزا حیدر خواند
پیش شیرخان رفت و همشیرزاده خواهر مسل ولد محمد شاه بشیرخان
داد عادلخان و حسین خان شروانی و جمعی دیگر با مقدار دو هزار کس
بکومک ملک کاجی چک تعین نمود و بکشمیر آمد میرزا حیدر هم از مکرر
ملک کاجی چک و هم از ممر وفات ملک ابدال ماکری که استظهار
او بود مکدر گردیده و اهل و عیال خود را در اندرکول کذاشته
باتفاق ریگی چک و ملک عیدی رینه و ملک حسین رینه بحرکت
آمده در وسه تلاقی فریقین اتفاق افتاد اگرچه جنود ملک کاجی چک
دقیقه از دقایق محاربت و مبارزت فوت و فرو گذاشت
کردند و پای ثبات در میدان کارزار افشردند از انجا که
فتح و نصرت آسمانیست ملک کاجی چک منهزم گردید و عنان عزیمت

بجانب هندوستان معطوف داشت و در منزل تهنه بار دیگر
هستی بصوب دیار نیستی گشتید چون میرزا حیدر بتایید ملک اکبر بفتح
و فیروزی فایز گردید خطهٔ کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف
لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته چه فتح اول با سکندر کاشغری بود و
فتح ثانی این است بالجمله اطراف و اکناف کشمیر را از تبت و
پکلی و دانکلی و مضافات دیگر بحیطهٔ تصرف در آورد و سپه سالاری
ملک عیدی رینه تفویض نمود و خطبه و سکه بنام نازک شاه بدستور
امرای کشمیر ساخت عمده اعاظم امراء افضل الفضلا اعلم العلما شیخ
ابو الفضل در اکبرنامه آورده که دران ایام فتح کابل شده و فتح کابل
موافق تاریخ ملا نوبدی که کابل را گرفت یافته سنه نهصد و پنجاه
و چهار است میرزا حیدر خطبهٔ کشمیر بنام مقدس حضرت جهانبانی
جنت مکانی ساخته سربلند شد الحاصل میرزا حیدر ده سال در انتظام

ولایت کشمیر

ولایت کشمیر سعی بلیغ نموده و اقسام محترفه و ارباب صناعات را
از هر جا طلبیداشته در مقام رونق و رواج این ملک شد علی الخصوص
موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد اهل فضل و
کمال را بسیار دوست میداشت و رعایت این طبقه بسیار میکرد
در آخرها کام زن مسلک تعصب گردیده شیخ دانیال ولد شیخ شمس الدین
عراقی را از هراس میرزا به تبت گریخته بود طلبیده کشت و سوخت
شنکلی ریشی را که یکی از مریدان شیخ مذکور بود بند از بند جدا نموده
بر طعمه آتش ساخت و قاضی میر علی را اخراج نموده خانه او را
تاراج داده ملا حاجی خطیب را به تهمت تشیع بقتل آورد میرزا حیدر
بر اجتماع کثرت مردم کاشغر مستظهر گشته رشته عهود و مواثیق را که
که با مردم کشمیر مستحکم داشت برید قصد ملک ریگی چک که سردار بلده
بود نمود ملک ریگی چک مستشعر گشته بهندوستان گریخت و کاشغریان

بعجز و ضعف دست تطاول دراز کردن گرفتند رعایا از بیداد
آنها بستوه آمده تظلم ها پیش اعیان کشمیر آوردند ملک عیدی رینه
و حسن ماکری و خواجه حاجی باندی همان را بایمان موکد ساخته تدبیر
هدم بنیان دولت و شوکت میرزا حیدر پرداختند قرار برین
یافت که راه خداع پیش گرفته کاشغریان را در تنگنای حیل
سالار و فرمان ده ملک بزوال نیستی نمایند در سال نهصد و پنجاه
و هشت ملک عیدی رینه بمیرزا حیدر گفت اطراف جبال
کشمیر نواحی در حیطه ضبط نمی آید جابجا جنود مسعود تعین باید نمود
میرزا حیدر قرا بهادر برادرزاده خود را با جمعی از بهادران
کاشغر نامزد این مهم نمود و ملک عیدی رینه و حسن ماکری و خواجه
حاجی باندی فرمود که شما هم جمعیت خود همراه دهید ملک عیدی رینه
شمس الدین پسر خود همراه داد لشکر میرزا را کلها از و جدا کرده

مردم کار آمدنی

مردم کار اندلی اوگر امتغرق ساخته طایفه را بجانب تبت وبرجی را
بصوب بکلی وچندی را بطرف کشتوار وراجور فرستادند
چون خاطر جمع کردند که چندان موکبی پیش میرزا حیدر نماند خواهر
مدباعیه اعدام واقفاء قرابهادر در قفای او نه انهاض آمده اند
دراون پوره که نزدیک خانپور است رفته نشستند غازی خان
وملک دولت چک نیز بایشان ملحق شده چون قرابهادر بمحمد کوت
رسید آن روز کشمیریان خود را از لشکر او بیرون کشیده
راه معاودت کاشغریان بصوب کشمیر بسته بر قلعه کوه ساحر آمده
تیغ خلاف از نیام خلاف نزاع بر آورده گروهی از قبل ورچی را
اسیر ساختند قرابهادر در زمره اساری بود و فوجی که بسر کردگی
ملا قاسم و ملا باقی بضبط ملک تبت فرستاده بود دران نواحی
ملا قاسم بقتل رسید و ملا باقی راه قرار پیش گرفت و زمره که

بسرداری ملا عبدالله شهک تعین نموده ملا عبدالله از انجا
شکسته و بدحال بکشمیر آمده در حین رسیدن ببارهموله بقتل رسید
و جمعی که شاشلفی کوکه خواکه از جمله بهادران نامی بود بسمت کشتوار
روانه کرده بود کوکه مزبور دران ناحیه مقتول کردید و هزار و
پانصد نفر از رفقای او دران سو کشته شدند میرزا حیدر باوجود
مشاهده وبال کولت و اقبال اهل و عیال را در قلعه اندرکول
کذاشته بقصد انتقام کشمیر لوای مبارزت بصوب قریه اوان پوره
برافراخته مقرر نمود که بر سر امرای کشمیر شبخون آورد امرای
کشمیر برین تدبیر مطلع کردیده کار بند بضبط و انتباه شدند میرزا
تنها شبی بقصد تفتیش احوال امرای کشمیر سوار شده درون معسکر رفت
و در میان شاخ بیدی پنهان ماند قضارا همدران وقت قصابی
کمال و دلی نام تسلیح کاوی اشتغال داشت و دید که سواری بیرون

استاده است
۱۵۱

ایستاده است پرسید که کیستی وکجا آمدی میرزا چون زبان
کشمیر خوب یاد نگرفته بود جوابی داد نه فارسی بود نه کشمیری
قصاب دانست که جاسوس میرزاست تیری که بکار کاو داشت
از همان تیر زخمی انداخت که بشقیقه میرزا رسید و مسافر ملک
نیستی گردید این واقعه در سال نهصد و پنجاه و نه دست داد

تیری که بیند اخت کمان تقدیر ؛ حاشا که تواند سپرش شد تدبیر
هر چند که تدبیر کند خرد ؛ لیکن نتوان شد بقضا چاره پذیر ؛

اهل کشمیر
باوجود جراحاتی که از میرزا داشتند باقرا بهادر میرزا و فرزندان
و متعلقانش باادب پیش آمده باتمام جهات و اسباب بوطن روانه
نمودند میرزا حیدر بسبب خاله زادگی بجناب همایون پادشاه داشت
چون میرزا حیدر از میان رفت ملک عیدی رینه کوس دولت
و حکومت بلند آوازه ساخته ولوای کامکاری و ملک رانی

باوج فلک رسانیده در تربیت و تقویت طایفه چکان

خصوصاً ملک دولت چک و غازیخان و حسن خان و علی خان پسران

ملک کاجی چک که به پریشان حالی میگذرانیدند دقیقه نا مرعی

نگذاشت جماعت مزبور چون قوتی و قدرتی و سروری و ملکیتی در

خود مشاهده کردند حقوق ایادی ملک عیدی رینه بر طاق

نسیان گذاشته بتحریک عداوت و کینه دیرینه پا از دایره موافقت

بیرون کشیده از عهد و میثاق بر گشتند و محمد تاجی هم از وجدا شده

بطایفه چکان پیوست ملک عیدی رینه با وجود کثرت خدم و حشم

صرفه کار در محاربه و مجادله ندانسته عنان عزیمت بصوب هندوستان

معطوف داشت چون براولپور رسید در اثنای راه تاجی از

تاک انگور گریبان گیر او شده از اسپ افتاد خواست که پا در رکاب

آرد اسپ لگد انداخت و بر اسپ چوبین تابوتش سوار ساخت

مدن ملکرانی

مدت ملکرانی او یکسال بود در سال هفتصد و شصت زمام
امور سلطنت کشمیر در کف اقتدار طایفهٔ چکان همقرین رستم
داستان قرار گرفت وجوه و نابرو روس منابر بنام حبیب خان
ولد شمس الدین خواهرزاده چکان رونق پذیرفت بر مسند فرمانروای
و شهر خیلی ملک دولت چک متمکن گردید دران ایام زلزلهٔ عظیم
و غریب که یاد از زلزلهٔ قیامت میداد واقع شد دران زلزله
که هفت روز امتداد داشت اکثر موثرات راسخ الارکان منخسف گردید
غریب نقلی میکنند اگرچه بقیاس در نمی آمد چون از ثقات بکرات شنیده
چشم از مبالغه پوشیده در تحریر ان مبادرت مینماید هرچند استبعاد
دارد لیکن از قدرت او سبحانه تعالی چه مستبعد العهده علی روزه
نقل است که دو ده روستاق لسمبت مراج ماهان قصبه بجزاره متصل
ندی مرک بر کنار نهر و لشو یکی ان طرف نهر و یکی ان طرف نهر که تا امروز

مزروع و معمور است نام یکی حسن پوره نام یکی حسین پوره بسبب
انقلاع زلزله خانهای حسن پوره اینطرف نهر آمده و خانهای
حسن پوره آنجانب نهر رفته تا اکنون بنا بر ملک قدیم مستمر و معمول است
که دو باقیین آن روستا باین سمت اند و مزارعان این قریه بالطرف
نهر زراعت دارند چون ملک دولت چک برادرنگ حکمرانی
نشست خاتون عمو که مادر غازیخان وغیره برادران باشند بعقد
ازدواج درآورد از صدور اینحرکت بنی اعمام را از خود آزرده
خاطر ساخت انها سر از متابعت و موافقت او پیچیده در اندفاع
او کمر همت بر میان جان بستند تا آنکه ملک دولت چک بقصد
برآمدن باز و جانوران شکاری بکشتی نشسته بتالاب دل متوجه شد
سواری او را در حسن آباد نگاهداشته بودند غازیخان فرصت
غنیمت دانسته بر سواری او تاخت و همه را از پا انداخت ملک دولت چک :

از کشتی برآمده

از کشتی برآمده رو بکوه بهاک نهاد در اثنای راه بجوانی ضعیف
بار خورده چون دولت روبر تابد قوت و توانایی بکار نیاید
جوان مذکور او را دست و گردن بسته پیش غازیخان آورد غازیخان
فرمود که مثل بختیمانش کشتند ملک دولت چک در شجاعت و خصم
افکنی و صرامت و تیغ زنی و اسب تازی و نیزه بازی و سخت کمانی
و تیراندازی در عرصهٔ آفاق عدیل و نظیر نداشت و در تندی مرکب
تیری انداخته که بمسافت دو میل رفته الی یومنا هذا نشان آن تیر
باقیست زور و قوت باهم رتبه داشت خانه ساخته بود چهل گز
طول و بیست گز عرض شاه نیری که تخته‌های بام را باستحکام آن می
پوشیدند در دو گز چهل ذرع طول قریب دویست قوی بازو
بالای خانه میکشیدند اتفاقا طناب گسیخت و شاه نیر از بالای
خانه فرو ریخت شاه نیر از بالای خانه ریخت بهمان جانب که ملک دولت چک

بود بصدمبت تمام آمد ملک دولت چک بمسارعت هرچه تمامتر تکند

بر زمین نهاده بر دست دیگر شاه نیز را الکاه داشت ماجینی که بار

طنابها استوار کرد ذندو سنی که بر زمین داشت ما تانیح فرو رفته گو بند

که دستهای او از دستهای سایر الناس دراز بوده هنگام قیام هر دو

دست او از پایین زانو گذشته بود بصحت رسیده که در زمان استیلا

شیرخان افغان و ملک کاجی چک بدهلی رفته فیل را دم گرفته

از حرکت باز میداشت یکبار بحضور شیرخان هم مرتکب این فعل گردید

بالجمله اگرچه تا امروز اسم بی مسمای سلطنت حبیب خان بود اما انتظام

و رتق و فتق مهمات مفوض برای و رویت خالوی او غازیخان بود

غازیخان و برادران اش در هر ماهی یکبار بدیدن حبیب خان میرفتند

در سال نهصد و شصت و یک در دیوان نشسته بود در اجرای احکام

غلطی کرد که اکثر ارکان دولت خجالت کشیدند علی خان برادر

خورد غازیخان

خورد غازیخان تاج از سر حبیب خان برداشته بر سر غازیخان
گذاشت اول کسی که از طبقهٔ چکان بمرتبهٔ ارجمند فرمان فرمای
تاجداری رسید غازیخان بود تا مدت نه سال و دو ماه و پنج روز
سلطنت دوست نواز و دشمن گداز بود اطراف کشمیر را
از قبیل هر دو تبت و گلگت و دارد و پکلی و رانگلی و بهمر و کشتوار
بحیطهٔ تصرف در آورده بهمه جا فوجدار خود تعین نمود و دختر
کمال خان لکر بعقد آورد در ان حین که غازیخان تسخیر اطراف
واکناف کشمیر لوای مبارزت افراخته بود ملک دولت چک
که غازیخان میل چشمش کشیده بود و ملک شمس الدین رینه ولد
ملک عیدی رینه فرصت یافته بدرگاه همایون بادشاه
التجا آوردند در خلال آن احوال همایون بادشاه از بام افتاد
تعلا و علی پرواز نمود ملک شمس الدین رینه که از عقل و درایت

بهرهٔ وافی داشت میر ابو المعالی را که از سادات کاشغر و در شجاعت و
صرامت بیقرین روزگار و تربیت همایون پادشاه در سلک امرا
منتظم بود برغبت ملک ستانی نموده از راه جونک لقصبهٔ اوچ رسید و بعد
در اثنای راه گروهی از ابطال حال که مخرج غارنجان بودند و زمره که
از خوف و هراس او آوارگی اختیار کرده بودند بمیر ابو المعالی
پیوستند و چنان احتیاط بکار بردند که تا وصول بموضع بتی غارنجان
خبردار نشد بمجرد اطلاع تا بهادران جان نثار معارک دیده و رزم
آزموده سوار شده عازم تردد و پیکار گشت در میدان های دره
اسیای حرب گردان شد و خرمن عمر اکثر مبارزان نامی بباد
تاخیر گردید نیران قتال و جدال از بام تا شام مشتعل بود و چون
ملک شمس الدین جکب دانست که میر ابو المعالی مغلوب است و بکمند
اسیری خواهد آمد پاره مردم بلده همراه او کرده روانه ساخت و

خود در موکب

خود در معرکه قایم ایستاد و زخمهای کاری برداشت و دستگیر
گردید و یکهزار و هفتصد کس از لشکر غنیم اسیر شده بود غازیخان
همه را به تیغ کین از هم گذرانید و چهار هزار کس از هر دو طرف
بقتل رسید اکثرش از غنیم بود و غازیخان چند منار از سرها مرتب
نمود و ملک شمس رینه را با آنکه دخترش در خانه پسر غازیخان بود
بحلق کشید بعد انقضای دو سال ازین فتح نامی برادران
ملک دولت چک و ملک محمد برادر ملک شمس الدین رینه و لوهر چک
و محمد خان ماگری و غازیخان سر از خط اطاعت و انقیاد غازیخان
بیرون کشیده جبرها را بریده در میدان ذالدگر جمع شده
اظهار مخالفت کردند و قدم بمحاربت افشرده هر روز جمعی تازه
از غازیخان جدا شده بآنها می پیوست غازیخان دانست
که اگر در محاربه توقف واقع شود معاندان باز و نهاد جمعیت بهم رسیده مطهر

خواهند گشت و از عهدهٔ برآمدن دشوار است بنابرین اندیشه

نزدیک محله دیده مرکه دریا پایاب دارد با جنود در دریا جوش عبور

نموده در برابر مخالفان صف قتال آراست بهادران طرفین

چپقلشهای نمایان بعرصهٔ ظهور آوردند ملک محمد برادر شمس الدین

در برابر غازیخان آماده کارزار و تنگ ساخت غازیخان فیل را

پناه خود ساخت ملک محمد با وجود فیل چند مرتبه حمله برد چون

همراه او اقامت نتوانستند نمود ملک محمد خود را از مهلکه خلاص داد

غازیخان فیل را پیش انداخت آهنگ حبیب خان نمود حبیب خان که

چون زخم بسیار برداشته بود و دستش از حرکت باز مانده خرطوم

فیل را بدندان گرفت و چندان زور کرد که فیل را بفریاد آورد

چون فیل را گذاشت و خواست که خود را یکبار کشد فیل کمر بند او

گرفته از گرو فر تمام دور انداخت و غازیخان قرین

فتح و نصرت

فتح و نصرت معاودت نموده محمد ناجی و لوهر دانگر و خواجه
حاجی سلطان و یوسف بیگ و فتح چک و نصرت چک ازین محاربه
نجات یافته بهندوستان رفتند و قرابهادر میرزا برادرزادهٔ
میرزا حیدر که از راه ورسیم کشمیریان بیک مطلع بود با دوازده
هزار سوار قوم مغل بصوب کشمیر آوردند بمجرد استماع این خبر غازیخان
سرعت سیر از برق و باد استعاره نموده خود را به تهیه رسانیدند
روز دیگر از انجا کوچ کرده بتوهرکوت دایره نمود و در همان مکان
تلاقی فریقین دست داد غازیخان حکم نمود که هر کس سر مغل
بیارد یک اشرفی انعام خواهد یافت چون حرف انعام بمیان
آمد طایفه از قوم دوسان که ارذل باشی اند و بسرقه شهرت
تمام دارند هفت هزار سر از صبح تا ظهر بدرگاه غازیخان آوردند
انعام رضعوف مضاعف یافتند پیش ازانکه نوبت جنگ بمبارزان

صاحب ناموس و ننگ میرسید بقیه السیف منهزم گردیدند غازیخان
بفتح و فیروزی مراجعت نمود بعد ازین فتح همگی همت برعایت رعیت
ملال و رافت مصروف داشت از عدل او حکایت کنند که روزی
بعیدگاه برآمد پای اسپ بخطا رسید غبار کسی رسید و پاره عتاب
بر زمین ریخت یکی از نوکران ولد ارشدش حیدرخان علی حید
برداشته هنوز بدهن نکرده بود که نظر خان بروافتاد فرمود که
قطع یدش کردند حیدرخان از وقوع اینحال آزرده شد و در آمدن
بخدمت خان تقاعد ورزید غازیخان ملک محمد حیدر که خالوی
حیدرخان بود بنصیحت فرستاد در اثنای گفت و شنید ملک محمد
ناملایمی بر زبان گذرانیده حیدرخان برآشفته خالوی خود را
کشت و بقصاص مقتول خان پسر خود را به تیغ سیاست از هم
گذرانیده چون غازیخان را هنگام وفات نزدیک رسید برادر خورد را

AH 970

حسن خان را جانشین ساخت در سال نهصد و هفتاد
حسین خان تاج سلطنت بر سر نهاد و ابواب عدل و رأفت
بر روی روزگار کافهٔ امم کشود زمام بست و کشاد
امور در قبضهٔ اقتدار و اختیار ملک محمد باجی گذاشت
ایام هفته را باینطریق مصروف داشت روز جمعه با علما و
فضلا می‌نشست و روز شنبه با دانشوران هند مذکورات
بمیان می‌آورد و روز یکشنبه از کلمات قدسیهٔ مشایخ و درویشان
بهره اندوز میگشت و روز دوشنبه بداد مظلومان میرسید
روز سه‌شنبه شهنای همش بسرائیدن بار بردار می‌آمد و روز چهارشنبه
به تیراندازی و نیزه بازی و اسب بازی اشتغال می‌ورزید
روز پنجشنبه بلهو و لعب و صحبت با مردم محل و اهل طرب مشغول
می‌بود تا هر روز بعد فراغ نماز بداد خزانه دار را حکم میکرد

که اینقدر مبلغی برای انعام حاضر سازد چون از بعضی مبلغ
انعام استفسار نمودند فرمود که تا ارباب ذکا تبدل نقود را
حمل بر پستی نمایند گاهی فکر شعر بر طبیعتش مستولی بود و این مطلع از
واردات طبع وقاد اوست ؛ ؛ حمایل کرده تیغ و بسته خنجر یار
می آید ؛ دلا برخیز کاری کن که جان در کار می آید ؛ در سال نهصد و
هفتاد و پنج برادر خورد حسین خان لشکر خان بکوهستان هند
قرار نمود اگرچه آن نواحی را بحیطه تصرف در آورده دست
جور و اعتساف بر اهالی آن اطراف دراز نموده رعایا از بیداد
او بستوه آمده بجناب خان معروض داشتند که اگر بحکم آن جنابست
چاره نداریم و الا سزای آن نکوهیده کردار داده آید چون
حسین ازوی آزرده خاطر بود مثال بدین مضمون صادر گردید
که در دستگیر کردن او کوتاهی نکنند اگر محتاج بمدد باشد برنگار زنند

که فرستاده شود

که فرستاده شود چون سکرخان برین معنی اطلاع یافت
وفوجی گران بصوب شمیر شتافت حسن خان بسرگردگی برادر
خورد علیخان وملک محمد تاجی حوش دریا جوش را بمدافعه و محاربه
سکرخان تعین نمود در قصبهٔ نوح آتش پیکار را فروختند و محاربه
واقع شد که وصف آن بعبارت نگنجد ملک محمد تاجی دران معرکه
کارزاری نمود از بهادران طرفین غلغلهٔ آفرین وثنا بگوش
ساکنان عالم بالا رسیده سکرخان با برادر خورد علیخان رو برو
شده نزدیک بود که علیخان را از پا درآرد و دران اثنا
بهادرخان شمشیری انداخت که پیشانی سکرخان زخمی شد و بهمین
زخم رو بهزیمت گذاشت چون درین معرکه ملک محمد تاجی مصدر
ترددات نمایان شده بود حسن خان بسیار در رتبهٔ او افزود
چون کوکب دولت حسن خان باوج کمال رسید در اثنای آن

ستاره طالعش بهبوط انجامید یعنی ولد ارشدش ابراهیم خان
که او را ولیعهد معتمد است بعارضه ابله درگذشت و حسین خان
از سانحه این مصیبت دق لست و بعد مرغ روحش از قفس تن
پریده بر شاخ سدره نشست مدت سلطنتش هشت سال تعداد کردند
در سال نهصد و هفتاد و هشت سلطنت و حکومت بلازم در دولت 978
علیخان برادر حسین خان گشت سلطانی رعیت پرور معدلت گستر
بود ایام سلطنت را صرف دلنوازی و چاره سازی و درد برداری
نمود در زمان او از احفاد سلطان زین العابدین حاجی حیدر خان
و سلیم خان پسران بارک شاه که در هندوستان بودند عنان
عزیمت بصوب وطن مالوف معطوف داشتند چون بنوشهره رسیدند
گروهی از امرای کشمیر از علیخان جدا شده ابها پیوستند علیخان
پنجهزار سوار بسرکردگی لوهر خان ولد لشکر خان برادرزاده خورد

محمد خان

محمد خان ولد حبیب چک بدفع و رفع اینها نامزد نمود محمد خان
راه خداع پیش گرفته بی آنکه لوهر خان را آگاه سازد مقید ساخته
پیش کاجی حیدر خان و سلیم خان برد و اظهار اطاعت و انقیاد
خود نمود اینها را از نوشهره برداشته بجانب کشمیر بحرکت آورد
چون بسنگ نور رسانید سلیم خان را با اکثر لشکر بقید آورد
و حاجی حیدر خان راه گریز یافته بسمت هندوستان رفت
در خلال این احوال بهادر سنگه زمیندار کشتوار از جاده اطاعت
منحرف گردید علیخان لشکران بر سر او کشید چون کار بر بهادر سنگه
تنگ شد فتح خاتون دختر خود را مصحوب نراین سنگه پسر خود فرستاد
علیخان فتح خاتون را بعقد خود در آورد و بهادر سنگه دختر
دیگر سنگر دیو به یعقوبخان پسرزاده علیخان نامزد کرد و مذکور باج و
خراج زعفران و باز بر خود لازم گرفت مملکت علیخان از مائم او

گذشته نزاین سکه بپیرتش رابنوازش والتفات مخصوص داشته

رخصت انصراف ارزانی فرمود وهم دران سال هنگام تحویل آفتاب

برج سنبله که غلات دانه بسته بود برف بمحل آمد وهمه را نابود

کرد قحط غلاء عظیم بوقوع انجامید تا سه سال علی التواتر والتوالی

همچنین واقع شد سلطان معدلت نشان تا دو سال دست نوال

بذل النقود واموال برکت داد چون خزاین ودفاین خالی گردید

سال سوم ارباب احتیاج را با امرا وارکان دولت تقسیم نمود

در اخرها که عسرت بکمال رسید خان بقصد استمداد همت از معابر واکابر

سوار شده بود در اثنای راه رتنه جک مجذوبی را که بخوارق

عادات شهرت داشت دریافت ازروی نیاز پرسید که این بلا تا کی

خواهد بود فرمود تا زمانی که حیات تو باقیست علیخان از استماع

این کلام بملالت تمام بخانه مراجعت نمود این حرف در اول بهار

ارزبان

از زبان مجذوب شنیده بود چون فصل ربیع آمد قحط رو بتخفیف
آورد ازانجا که خان درین سه سال بکار دیگر نپرداخته بود خواهش
گوی باختن کرد در اثنای گوی زدن روده اش پاره شد
بخانه برگشت و بر سر ولد امجد حقیقی یوسف خان تاج سلطنت گذاشت
و چشم حرص و آز را بخاک انباشت در سال نهصد و هشتاد و هفت

a.H. 987

یوسف خان ابن علیخان نامزد تاجداری و صاحب کلاهی
گردید چون خبر وفات سلطان علیخان با ابدال خان برادرش رسید
متابعانش گفتند وقت آنست که سوار شده بر سر یوسف خان
که هنوز چندان جمعیتی ندارد رفته خاطر ازو جمع نموده زمام
بست و گشاد امور بکف اقتدار و اختیار خود آورد ابدال خان
گفت اگرچه ابدال خدا نیست اما جان من و جان علیخان یکیست اول
من در گور جا خواهم گزید بعد ازان علیخان مقام تربیت را بنور طلعت

منور خواهد کرد مقارن اینحال یوسف خان ولد سلطان حسین خان
و محمد خان ولد حبیب خان که نسبت مصاهرت با ابدال خان داشت
آمده گفتند تدبیر کار حبیب ابدال خان فرمود شما بخدمت سلطان
یوسف خان بروید و دعاء ما برسانند که ما هم آمدیم ابدال خان
میخواست که بخدمت برادرزاده رفته تجهیز و تکفین برادر بپردازد
حبیب خان پسرش و غنیغه خاتون زنش مانع آمالی که تا منافقی در
میان باشد نمیتوان رفتن مبادرت نمود چه از سلطان یوسف خان
مطمئن خاطر نیستیم ازین راه ابدال خان متوهم شده در خانه متوقف
گردید بعد از وقوع پیغامهای طرفین یوسف خان بصلاح و صوابدید
دولتخواهان عذر عالیقدر در پی تجهیز و تکفین گذاشته بقصد دفع
ابدال خان بحرکت آمد ابدال خان نیز با تبعه خود سوار شده در محله
نوته تلاقی فریقین اتفاق افتاد مبارزان طرفین در کشتن و کوشش

آمده داد مردی و مردانگی دادند در اثنای کر و فر تفنگی
بپهلوی ابدال خان رسید در حین ضرب تفنگ سید مبارکخان
با جمع پسران تهمتن نشان و فوج دو سه هزار سوار آزموده بیکار
از پس ابدال خان درآمد بهنگ لحظه دغا ابدالخان با وجود
زخم کاری بران فوج دریا موج حمله آور گردیده مانند شیری که
در رمه درآید بهمه را متلاشی ساخت سید مبارکخان از رسیدن
زخم کاری ابدال خان مطلع گردیده بابک بر مرکب زده بزخم سنان
جان ستان ابدالخان را از خانه زین در ربوده بر خاک هلاک انداخت
نعش شهادت پناه قاضی موسی او را از جنگ گاه برده شسته مدفون ساخت
همچنان شد که گفته بود بیش از علیخان تربت در آمد یوسف خان
بفیروزی و ظفر کامیاب گشته روز دیگر بدرو الاکهر ا انجا گسترد
و بساط مملکت رانی گسترد و همدران روز سکه و خطبه بنام او

رونق پذیرفت چون ابدال خان مقتول گردید یوسفخان سالک
مسالک عجب و غرور گردید واحدی را بخاطر نیاورد و بتبلیغ قلوب
همه را ضرورست خاصه سلاطین را برنداخت ازینجهة دلها متنفر گردیده
ما از دایرهٔ اطاعت و انقیاد او بیرون نهادند لوهر خان
و علی خان و نوروز چک و علی ملک ولد فتح چک و شمس چک
کوپه واره با یکدیگر پیمان را ایمان موکد ساخته مقرر کردند که سید
مبارکخان را بخود یکدل و یکجهت سازیم و اگر عدول نماید بسر انجام
کارش پردازیم و تاج از سر یوسف خان برگیریم اگرچه سید مبارکخان
را بنابر حقوق ارای ولی نعم سلطان علیخان پدر یوسف خان پیش نهاد
خاطر شود که از بیعت یوسفخان برآید چون غلبه از طرف معاندان
او دید بناچار سر رضا جنبانید همان ساعت سوار شده خبر های
شهر را بریده در میدان عیدگاه منتظر تردد و پیکار استادند

یوسفخان بطلاق پای

یوسف خان برخلاف رای ملک محمد ناجی که جنگ در خبر توقف
باید افکند چه اگر لشکر از متعارضان جدا شده باینجانب رو خواهند
آورد محمد خان ولد حبیب خان با فوجی از مبارزان در میدان
ذالدگر بر سر سید مبارکخان و لوهر خان فرستاد سید مبارکخان
چون دید که فوج یوسف خان از آب بهت عبور می نماید عطف
عنان کرده رو بفرار گذاشت همین که دانست که برجی گذشتند
وزمره در کار گذشتن که جلو بر تاخت و اکثری را از پا انداخت
شکست بر محمد خان افتاد و درین جنگ سیصد کس از جانبین کشته
شدند یوسف خان صلاح در توقف ندیده تاج و چتر را
بخانه سید مبارکخان فرستاد و خود متوجه سمت هند گردید ایدیه
ایام سلطنتش چهل روز بود در سال نهصد و هشتاد و هشت

لوهر خان تاج سلطنت بر سر گذاشت مدت چهار ماه و

پانزده روز حکومت او امداد داشت چون سید مبارک خان
سالک مسالک سلوک ناملایم گردید امرای کشمیر از گرد دشمنان گردیده
عهدنامه به یوسف خان که در تهته میگذرانید بقلم آورده استدعای
نهضت بجانب کشمیر نمودند یوسف خان مستبشر گشته بی توقف و درنگ
عنان عزیمت بصوب کشمیر معطوف داشت چون مدلوه سر رسید سید
مبارکخان بمدافعه او شتافت امرا به قول کرده بخدمت
یوسف خان رفتند و در اندفاع کمر همت بر بستند چون یوسف خان
دانست که صورت نوع دیگر است مصلحت در محاربه ندیده بصوب
کهل بحی زنده متوجه گردید سید مبارکخان قرین فتح و فیروزی
معاودت نمود حکم بقید علی چک و نوروز چک کرد از مشاهده
اینحال طایفه چکان روگردان شده لوهر خان بنی عم سلطان
یوسف خان را بسلطنت برداشته جسرهای دریا را خراب ساخته

در دو الدر

در ذالدکر مستعد تردد و بیکار ایستادند سید مبارک خان صرفه
در جنگ ندیده تاج و چتر را بدست بابا خلیل نزد لوهر خان
فرستاد در سال نهصد و هشتاد و هشت سید خان
تاج شاهی بر سر گذاشت نوعی بعدالت و دادرسی پرداخت
که نام نوشیروان از صفحهٔ روزگار محو گردید با بسیاری نیت
خیر طویت او گشت دهاقین جهان مزروع مراد شده که در
هیچ عصری از اعصار نشان ندادند ارزانی غله باینجا رسید که
یک خروار شالی که عبارت از دو مس و شانزده حامنت بیک
فلوس مس که بیست و یک ماشه است مبیع و شرا میشد مدت سلطنت
او یکسال بود چون جلوس لوهر خان بر تخت سلطنت مسموع
یوسف خان گردید روی نیاز بآستان خواقین سجده گاه
جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی نور الله مرقده آورد

چون بشرف استیلام عتبهٔ آسمان رتبه فایز گردید عاطفت بادشاهی

شامل حال او گشت و یکسال ورا رود دی معلی مورد انظار مراحم

بود هرچند بزبان ضراعت و افتقار استمداد کومک نمود بمقتضای

الطاف بی اکناف حواله بوقت دیگر فرمودند یوسف خان

در رخصت اضطراب نموده بی نیل مراد بلاهور رسید محمد بت وزیر

قریب هزار کس نوکر نموده به بهلولپور استقبال کرد چون یوسف خان

بغایت پریشان بود در لاهور از تجار و سوداگر مبلغی استقراض

کرده هشتصد سوار نگهداشت تا رسیدن بهلولپور سه صد نفر دیگر

از مردم کشمیر باو پیوسته مجموع سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم

آورده عنان عزیمت بصوب کشمیر معطوف داشت لوهر خان

بمجرد استماع آوازه یوسف خان قریب سه هزار سوار بسر کردگی

یوسف وار تعیین نمود در کوشهره تلاقی فریقین اتفاق افتاد

یوسف وار مقاومت

یوسف دار مقاومت از چه طاقت برون دیده راه
فرار نمود یوسف خان بنصرت کامیاب گشته به راجور رسید بهادر سنگه
زمیندار راجور سر در اعداد موکبش آمد یوسف دار او را
بنوازش مخصوص داشته سراول لشکر ساخت و سایه وصول
به تهنه افکند در آن منزل شنید که لوهر خان نیز بعزم نزد
بیکار بهیره پور رسید در خلال آن احوال حسن ملک ولد
محمد ملک تاجی و داود چک از لوهر خان جدا شده بملازمت
یوسف دار فایز گردیدند جمعی قلیل در تهنه رو بروی
لوهر خان گذاشته از راه پنوح بطریق ایلغار خود را
بباره موله رسانیده تا وصول بدان مکان نوعی
احتیاط بکار بردند که لوهر خان خبردار شد یوسف خان
بسو مور آمده جسر را برهم زد و متصرف کامراج گردید لوهر خان

چون از در آمدن یوسف خان لکامراج اطلاع حاصل نمود جناح
استعجال بقصد استیصال یوسف خان با قریب دوازده هزار سوار و
وبیست و پنجهزار پیاده بسوسور امده و نفاس جمع نموده از آب عبور
نمود یوسف خان از استماع این خبر متوهم گردیده بصلاح و صوابدید
دولتخواهان مقرر چنین شد که برابر بقربه ولعیبه که آن پایاب دارد
گذشته متصرف شهر که حالیست باید شد و بر سریر فرماندهی متمکن
گردید تا از شیوع اینخبر سلک جمعیت لوهرخان خواهد پاشید بنابر
این اندیشه صایب و فکر ثاقب تکیه بر عون ادقبالی سلطانه کرده
اخر شب باشارت آلتش ازان معبر با تمام لشکر گذشت چون
در سوسور لمعان آن آلتش درخشان هری لوهرخان شد اورا
در گذشتن یوسف خان از آب هیچ شک نماند ابدال بت که
هراول لوهرخان وارسحاعان نامی بود در سر گرفتن یوسف خان

مبارک نمود

مسارعت نمود ملک حسن روبروی او شده نهال عمرش از
بیخ وبن برکند و یوسف خان قرین نصرت و دولت متصل بقریه برتهیه
رسید وضیع و شریف و صغیر و کبیر و برنا و پیر متوطن بلده باستقبال
شتافته زبان به تهنیت و مبارکباد برکشادند و غلغله ثنا و دعا
باسمان رسانیدند یوسف خان هرکدام را بقدر رتبه و پایه
بنوازش و التفات و تفقد حالات ممتاز گردانید در سال نهصد و
هشتاد و نه بدبدبه تمام داخل شهر شده بار دوم اورنگ
حکومت بجلوس خود بیاراست و سکه و خطبه را بنام خود
آرایش داد چون متفحص احوال لوهر خان بود بتحقیق بوضوح
پیوست که در خانه شریعت پناه قاضی موسی پنهان است چون
در خدمت شریعت پناه مذکور از فرط فضل و کمال و صلاح
و تقوی که داشت ادب تمام ورزید خواجه ملک ناظر را بخانه

قاضی فرستاد ناظر مذکور او را از آنجا آورده یوسف خان
فرمود که میل بچشمش کشیدند یوسف خان بر جرایم تمام ارباب
عدوان رقم عفو کشید اما حیدر چک و شمس چک کوبه واره
از کمال خوف و هراس سیاست یوسف خان بصوب دارو گریختند
یوسف خان فوجی انبوه بسرکردگی لوهر خان قورچی بر سر ایشان
تعیین نمود چون آوازه آمدن فوج مسموع حیدر چک و شمس چک
گردید شمس چک کوبه واره بسمت کهلی رهگرای وادی آوارگی
گردید و در قلعه قیروزه که میان کهلی و تهنک واقع است
متحصن شد از غدری که شمس چک نسبت اهل قلعه بخاطر آورده
مطلع شده بلوهر چک قورچی نوشتند که خود را زود برسانند
که شمس چک را دست و گردن بسته بسپارند لوهر چک مذکور در
رفتن مسارعت نموده شمس چک را بدست آورده بخدمت یوسف خان

رسانیده

رسانیده مثل اما حیدر چک بجانب تبت گریخت چون جای
بودن در تبت ندید بهند رفت و لعون و دستگیری راجه
مانسنگه صوبدار دار السلطنة لاهور منصب جلیل القدر پادشاه
حیم جاه عرش آشیان فایز گردید چون یوسف خان گلزار مملکت را
از خس و خار طغیان اهل عدوان لعو و پاک ساخته به بسط
معدلت و احسان پرداخت دست نوال بذل نقود و اموال
برکشود در هدم بنیان اکبر بدعتها که از سلاطین سابق مستمر بود
سعی بلیغ بکار برد با وجود وقوع اینهمه احسان از بسکه مشغوف
صحبت ارباب ترنم بود که اکثر در محل بسر می برد از احوال لشکر
و سپاه غافل ماند ازین غفلت و بی پروای و ناز پروری و
سرخوشی بمحض قوت طالع و بهروری کشمریان اگرچه دران وقت
بسحر الکلا بنابر عدم وقوف بر رعیت پروری و معدلت گستری

فیض بخشی و قدردانی سلاطین سپهر تمکین این سلسلهٔ علیه
ساختن آن ناحیت را رشک بهشت برین بر اینها تلخ می نمود
چنین ملک صعب گذار مفت از دست داد بالجمله چون
پرتو این خبر بر پیشگاه باطن حقیقت مواطن خاقان گیتی ستان
جلال الدین محمد اکبر پادشاه تافت میرزا طاهر و صالح عاقل را
با مثال واجب الامتثال نزد یوسف خان فرستادند مضمون
فرمان آنکه چون از جبین او فروغ صدق ارادت و اخلاص
میان بود بنوازش و التفات پادشاهی ممتاز گردیده از آن بار
که مرجعیت کشمیر نموده احوال ملک با بستادگان پایهٔ سریر
خلافت مصیر معروض نداشته الحال که از مسارعان خاطر جمع
گرفته باید که بمجرد ورود فرمان قضا جریان بی توقف و درنگ
در نورد رنگ شرف تقبیل آستان خواقین سجده گاه سعادت اندوز

زمن گردد

نشیمن گردد چون یوسف خان بر مضمون فرمان واجب

الاذعان اطلاع یافت دانست که ارادهٔ تسخیر کشمیر

از خاطر اقدس سر بر زده اعیان صاحب تدبیر را طلبیده

بتدبیر کار مشغول گردیده همه متفق الکلمه گفتند پرداخت جنود بهبود

دولت نیست هر چند درینباب مبالغه کردند فایده مترتب نگشت

یوسف خان تن بشکستی سزاوار سرانجام داده پسر کهتر خود

میرزا حیدر را مصحوب ایلچیان عظمت نشان بدرگاه پادشاه

زمان فرستاد چون میرزا حیدر بشرف آستان بوس کریاس

گردون قیاس فایز گردید حکم جهان مطاع بشرف نفاد

پذیرفت که اگر یوسف خان خود را بشرف استیلام رکاب

دولت نرساند عرصهٔ مملکت کشمیر را پامال سم خیول

وقبول مواکب کواکب عدد داند میرزا حیدر را العبد القضای

مدت یکسال رخصت انصراف ارزانی داشتند یوسف خان
از استماع این خبر وحشت اثر مغلوب لشکر خوف و هراس گردیده
صد چندان دیگر بر شکستن سابق افزوده مصحوب اکثر اولاد خود
یعقوب خان که ولیعهدش بود بدرگاه جهان پناه فرستاد
یعقوب خان با قریب دو سال در جناب خلافت واقع در بر فتح نو
ناصیه افروز سجدات بود در حینی که یعقوبخان کسب این شرف
در جناب خاقان آفاق می نمود اتفاقاً راجه بنیله کنیت تدبیر
بمعاضدت و مظاهر پنجاه هزار سوار راه صعوب و بر اراده بالقصد بحیر
فیل مغرور گشته دم نخوت و استبداد زده سالک مسالک
طغیان و عصیان گردید چون این خبر بمسامع جاه و جلال رسیده
که تنبیه و گوشمال آن نکوهیده اعمال افواج قاهره معین گردید
در هنگام تعین جلود مسعود یعقوبخان در پیشگاه اقبال در سلک

انتظام کار پذیر

استادگان پایهٔ سریر خلافت مصیر مسلک بود قدم
بر جادهٔ جسارت نموده معروض داشت که بجهة دستگیر کردن
مقهور مذکور اینهمه لشکر در کار نیست اگر حکم اقدس برآید هر در ماند بنده
جان نثار رفته او را بدرگاه والا حاضر سازند چون یعقوبخان
در معارک دیگر هم مصدر ترددات نمایان گشته بود حضرت
خاقان گیتی ستان سر رضا جنبانیده مدام مهم بآن مرد فرمودند
یعقوبخان روانهٔ آن سمت شده چون بدانجا رسید تغیر لباس داده
بلشکر او در آمد صبحی که راجه بیله کیت مقهور بغسل رفته و غیر از
چند برهمن و خواجه سرا همراه نداشت یعقوبخان او را گرفتار ساخت
و بخدمت پادشاه آفاق رسانید بعد ازین پادشاه دوران
یعقوبخان را بجنون منسوب داشته میفرمودند که دماغش مختل است
در خلال آن احوال حکیم علی را نزد یوسف خان فرستادند

که او را بشرف آستان فلک نشان مشرف کرداند چون رایات
عالیات بصوب لاهور به اهتزاز می آمد وصول سحی جهان کشا مدان
بلده یوسف خان را حاضر سازد اگر در آمدن تعلل ورزد مورد سخط
وغضب پادشاهی که نمونه قهر الهی است خواهد گردید چون یعقوب خان
بلا واسطه از زبان وحی ترجمان شنیده بود بخدمت یوسف خان
کماهو حقه معروض داشت یوسف خان مستشعر گردیده قرار داد که بسجده
بارگاه عالم پناه سعادت اندوز دارین گردد با ارکان دولت
و اعیان مملکت از جهه آنکه شکست نزول لشکر اتراک که در سال
هفتصد و بیست و چهار واقع شد چه خرابیها رو داده و هنوز
مملکت بحالت عمارت نمی آمد اگر بار دیگر ملک بحیطه تصرف بیگانه
در آمد تا قیامت روی آرام در خواب هم دیده نخواهد شد اصلا برین فتن
یوسف خان بدرگاه خاقان جهان راضی نگردیدند چون حکیم علی

عنان عزیمت

عنان عزیمت بصوب کشمیر معطوف داشت بهور به تهنه رسیده
بود که نوای آسمان فرسا سایه وصول بلاهور افکند از انجا حرکت
آمده موضع خواص پور را منزل دولت و اقبال ساختند یعقوبخان
محافظانرا غافل یافته و فرصت غنیمت دانسته راه گریز بجانب
کشمیر گشاد از برق و باد سرعت سیر استعاره نموده در تهنه
بحکیم علی بازخورد حکیم علی متوهم گردید اما یعقوبخان متعرض احوالش
نشد و همچنان در رفتن مسارعت بکار برده بملازمت یوسفخان
فایز گردید یوسفخان از یعقوبخان بغایت آزرده گشت که
خرابی ملک تحصیل رخصت در آمدن مبادرت نمودی قصد داشت
که ویرا محبوس سازد اما امرا نگذاشتند چون حکیم علی بخانپور رسید
یوسفخان استقبال کرد حکیم را در خانپور دیده و همراه خود
بشهر آورد فراخور رتبه و پایه او سکنی مقرر نمود و اکثر بدیدن حکیم

میرفت هرچند مکنون ضمیر و اراده خاطر یوسف خان ادراک
تقبیل آستان جاه و جلال بود چون هیچ یک از سبعه بمرافقت راضی نگشت
ناچار از احراز این سعادت متقاعد گردید حکیم علی ایلچی را در باب رفتن
بجناب خاقان ممالک ستان کیفیت معروض داشت بعد وقوف
بر حقیقت احوال فوج پنجاه هزار سوار بسرکردگی راجه بهگوانداس [illegible]
باره موله به تسخیر کشمیر فرستادند و بذات مقدس در اتک بنارس اقامت
گزیدند چون تعین اینچنین فوج مسموع یوسف خان گردید بغایت متوهم گشت
و حکیم علی را رخصت انصراف ارزانی داشت بنابر صلاح و صوابدید
امرا ناکراه آماده نبرد و پیکار گشته با دوازده هزار و سی هزار
پیاده بحرکت آمده هراول برانغار و طرح جرانغار و قول و چنداول ترتیب
داد حسن ملک ولد محمد ملک تاجی و علم شیرخان ماگری بهراولی مقرر نمود
شمس الدین ولد دولت چک در میمنه بنصب بود میر ابو المعالی ولد

سید مبارکخان و حسن خان

سید مبارک خان و حسن خان ولد ابراهیم چک را در یسر قرار داد

و یعقوب خان را در جناح تعیین نمود و لوهر جورجی بابا طالب صفاهانی

و حسن بت برادر محمد بت و زمینداران کهکو و کبی در ظل رایات

قلب روانه می شدند باین ترتیب بکوه کواره مست رسیده

از انجا روان شده خود را به پلیه رسانیدند در پای کوتل کواره مست

با لشکر پادشاهی محاربه بوقوع انجامید بهادران طرفین

بازوی جلادت و اقتدار کشوده کوششهای مردانه نمودند و

چند نوبت از جانبین غلبه کرده یکدیگر را براندند و در اثنای

زد و خورد بارندگی عظیم واقع شد و جسر بسته دانک بطغیان

آب برهم خورد و راه رسد مسدود گشت لشکر پادشاهی چه

از راه سرما و چه از انقطاع قحط عرصه تلف گردید راجه بهکوان داس

برهنمای اندیشه یافت نامه بیوسف خان نوشت مضمونش انکه گرفتم

که این مرتبه لشکر پادشاهی منهزم گشت اما هزار بار زیاده برین

بار دیگر تعیین خواهد شد فکر بر اصل باید کرد چون مکنون خاطرش

جبهه افروزی سجده آستان جاه جلالی بود وصول رقعه بار یابانه سمند

عزیمت او گردیده همان شب از منزل لولاس تنها بیرون رفته

در سال نهصد و نود و چهار بلشکر پادشاهی ملحق شد روز دیگر

هراول لشکر شده روانه شد و یکبار امرای کشمیر آورد چون

امرای کشمیر برین حال مطلع گردیدند یعقوب خان را سلطنت برداشته

کمر کین بر میان همت استوار بستند بابا طالب اصفهانی و محمد قاسم

کاشغری را مقدمة الجیش کرده هر دو سردار تا نصف النهار جدال

کشش و کوشش نمودند که قریب دو سه هزار تن تا دو پهر روز

از لشکر پادشاهی کشته و تکه گشته که محمد از جنود پادشاهی

قدم پیش گذارد این مجادله و محاربه تا مدت یکماه امتداد

یافت در آن وقت

یافت در آنوقت که ایام بهار بود ابر و باریدگی متواتر شد
و برف بسیار بارید زمین از بسکه نرم و سست بود و آب تا سینه
فرو میرفتند و سرمای عظیم بهم رسید لشکر پادشاهی از فرط سرما
شکم فیل و اسپ را بریده در میان آن پناه می بردند نهایت
برنج کم نمیشد باوجود وقوع شدت سرما عسرت بمرتبه بود
که سیر غله بیک اشرفی بدست نمی آمد راجه بهگوانداس چاره کار
در مقتضای وقت منحصر در مراجعت دیده و با یعقوبخان بسبب وجه
مبارکخان ککه که یکی از امرازادی شان بود صلح کوته کرده طبل
ارتحال فرو کوفت و چون بنواحی پکلی رسید یوسف خان را بند
کرده در اتک بدرگاه خاقان عالم پناه رسانید در انجا
حواله رامداس کچواهه شد بلاهور رسیده حواله راجه تودرمل
فرمودند بعد انقضای مدت دو سال راجه مانسنگه از دار الملک

کابل آمده ناصیه افروز سجده سعادت گردید التماس استخلاص توشقی تومن

نموده باستدعاء او بمنصب یالصدی مفتخر و مباهی گردیده همراه رایات جهان

پذیر بور داخل کومکیان بنگاله شد چون عشرتش بعسرت مبدل گشت

دماغش اختلال پذیرفته از صدمت سیلاب جنون اساس عمرش

برهم خورد در سال نهصد و نود و چهار یعقوب خان چک را پدید آمد به

بسیار بشهر معاودت نموده بر اورنگ سلطنت متمکن گردید خطبه و

سکه را بنام خود زینت داد و ایام سلطنتش مدت یکسال و

یکماه اتفاق افتاد و در زمان استیلای خود هیچ کاری نکرده

که فایده ازان مترتب میشد اول جهان پادشاه عالم پناه موید را

بر خود بقهر اورد با وجود ارتکاب چنین جسارتی طریق حزم و احتیاط

از دست داده باستبداد درهای جبال اشتغال بورزید و

محافظان و حارسان درها را رعایتی نکرد و دم دست خورد و اعتاق

درازنموده و

دراز نموده از مسلک انصاف منحرف گردید و اهالی و موالی
خطه را خسته خاطر ساخت و سیوم بتعصب مذهب که شیوه مستقبح
پرداخت و چهارم اعیان و اکابر و امرا را از مایهٔ اعتبار انداخت
پنجم به اعتلای شان و تربیت سفها و بیخردان مشغول شد اینهمه اسباب
ابراع مملکت گردید بالجمله یعقوبخان ملا عیسی را بخطاب نیراخانی
بدنام ازل و ابد ساخته او را بخدمت شریعت و فضیلت پناه
قاضی موسی فرستاده تشدد تمام گفت که در بانگ نماز نام
مرتضی علی هم داخل باشد هر چند شریعت پناه مذکور التماس
نمود که سلاطین را با مذهب چکار است فایده مترتب نشد مقارن
این احوال یعقوبخان بسر چشمه سار متوجه شد هر چند امرا گفتند
از بحث مذهب بگذر و قبول نکرد مخلصان طلبید قاضی از قبیل
شمس الدین حکیم و علم شرماکری و علی دارد حسن ملک طبل محافظت

نواخته عنان عزیمت بجانب کوهستان هندوستان معطوف
داشتند چون ایام برسکال بود نهضت ان سمت موافق رای
انها ننمایده از هیره پور قرار برین دادند که پیش از رسیدن
یعقوبخان شهر را بحیطه تصرف درارند یعقوبخان چون بر معاودت
امرای مذبور مطلع کردیده متوهم شد محمد بیت را که در قید بس بود
آورده صلاح کار پرسید محمد بیت بمقتضای المستشار موتمن کفت
که پیش از رسانیدن امرای خود را بشهر باید رسانید والا بدست
آمدن ملک از محالات است یعقوبخان در آمدن مسارعت
نموده پیش از رسیدن امرای مذبور داخل شهر شد الحاصل تا هفت روز
میان امرا و یعقوبخان جنک نبرد تفنک واقع شد روز هشتم
بابا خلیل و شیخ حسن ولد شمس الدین عراقی که مرشد یعقوبخان
بود در میان آمده بدینکونه صلح کردند که حدود کامراج

الطرف اب سوپور متعلق

بطرف آب سوپور متعلق بامرا رندلور باشد امرا بمقتضای
وقت راضی شده روانه آنصوب گردیدند چون از زیارت بیت
گذشتند قصد کردند که اساس وجود فداموو شیخ حسن و
باباخلیل را که بانی اینهمه شور و شر بودند بارسیدن کمک امراج
بمرافقت امرا بوده‌اند منهدم سازند اما حسن ملک ولد محمد تاجی
حمایت کرده و مردم خود همراه داده هر دو را بشهر فرستاد
امرا سوپور رسیده و خبرها را بر هم زده از طرف کامراج گذشتند
چون شیخ حسن و باباخلیل بخدمت یعقوبخان رسیدند و کیفیت واقعه
بیان کردند یعقوبخان بتعصب رفته همان دم طبل جنگ کوفته
متوجه سوپور شد و در سعاس از آب گذشت امرا مقابله از حد طاقت
بیرون دیده از راه کوهپامه بصوب شهر شتافتند محمد بت
بار دیگر به یعقوب خان مذکور کرد که در تصرف هر که شهر در آید

فیروزی از جانب اوست یعقوبخان مذکور در قطع راه
مسارعت نمود چون از طرف کوهها مسافت بعیده بود
ملک شمس الدین چک نتوانست رسید حیران کار خود گشته
در محله حدی بل نجانه شیخ ابراهیم پنهان شد روز دیگر اورا
دست بسته پیش خان آوردند یعقوبخان اورا مقید داشت
و زمره دیگر را نیز دستگیر کرده آوردند و گروهی نجدمت
بادشاه آفاق هندوستان رفتند و در دیار معلی متعهد شدند
که کشمیر را بتصرف اولیاء دولت دهند یعقوبخان بعد فراغ
خاطر از گوشمال متعارضان محمد بیت را محبوس داشته باز همان
مذکورات سابق شریعت پناه قاضی موسی بمیان آورد بعد از
قیل و قال بسیار حضرت قاضی بدرجه شهادت فایز گردید
در جوار شهداء کربلاء معلی مکان گزید آنقدر صاعقه و رعد

باهم رسید که

بهم رسید که از حیز احصا بیرون بود از مهابت آن اکثر زنان وضع
حمل نمودند و در حال از تن قالب تهی ساختند در خانهٔ یعقوبخان
از حادثهٔ برق منکوحهٔ علی دار که وزیر او بود با پنج تن دیگر خاکستر گشتند

ذکر آمدن قاسم خان میر بحر با قریب سی هزار سوار از پیشگاه
بادشاه جهانمدار

چون قاسم خان به رفیقی حیدر چک ولد یوسف چک
و شیخ یعقوب ولد شیخ حسن گنائی به کنبه بل رسید یعقوبخان خبردار شد
بمجرد اطلاع با سی هزار سوار و پیاده ده هزار بندوقچی عازم
نبرد و پیکار گشته بسرعت خود را بهیره پور رسانیده چون مردم
کشمیر از وضع ناهموار نکوهیده کردار یعقوبخان مطلق راضی نبودند
چنانکه ایمائی بدان کرده شد همه ارکان دولت روگردان شده
به لشکر بادشاهی ملحق گشتند یعقوبخان از مشاهدهٔ این حال حیران کار
خود گشته با معدودی بجانب کشتوار راه فرار بر گشاد اما قاسم خان

در سرم کله بود با متابعان خود و حسن خان چک که از بنی اعمام
یعقوبخان بود و یعقوبخان او را بهر اولی تعیین کرده راه هستی وی را
مسدود ساخته جنگ قوی بوقوع انجامید و قاسم نایک کشته شد
پسرش طغرخان نایک با وجود کشته شدن پدر دست از نبرد
پیکار بر نداشته بمعاضدت محمدخان چک ولد حمزه چک کار بر لشکر
پادشاهی تنگ ساخت هر دو کس کشش و کوشش بی نهایت بتقدیم
رسانیده بقتل رسیدند دران هنگام که یعقوبخان بهر کرای وادی
فرار گردید طغرخان چک ولد شمس الدین چک فرصت یافته
خانقاه شیخ شمس الدین عراقی را از روی تعصب مذهب آتش افکنده
و حجر گاشتر از ان نشان نگذاشت بالجمله قاسم خان بفتح و فیروزی
کامیاب گردید در سال نهصد و نود و پنج لمعت مختار انجم
شبستان فلک شیخ داخل شهر شد مردم کشمیر تا پنج شش روز که

حیدر چک مطلق العنان

حیدر چک مطلق العنان بود نزد او جمع می آمدند قاسم خان متوهم شده
فساد او الیق و انسب دانست **تتمه احوال یعقوبخان** چون یعقوبخان از هیره پور
گریخته بکشتوار رسید بهادر سنگه راجه کشتوار که یعقوبخان نسبت مصاهرت با او داشت
چندان سرزنش او کرد که متوقف رخصت او نشده از میان دریای قهار
کشتوار بپایاب گذشته بکشمیر معاودت نمود و بهیچ خلل در ملک کشمیر انداخت
که لشکر پادشاهی را مجال جنبیدن نماند یعقوبخان باتفاق یوسف خان
ولد حسن خان و ابراهیم چک ولد ابدال خان چک ملک حسن ابن محمد ملک تاجی
شبخون آورده طرفی که لشکر پادشاهی می بود آتش بجاهای لشکریان افکند
و متعلقانش دست بقتل و غارت گشادند و از کشته پشتها ساختند یعقوبخان
بخیال آنکه از لشکر پادشاهی نفر زنده نماند حکم بقتل طایفه که از هیره پور
فرار نموده بموکب قاسم خان میر بحر پیوسته بودند کرد آن طایفه از
استماع این حکم از میان فوج رو بفرار آوردند از نیجه شکست بر یعقوبخان

افتاد محافظان سرانجام کار حیدر چک که در قید قاسم خان بود پرداختند

بعد از وقوع هزیمت یعقوبخان لشکر پادشاهی جرات را بکار فرموده جماعت

لکران بسر کردگی شیخ دولت بختیار بر سر شمس الدین چک متوجه شده او را

منهزم ساختند چون فصل شتا و اوان سورت سرما رسیده بود یعقوبخان در برکنه

اولر بای کیل وکه ورن قشلاق کرد و شمس چک در قصبه سوپور ایام برودت

گذرانید چون زمستان بپایان رسید یعقوبخان بر قله کوتل وکه ورن خیمه زن گشت

و شمس چک نیز از محل قشلاق بحرکت آمده در چیره او در پای ثبات محکم نمود

قاسم خان میر بحر سید رنگی علم شیر خان ماکری و میرزا راجه علیخان و سید عبداله خان

و کوجر خان و میرزا علی اکبر شاهی و جلال مسعود را با هشت هزار سوار نصرت

شعار بر سر یعقوبخان تعیین نمود دلاوران سپاه تیغ انتقام بدست جلادت کشیده

روی قهر بدان صوب نهادند جنگی واقع شد که نه دست زبان بدامن تقریر آن رسد

و نه زبان خامه را التحریر شمه آن دست دهد نزدیک بود که یعقوبخان دستگیر شود

چون روزی چند در اجل او تاخیر رفته بود قضا را در عین گیر و دار
لمعان تیغ آتش بار و گلوله تگرگ بیشمار از کمان گروهه آسمان باریدن گرفت
لشکر پادشاهی راه معاودت فراموش کرده اکثری دران معرکه
از زخم تیغ و سنان مبارزان یعقوبخان برون نبردند از جمله سرداران میرزای
شربت شهادت چشیدند و بعضی قتیل و بعضی دستگیر شدند و بقیه السیف
مجروح و خسته از دام بلا جسته خود را نزد قاسم خان رسانیدند
وقوع اینحال چابک آن سمند تهور یعقوبخان شده از آنجا بجنبش آمده
پای تخت سلیمان خیمه اقامت سلطنت ساخت و شمس چک از جیره اودر
حرکت کرده در قلعه نالچک در آمد در حیطه تصرف قاسم خان محلی غیر از
نفس شهر نماند قاسم خان بصوابدید و رای صائب مناسب چنان دید
که دو فوج مرتب داشته برابر یعقوبخان تاخت آرد یکفوج از سمت پاندرتهن
مقرر کرد و فوج دوم از طرف آونتکجی تعین نموده سوار شده و آتش

قتال تا اشتعال آمد و مبارزان طرفین و دلیران آن آتش سوخته میدید
اکثر بهادران نامی از جانبین بقتل میرسیدند این کشش و کوشش از اول روز
تا پیشین امتداد یافت نزدیک بود که چشم زخمی عظیم بلشکر پادشاهی رسد
درین حالت تیری از شست تقدیر بچشم یورنک خان که سالار
لشکر یعقوبخان بود رسید و کمان حیاتش زه لقا بگسیخت و
سلک جمعیت یعقوبخان از هم ریخت قاسم خان قرین فتح و ظفر
بمعاودت نمود اما یعقوبخان باوجود شکستی چنین از جا
نرفت و پای ثبات در همان مکان فشرد و اینمعنی باعث تعجب
قاسمخان گردید چند روز بمقابله و مقاتله و مدافعه
خود و شمشیر کمر سعی بر میان همت نه بست اما یعقوبخان بعد از
کشته شدن یورنک خان بدین مضمون رقعه کله امری
ملتمس حلب که در قلعه ناحک متمکن بود بقلم آورد مقرر شده بود

که هرگاه

که هرگاه غنیم بر سر ما می آید شما رفته شهر را بیازید و اگر بجانب
شما متوجه شود ما شهر را بحیطهٔ تصرف خواهیم آورد خلاف
قرارداد چرا العجل می آمد اگر درین مصلحت چنین است که ملک از
دست رود دیگر اینهمه خون جگر خوردن عیبست آشمس چک
بعد اطلاع بر مضمون رقعهٔ حسن ملک و لد محمد ملک تاجی را
بعذر خواهی یعقوبخان فرستاد قرار دادند که در هاتحک
متفق شده کمر جد و جهد در میان همت بندند یعقوبخان
و شمس چک در هاتحک با هم جمع آمدند چون اینمعنی معلوم
قاسم خان شد عنان مبارزت بدان صوب تافت بر سر
لشکر کوتوال جنگ ادی بک و لشکر بهن الچی سین و بهادر شد
و دلاوران بهرام اهتمام لشکر پادشاهی میمنه و میسره و قلب و
جناح آراسته و فیل را پیش انداختند بر پل هاتحک زور آوردند

از جانب یعقوب خان وشمس چک وحسن ملک چادوره
دران معرکه بکارزار اشتغال داشت دلاوران لشکر
پادشاهی اورا امرگرو از درمیان گرفتند یعقوبخان
وشمس چک چون اینحال مشاهده کردند شمس چک پسران
سید مبارک خان تکومک فرستادند نام بردها نا لمعان
تیغ درخشان نیاورده از معرکه دو پر تافتند فیل کوه پیکر
حسن ملک را زیر کرده تا بدروازه پس برده بود درینوقت
حسن ملک بخانه کمان پناه برده بیک چوبه تیر فیل را
گریزان ساخت باعث هزیمت فوج قاسم خان شد
دران معرکه از لشکر قاسم خان قریب بهزار و پانصد
کس مجروح وقتیل گردیدند دیگر تا مدت یکماه از جیش پادشاهی
احدی از منزل ومکان خود حرکت نمیکرد و دلاوران کشمیر

نا گذر در آمدند

بشهر در می آمدند اسب و یراق سپاهی بزور میگرفتند
چون میرزا یوسف خان رضوی رسید سلک جمعیت کشمیریان
از هم پاشید

ذکر آمدن میرزا یوسف خان بکشمیر و شرح حالات و وقایعی که در آن حین روداد بیان آن نموده شود

چون ضعف و
بی نوایی قاسم خان معروض ایستادگان پایه سریر
خلافت مصیر گردید میرزا یوسف خان رضوی را با قریب
بیست و پنجهزار سوار جوشن پوش نیزه گذار حیدر چکی
محمد بیگ و بابا خلیل کشمیری که در عتبه آسمان مرتبه
ناصیه آرای سجدات سعادت بودند بجهة تنبیه و تادیب
سرکشان کشمیر نامزد فرمودند چون این خبر وحشت اثر
بسمع یعقوب خان و شمس چک و امرای کشمیر رسید مغلوب اکثر

و هراس گشته لشکر چاره کار را افتادند مقرر کردند که لوهر چک
برادر شمس چک بمدافعه و مقابله میرزا یوسف خان برود
هر چند حسن ملک در فرستادن لوهر چک بمجادله و محاربه
میرزا یوسف خان سر باز زد و معروض داشت که مومی الیه
محبت و بابا خلیل موافقت تمام داشته و دارد و مسلم و سابق
بدانجانب نیست بنا بر طمعش بجهت الفت انها غالب خواهد بود
اولی و انسب چنان است که شمس چک برابر میرزا یوسف خان
برود و یوسف خان در تنگنای جبال ایهرام ماند یعقوب خان مقابل
قاسم خان باشد تا بر عکس آن بمنصه ظهور آید یا میرزا یوسف خان
در تنگنای جبال ایهرام ماند و قاسم خان از عدم تسرادوق
بهلاکت رسد چون قلم تقدیر برین رفته بود که ملک از دست
برود در تحت تصرف اولیای دولت ابد مدت این سلسله علیه

علیه ابد کاربند

علیه اندکارند این تدبیر صواب نگردیدند با وجود
اطلاع بر خطا چقدر خطا کردند بالجمله چون لوهر چک
بقصد مدافعه و محاربه میرزا یوسف خان روان
گردید ارزم کاه بهرام نایک را مصحوب خود کرده اینده
در موضع سوپل معسکر میرزا یوسف خان ملحق شد
میرزا یوسف خان بی وقوع جنگ و جدال و اشتغال
براق قتال از راه کتزبل وصول بهیره پور افکند چون
مسموع یعقوبخان و امرای کشمیر گردید که میرزا یوسف خان
بی وقوع ممانعت و مدافعت بهیره پور رسید از قلعه هاتحک
برخاسته رهگرای وادی آوارگی گشتند یعقوبخان
راه فرار بجانب کشتوار گشاد و گروهی در زد اباد و
مسافد جبال جرندند و زمره لعهد و پیمان محمد بت و بابا خلیل

مستوفی گشته میرزا یوسف خان را دیدند بامید مناصب
مناسب با سفارش با محبت بدیدار جهان مدار مرخص میشدند
میرزا یوسف خان نقاره انبساط نواخته بشهر نزول نمود
از جمله امرای کشمیر که بدرگاه معلی پناه برده یکی یوسف خان
ولد حسن خان و یکی ابراهیم خان برادرزاده او دست
اولین بمنصب هزار و پانصدی و دومین بمنصب هزاری
سربلندی یافتند دو پرگنه یکی لوکبهه و دوم نوهمه
میان دوابه بجاگیر ایشان مقرر شد چون غبار فتنه و آشوب
از ساحت کشمیر مرتفع شد در سال نهصد و نود و شش در ساعت
خوش و زمان دلکش بموجب عرضه داشت میرزا یوسف خان
عرصه دلپذیر کشمیر مقرب خیام عساکر نصرت مآثر گردید دگر بهجت
رایات جاه و جلال خاقان جهان جلال الدین محمد اکبر بادشاه
طاب ثراه بملکت کشمیر شرح حالات و واقعات آن گویند

از آنجا که خاطرم

از انجا که قادر قیوم مالک بر و بوم در هر وقتی از اوقات صاحب
شوکتی را شرف امتیاز بخشیده بفرمان فرمایی بر روی
می آرد زمام اختیار حکمرانی در قبضهٔ اختیار او مسارد
بهر تقدیر حسب الخواهش رب القدیر زمام حکومت
این سرزمین از دست چکان بیرون رفته تعلق متصرف
پادشاهان چغتایه گرفت و یعقوب چک چاره کار تغیر
از اهلی و استعداد بریده خود را بحضور پادشاه رسانید
کفش پای مبارکش تاج سر خود ساخته بعفو جرایم گذشته
سرافراز و ممتاز گردید پادشاه والاجاه چند روز دیگر
گذرانیده و متصدیان و کارکیان بجهت بندوبست امورات
مشخص ساخته لوای عزیمت از راه پهکلی بصوب هندوستان
برافراشت از بارهموله تا مظفرآباد که مسافت شصت کروه

راه نهایت دشوار و بغایت سخت است از مکان کاوه
و رنگ بر سنگ نقش کنده است قسم نوشته که هیچ
بادشاهی ازین راه خطرناک عبور نماید که از هفت خوان
رستم صعب تر و سخت تر است بهر حال بعد روانه شدن
اکبر بادشاه فتنه جویان کوته اندیش باندیشه فتنه انگیزی
رو بکوهستان نهاده جاده نورد منزل بغی عناد و فساد
بودند بعضی بمناصب و جاگیر سرافراز شدند قاسم خان
میر بحر مدت یکسال و چند ماه گذرانیده بعد از وی یوسف
خان رضوی مرتبه صوبه داری اختصاص یافته تا یکسال ضبط
و ربط امورات پرداخته اما از قرار سرکشی و شورش ارباب
فتنه و فساد کاری نساخت پس محمد قلی خان بایالت مقرر نموده
خود روانه حضور گردیده قاضی نور الله قاضی علی حسن بیگ

طوطارام

طومار دفتری که بنابر تحقیق مالیه و بند و بست امورات
ملک از حضور دستوری یافته بودند آنها نیز باین
عنوان بنای کار گذاشتند که جمع مالیات نقدی و
جنسی در ضبط آورده مواجب سپاه وغیره نقد از خزانه
داده شود مردم اعمال اینجا باستماع این احوال بنابر
ظهور جاگیر در فکر افتاده باتفاق جماعه لشکر یوسف خان
که در اینجا گذاشته بود میرزا یادگار عموزاده اورا با
عوای کار حکومت برداشته اکثر ملازمان صاحب اعتبار
درین اندیشه ناهنجار اورا مانع شده بودند آن ناستوده
کردار بوفور کبر و غرور بجبال و دور از کار افتاده بطرف
سوپور روانه شد از آنجا بتحریک مردم فساد پیشه جمعی ترتیب
داده باز بجانب شهر آمد بازار سرکشی گرم ساخت فتنه خواهان

همراهی خود را بخطاب های ناپایداری و بی اعتباری کمال
خام پادشاهی بنواخت در آن آوان در سنه یکهزار و یک
هجری اکبر پادشاه را بازاراده کشمیر بخاطر گذشته شیخ فرید
پیشتر از خود روانه نمود هنوز او در راه بود که میرزا
یادگار ظفر بر ایام زمستان و انسداد طریق کوهستان
باتفاق مفسدان با کسان پادشاهی سلوک بظهور آورده
از معاینه اینحال حسن چک نام یکی از ملازمان شاهی بحیله خود را
خلاص ساخته بحضور رسانید احوالات بیان نمود پادشاه
والاجاه بسنوح این رویداد مواد لشکرکشی اتخذ و در ترتیب
داده زین خان کوکه از راه پهکلی جاون خان از طرف
پنوج شیخ فرید میربخشی از راه بیرو راجور مامور ساخته
خود نیز منزل بمنزل رهگرای این نواحی گردید میرزا یادگار

بشنیدن

بشنیدن این اخبار بمقابله پرداخته چون مردم کشمیر از ا
اطوار یدا او دلگیر بودند از ارادی بر تافته بپیشوای
شیخ فرید که نامعدودی لشکر در همراه بود روگش
داشت رفتند با وجود معاینه انحال بعزم جنگ و جدال
استقامت ورزیده و جمعی از سپاهان میرزا یوسف خان
که در معرکه محاربه با او یار ورزیده میرزا حسن آزرده
خاطر و دل افگار بودند در عین جنگ بران ناستوده
کردار بریده در حضور پادشاه ارسال داشتند در انتعام
کشی نمک حرامان ناپسندیده کردار نام خود یادگار
گذاشتند بعد اتمام ایلغار اکثری از ارباب فرقه چکیان
در حضور رفته ملازمی اختیار نمودند از انجهت یوسف
چک از ابتدای تسخیر معه اهل و عیال تا ادای جلوس جهانگیر

پادشاه با چندی نفر سرکرده آن طایفه در سرکار پادشاهی
قرار داشت در محاربه سلطان خسرو که پادشاه را در لاهور
برو کردانی پیش آمده بود و ترددات نمایان بکار برده
یعقوب چک که در هنگام حکومت پدر در حضور بود دران
هنگام راجه هیله کنت با جمعیت پنجاه هزار سوار راجپوت و
ده هزار زنجیر فیل بعزم جنگ پادشاه در بند نعمن لشکر بمقابله
او افتاده چون او در مجلس باز داشت بعرض رسانید که
اگر بنده درگاه را امر شود تنها رفته راجه مزبور را دستگیر
نموده بحضور حاضر خواهم ساخت حاجت تعین قشون و لشکر نیست
حاضران مجلس ازین گفتار دور از کار رنجیده و استهزا لب
بگشادند و پادشاه بنابر آزمایش سر رضا جنبانیده روان
کردند صبحی بتغیر لباس در لشکر راجه مسطور در آمده او بحیله

هم دریا

بدریا رفته بود غیر از چند نفر برهمن در انجا کسی نبود بمجرد ورود
راجه را بر دوش خود برداشته بسرعت و استعجال از احاطهٔ
لشکرش بدر برده بحضور پادشاه رسانید بمقتضی خدمات
دور از کار از روی آنها بظهور رسیده بعضی را در اکبر
اباد اکثری در برهان پور جاگیرات و مناصب مناسب روانه
ساخت محلخص کلام انکه مرتبهٔ دوم راجه تودرمل را که دانشمند
بی بدل بود درخصوص جمع مالیات کشمیر امر فرمود راجه مسطور
برهنمائی عقل کل مالیات را بغیر از واجبی قلمداد بر کنار
سوای محالات گرد نواح بقید مواضع برآمد حال و حاصل مشخص
ساخته بنای کار بر رفاهت و آسایش کافهٔ انام برجا گذاشت
که دستور العمل عمل کرده او غایت حال بهمان منوال پابرجا و
بحال است حکم بنای قلعه شده گرداگرد کوه ماران درست

ساختند و زرهای خطیر بمصرف رسانیدند سزاوار تاریخ نویسی
و شایان ربط وقایع نگاری اینست که کلمات رویداد ورود
دولت چغتائیه و تصرف این خطهٔ دلپذیر که بچه عنوان در صحیفهٔ تسخیر
در آورده‌اند بسلک تحریر در آمد حکیم علی که ذکر در اوراق
گذشته گذشته است در حضور رسیده و نیز شیخ یعقوب
صرفی و بابا داود خاکی چند ملک از ینجا بدر رفته وارد
آمده بودند بنابران میرزا شاهرخ بهادر و راجه بهگونداس
علی اکبر شاهی دیگر مبارزان کارطلب را بهم طلب و دستوری
شده هرچند شیخ یعقوب وغیره بعرض رسانیده بودند که بعد
انقضای هنگام زمستان زیر دستان ظفر توامان شرف رخص
دریابند که خوف برف برطرف باشد خدیو کشورکشا قبول
نگذاشته امر فرمود که از راه پهلی روانه شوند که از اندیشه

برف

برف از آنطرف تسلی کلیت یوسف چک تا قضای رای
کج بین کوتاه نگاهان زر دست چونمار از پوست بر آمده
نظر بر دشوار گذاری گریوه های بلند هنگام برودت و ریزش
برف و باران ناسودمند نگران خواب غفلت در شده کمر
مقابلگی جبت بربست قشون شاهی بمکان پولسانه در رسیده
از سختی و سرما و ریزش برف و باران نایابی غله ستوه آمدند
زحمت بسیار دریافتند لیکن پای استقامت گذاشته عنان
معاودت برنتافتند و در آنحالت یوسف چک از خواب
بیدار گردیده بچاره گری نشست از کوتل گوار مست بهانه
دیدن ناورد گاه با چندی سپاه در نزد امرا حاضر آمده و
آمدن او دست آویز او شده آهنگ بازگشتن در سر
گرفتند و این خبر که بدرگاه والا رسید فرمان شد که هرگاه

یوسف چک را اندیشهٔ حیل اندازی در سر نیست لازم که مردم قشونی
از کشمیر رفته تصرف ملک نمایند او را مشتغل ساخته بحضور حاضر
سازند کام و ناکام لشکریان بعزم پیش رفتن کام زن شدند
و یعقوب چک مست بادهٔ غرور گشته حسین چک را بسرکردگی
برداشت در استواری کریوه کوارست مامور ساخت بهادران
جانبین در جانسپاری کوشش نموده از راجپوتان مردم
برزبونی پیوسته علف تیغ بیدریغ گردیدند و چهل کس نامور
از چکان نیز تلف شدند و در ضمن سخن سرای شیخ یعقوب
کشمیری زمینداران کرنا رجوعه آورده قرار یافت که از راه
فوجی داخل کشمیر شود یعقوب چک باستماع انحراف راه آشتی
نموده عریضهٔ خود برنگاشت که تصرف زعفران و ابریشم
و شکار جانوران تعلق بوکلای سرکار باشد داروغهٔ هرکدام خدمت

از حضور

از حضور پرنور مشخص شود قشون شاهی از انجا برگردد هر چند
این اظهار پسند نیفتاد لاچار داروغگی خدمت فوق به
بعضی دولت خواهان مقرر گردید و قشون را حکم بازگشتن شد
درینحال آغاز سال سی و یکم جلوس میمنت مانوس بظهور پیوست
دران اثنا حیدر چک و شیخ یعقوب کشمیری بعرض رسانیدند
که کشمیریان از یعقوب چک رنجیده و آرزومند هستند هرگاه
فیروزی سپاه روانه شود بآسانی تصرف خطهٔ دلپذیر خواهد شد
بنابران قاسم خان میربحر که در کارشناسی و بیرونی یکتای
زمانه بود باین خدمت سربلند گردیده پیشانی نیاز بر زمین عبودیت
سوده پذیرای نمود داستانی رسمی است که چون زبانی از
فرمان دهان بنابر هرزه درائی و ستیزه رائی بی انصافی
گراید ایزد توانا همچنان توانائی را زبردستی بردهد

که در اندک فرصتی از پا در آید این تمثیل با معقوله دلیل است
که یعقوب چک اول مرتبه قشون هندوستان بر هم زده
از چاپلوسی ستایش سرایان خوشامدگو نام خود اسمعیل نهاد
بفکر مذهب در افتاد بدخویی و مردم آزاری فرا پیش گرفت
بازار کمر بست قاضی موسی را که مردی کهن سال بود از هم
گذرانید خانمان او را بتاراج داد و ازین رو کشمیریان ازو
آزرده بودند و چون قاسم خان از حضور دستوری این امر خطیر
یافته بود بعد جد و جهد بسیار داخل کشمیر گشته تا مدت یکسال
طائفه چکان به پرخاش گذرانید وقایع آن آوان بجای خود در
سلک تحریر در آمده است در آخر قاسم خان از دست مدعیان
بجان آمده عرضداشت طلب خود بحضور برنگاشت بنابران
شهریار دوربین میرزا یوسف خان را بصوبه آرایی بر آراسته

بلیبار

بسیاری از مجاهدان نبرد آور مامور فرمود او بهمعنانی
افضال تبجانی و هم همپای محمد بت وزیر یوسف چک و بابا خلیل
و بابا طالب اصفهانی از کوتل پیرپنجال در گذشته در نغشه
شهر جا گرفت پیش از انکه ضرب تیر و تفنگ آهنگ شود یعقوب
چک بجانب کشتوار شتافت و شمس چک بکوهستان کامراج
پناه برد قاسم خان را بدرگاه والا دستوری داد این رویداد
در سال سی و دوم جلوس مطابق سنه نهصد و نود و پنج هجری
واقع گردید از سنه نهصد و نود و هفت چون پادشاه
همواره بیاد آوری آب و هوای دلکش کشمیر راغب بود
نیز همایون پادشاه را این اندیشه شگرف بهزار ارزو در
خاطر جایگیر بود بنابران از لاهور سنگ تراشان کوهکن و حجار
شگافان فرهاد فن را البر گردکی قاسم خان پیشتر دستوری داد

که تا راه‌های هولناک و صعب گذار هموار سازند و پاک پر
دازند خود بذات شریف دنبال منزل بمنزل راه نوردیده
از کوتل رتن پنجال که تا باسمان همسری میداد و درگذشت
در مقام بهرام گله که بس دلکش جالیست خوش آب و هوا از
افزونی گلهای الوان همت دایرهٔ اردو شده در آنجا گلفام
نام اسپ خاصه را که بکوتل پس و پیش میرفت پا لغزیده از نظر غایب
شد و نشانی ازو نیافتند و در اثنای راه میرزا یوسف خان
گروهی از سران کشمیر همراه آورده سرمایهٔ سعادت جاودانه اندوخت
چون عرض راه منازل پیش ازو کرده برف بسیار بودند همرا
هیان بسترگ و بیمناکی در افتادند پادشاه همگی دلدهی نموده
مژده‌هی رسانید و هنگام صبح بوم درست و رای سلیم
دست امید بذیل افضال داد و از کریم آویخته بخوف و بیم

از کوتل پیرپنجال که زبان بیان در توضیح سختی سرما سراسیمگی
میگرداند هندی نژاد بلندی کوه آسمان بنیاد و نشیب و فراز
راه کوتاه هست در گذشته وقت گذشتن باران و تگرگ
باریدن گرفت تا یکساعت موفور شدت در تراوش و کاهش
داشت بسیاری از مجاهدان را نقد هستی بباد رفت چه زبان
زد که و مه از تمیز روز و بوم است که پیشین حکمای دانشمند پژوه
چنین تشخیص نموده اند چون گرداگرد همگی اطراف کوهستان کشمیر
مکان بود و باش ملایکه و پریانست ورود مردم البته
ظهور گرفت و بی اعتدالی ظهور میشود بنابران درین راه هرگاه
لشکری گران با فیل و شتر و استر و اسپ آوازه نقاره
عبور نماید همان روز کمتر فرصتی ابر تیره فراهم آمده برف و باران
بریزش در آمد روز دیگر در هیره پور انزاک شده میرزا

یوسف خان در آنمکان خیمه‌ها و خرگاه بر پا ساخته بود درانجا
زحمت کشیدگان عرض راه را از نیرنگی درختهار نگرفی
گلها و شگفتگی هوا و نغمه سرای جانوران زبان زبان چرب
برافزود آرزدگی راه از خاطر بدر شد سخن کوتاه جهانی
دید بدید آمده بهشتی نو نقاب از رو برگرفت گروه گروه
مردم از ریاضت کشان خدا پژوه عمامه داران دانشگرا
هنرمندان نادر کار خنیاگران جادو نقش گران تاکران بابلهای
پایهٔ تحایف گران بحضور آمده بخسروانی نوازش کام دل برگرفتند
بعد آن در شهری نگر رایت اقبال افراخته شده در خانه یوسف
خان نزول اتفاق افتاد و لشکریانرا حکم صادر شد که احدی
در خانهٔ رعیت فرود نیاید خانه‌های باشندگان همگی چوبین
با پیچ آشیانه در هفت طبقه استوار و متین بر پا بودند و ارام

لاهوری

لاله‌های رنگارنگ بصد آب و رنگ شگفتگی داشت القصه
بتاریخ بیست و پنجم ماه رجب سنه الله در نقشه شهر فروکش
نموده روز سیوم بسیر شهاب الدین فرامش نموده لجی شکار
مرغابی وغیره جانوران دریائی بهره یابی فراوان اندوخت و
چون در هنگام عبور رتن پنجال حرمهای محترمه دنبال بودند
درانجا بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بسعادت قدمبوس
سرافرازی مراد دل دریافتند و بعد انقضای بیست و
هشت روز قاسم خان بنابر همواری راه بار حموله با سنگ
تراشان خاراشگاف و بیلداران سخت بازو دستوری شده
که از راه پکلی سکالش بازگشت شود درهمین توقف هوس سیر
طرف مراج بخاطر اقدس گذشته چون بقدر هزار کشتی مهیا
بودند لیکن سزاوار هیچ یکی نبود درحال حکم تیاری کشتیها شده

با اندک فرصتی کار آگهان خدمت گذار گزین کاخهای دریائی
سرانجام نمودند گلزاری بر سطح دریا بنا نهادند نام آورزن
و ترد یکان نیز در بخصوص تیلاش بکار برده در کمترین فرصتی
اقوام از هزار کشتی آراسته شد و شهرستانی بر فراز
دریا آبادی گرفت پس ما همایون اروق سوار شده بخستین
روز در بانپور دایره کردید بعد آن در قصبه بجاره نزول
اجلال نموده از انجا بتماشای تماشا گاه تندی مرک که مکانیست
باطراوت و نضارت گلگون عزم رانده فرحت خاطر اندوخت
بعد فراغت گلگشت آن نواحی در کنهه بل آمده بدیدن
سرچشمه انچ خرامش رفت خواهش آن داشت که بملاحظه منبع آب
بهت بارۀ اقبال قدم کشی نماید آخر الامر در پردۀ تعویق
ماند مختصر که پس از سیری شدن یکماه و بخروز از تماشای انچه

بهار آثار کام دل برگرفته از راه پهکلی بازگشت یعقوب چک
که در کشتوار سراسیمگی می اندوخت که مبادا از میدار انجا
گرفتار ساخته مجاهدان درگاه سپارند میرزا یوسف خان
عریضه عقیدت فریضه بدست برادر خورد خود برنگاشته
درخواست پا انداز خاصه نمود که آنرا بافسر تارک ساخته
بسجود آستانه مبارک سرافرازی یابد بشهریار پوزش
پذیر پذیرای از روی او کرده مژده بخشایش دادار بعوار
بدبار خاص شرف اختصاص یافته مورد الطاف و اعطاف
گردید در شهاب الدین پوره سعادت زمین بوس دریافت
ازانجا بارکی طرف بارهموله گرم عنان شده چون پهنای
راه بیرون شدن آنجا و دیگبار صعب گذار و خوف
ناک است فوج را متورگردانیدگی راه رفته باشند در

عبور کوتل بولیاسه که بسختی و تنگی و نشیب و فراز جانکندن است

راه رو انزا محنت بسیار عاید حال گردیده برلب دریای کشن گنگ

که به هزد و تلاش قاسم خان نباشد بود گذر واقع شده

حدود دهکلی مرافقت گردید از منزل حسن ابدال میرزا یوسف خان

دستوری یافته بازگشت بکشمیر آمد او یکسال بسر برده

باز پس بحضور رفت در کابل جبین نیایش بزمین نهاد غازی

چک و لوهر چک که همرکاب بودند و باندیشه فتنه سازی

بحیله و بازی گریخته از راه جمون بکشمیر آمده کارپردازان

وقت آنکه فتنه‌ها را بدست آورده دست بدست بتماشا

رسانیدند همعنی سرمایه پندپذیری هرزه سگالان شده

چون میرزا یوسف خان و میرزا یادگار عمه‌زاده خود را بنیابت

مناصب گذاشته بود بعضی ناعاقبت اندیشان ناستوده

کردار او را دست آویز آشوب گردانیدند و در سال سی و هفتم
جلوس مطابق سنه یکهزار هجری با آهنگ گلگشت کشمیر از دریای
راوی گذر خسروی واقع شده در هنگام عبور قاضی نور الله
بدرگاه رسیده ناشایستگی و ناسازکاری آن بدگوهر
افزونی های کشمیر تقریر نموده حالی رای عالی ساخت میرزا یادگار
حقوق نمک و مهر حلال اقبال شاهی فراموش ساخته با دولتخواهان
درگاه در آویخت خاک مذلت بر سر خود ریخت کار ناساخته
بصوب کامراج رفت از آنجا بهمرسانیده بازگشت گرشت
در باغ آلهی استقامت ورزیده قاضی علی بنابر ناسپاسی
مردم هندوستان کام فراخ ساخته همیره بور آمد از شوخ
آواز نقاره رامسیاهان پل های عرض راه بر هم زدند
ناکام خود را آب ورزده برخی از همراهیان فرو رفتند

وبعضی گرفتار آمدند ازین آگهی آن گزیدهٔ بارگاه آلهی

تیز تر رانده فرمان رفت زیجان کوکه از راه یکلی صادق

جعلش براه بونخ شیخ فرید بخشی از طرف پیر کوح نماید

چون رسمی است قدیم که هر که بنا سپاهی پرستشید آسمان

بکین او بر خیزد روز او شب گرداند بخت او بخواب درآید

بنا بران از ناسازگاری میرزا یادگار میر ابو سف خان را

خزینه و زرینه و فیل و اسپ و اسباب بحکم والاتباراج رفت

خود نیز بزندان در افتاد و آن شوریده مغز از نابخردی

خود چاپلوس کینه جویان زر پرستار سکهٔ درهم و دینار بنام

خود در زده فرومایگان نافرجام همراهی خود را الخطابهای

گرامی نامور کرد نامی ساخته بخاطر آورد که درین ایام تیر اندز

میان لشکریان بس دشوار بهین امید با شاندن اند وخته تا

دلش

دست فشانند جایی بر راه‌های پر بیچال بجبال آویزش مردم
گذاشته متاع بخوت میغ وخفت با آبروی تائیدمش داستان
هراول با دل قوی مقابله افتاده یکمر آویز مخالفان بخراب
آباد راه هستی آباد جاده نورد ساختند وسر کوبی که
جای غنیم بود بی خوف و بیم برگرفتند ازین اخبار یادگار
شکیب از دست داده راه گریز سپرد هر کوهی به مغوله
در شد پایندوان قشون ظفر نمون در پی او فرود آمده
دران نزدیکی بن بی سران زیاده تر بنظر در آمده رویداد
اینکه شهباز خان وغیره از نوکران میرزا یوسف خان بجان
بسته بکمین او در گشتن ماندند چون همی از شب سپری گردید
دست غارت برکشادند آن اجل گرفته ازین شور و شر از زیر
سراپرده خود را بدر برده راه صحرا برگرفت ونفر یوسف نام

کروهی

پرستاری همراه خود بگزید لختی راه طی کرده او را بآوردن
اسب باز پس فرستاد هواخواهان جاوید دولت جهانبانی
به یغمانه پرداخته به پرورش‌ها او کوشش داشتند از ناپیدایی
بحیرت می اندوختند ناگهان یکی از آنها از نظر بر یوسف
خان افتاده در شکنجهٔ تعذیب در آوردند لاچار سرگذشت
بیان نمود برهنمونی او گرفتار آمد فی الحال بر سر وقتش رسیده
بمجرد دیدن بر و دوش آن مهی منظر از بار سر سبک ساخته در حضور
سرور سرافرازان جهان آورده سرافتخار در زمرهٔ همسران
خویش باوج افلاک برافراشت با فسر مهربانی‌های نمایان سر
افرازی‌های شایان تارک افتخار برآراست از شمردهٔ انبساط
اساس ایزدی شناس را رونق بازار گرم شد بعد انجام کار
آن سرمست بادهٔ نخوت عساکر ظفر ماثر داخل کشمیر گردیده

عطا

بحکم همایون کشتی‌ها کنار دریا و باغها بچراغ آراسته شده
شنگرف نمائی بر روی کار آمد و هم درین روز بهشتی حکم
رالحبت بیدار شده بپرستاری مشکوی والا در آمد
چند گاه بعشرت گذرانیده از گزندگی آب و هوا و ساز
گاری آن بمزاج اشرف سگالش آن اندیشت که ایام زمستان
درین گلزمین عشرت بنیان گذرانیده آید ولیکن ازین رو
که گیرانی اذوقه که همه را البته آورده نیز بسبب
شدت سرمای زمستان گرم سیریان هندوستان را روز
کار دشوار بر باشد بسیج بیرون شدن اتفاق افتاد محصولات
محال زعفران و ابریشم و جانوران بخالصه شریفه معین شد دیگر
افزونی مالیات در بخشش منصب داران و جاگیرداران قرار
یافت بعد انقضای مدت دو ماه آهنگ برون شدن

مقرر شده فرمان رفت که مردم قشونی از راه خشکی در بارهموله
میرساند خود بکشتی نشسته نخستین روز در اندرکوت کذ
رانیده روز دوم بتماشای زینه لنک سیر دریای اولر عشرت
اندوزی نموده در بارهموله فرود آمد انبوهی سپاه را
بنعت جوکی قرارداده منزل بمنزل رهکرا کردید در حدود
پهکلی بارش برف صورت ظهور پذیرفته کرم سیر یا نیز اوقات
بسر اسیکی سیری شد ازبحیت بنه و بار کذاشته با چندی
از خواص روی فرابش کرفته در دره مالکلی من مضافات
پهکلی بر آسوده دکرت سوم در سال چهل و دوم جلوس
مطابق هزار و شش هجری جشن نوروزی در لاهور بوفور
شور و شر صورت ظهور پذیرفته کوچ عاکر اقبال بهوای
کلکشت کشمیر شده از کوه پیر پنجال که به برف مالامال

داکذشته

درگذشته بمنزل ماری براری همایون نزول شد روز دوم
در هیره پوره فرود آمده ازانجا بتماشای بهار جمال نگری
خرامش رفت فرمان شد که شهزاده وارسی شهر در آید بعد فراغ
تیر آنجا بارگاه والا بکناره برافراختند پرده گیان
شبستان دولت نیز وارد گردیده شرف بساط بوس دریافتند
تخت به آنجا سایهٔ اقبال انداخته بچهبون کلکون عزم
بعشرت و شکار خرامش نمود پس عنان سمند تیز گام برگردانیده
بکوه سلیمان دایره شد و روز دوم بسیر تالاب دل دل
نهاده از بهار آن دلکشا خیمهٔ عشرت انداخت در سری نگر
بپای کوه ماران میرزا یوسف خان را حکم بنای نشیمن شد ساختند
بنیی بنیاد نهاد نیز باستحکام بنیان قلعهٔ محکم حکم کردند که قلعهٔ
سنگینی برسازند هر لخت بامیری نامزد کردند فراوان

آرزومند بدست آویز مزدوری برزهای وافره بهره‌مند
گردیدند هر شنبه در عیدگاه صلاح عام شده خواهش‌گرانرا
خواسته خورش داده شود جوق جوق مردم جمع آمده هشتاد
هزار نغزگاه کم و کاه پیش کام دل برگرفتند کشورزانرا
روزگار بخوشدلی و خرمی گذرانید برآیینه شگرف کارهای
که بزمان فرمایان باستانی بفراوان کوشش فرادست نیامده
بود بندگان فرمان پذیر را بآسانی میسر آمد درهین توقف فیروزی
سپاه به تسخیر تبت خورد و تبت کلان دستوری یافته اچو
رای سپه آرای آنمملکت از زبردستی گرایید فراوان تحریبه
او به بدگوهری ریزش دست فرسود تاراج گشت علی رای نام
یکی از نژاد پیشین مرزبانان انجذود بدان سواد حاکم مقرر شد
آصف خان بحکومت آنید بار سربلندی یافت لب سپاس گذاری

126

کنار دریای بهت را چراغستانی برافروخت همگی مخلوق را
بانظرمان شد تردیکان درگاه را حکم نافذ شده که بر فراز
کوه ماران و کوه سلیمان چراغها برافروختند شگرف نورستانی
بروی کار آمد جشن عظیمی آراسته گشت در آنروز حافظ قاسم
نام یکی از مقربان باغوای طبیعت نارسا پارسا زنی را
دامن عصمت آلوده این کردار زشت او را آخته ساخته اگرچه
لختی بهی یافت لیکن در کمتر زمانی قالب تهی کرد مختصر که سه ماه و
هشت و نه روز درین شهر گذرانیده سکالش آنداشت که
زمستان دراینجا بسر برد اما از آغاز تاثیر برف و سرمای
سخت گرم سیریان هندوستان را تحمل دیوان آن گران افتاد
بنابران یورش همایون موکب بخاطر گذشته اول بجانب
شهاب الدین پوره خرامش رفت از آنجا بعزم سیر و تماشای

خزان این گلزار همیشه بهار بجانب قصبهٔ لار رو آورده چند
روز بآن نواحی عشرت اندوزی دیگار رفت از انسو مراجعت
کرده کشتی سوار از راه پانپور بسیج راه مقرر کرده چون
هنگام شکوفهٔ گل زعفران بوده هفت روز در آنمکان گذرانیده
و آهنگ کوچ نموده نجامپور فرود آمده حظوظ نموده منزل
بمنزل درگذشته پایین کوه پیرپنجال برف و باران فروریخت
اما عاقبت بعافیت بگذشت آصف خان که تا آنمکان همراه
بوده بحکم والا بهره یاب حکومت گردیده معاودت نمود آصف
خان فرق عزت بتاج حکومت آراسته یازده سال بنظم و نسق
جهان که از هر طرف سر شورش ها بر میداشتند گذرانیده بحال
رعایا بلطف و احسان گذران داشت در سنه یکهزار و سیزده
میرزا علی سرو بر را با فوج و خلعت نظامت پیراسته دو سال

برسم

بر مسند حکومت متمکن بود در آن آوان گرانی غله بحدی رو
داد که باعث آزار مخلوق گردید دران ایام در سنه یکهزار و
چارده طایر روح اکبر بادشاه از آشیان وجود به پرواز
آمده بر شاخسار صدر المنتهی جاگزین شد شصت و دو سال
عمر داشت پنجاه و دو سال فرمانروایی هندوستان بآیین
شایان نمود تاریخ وفاتش چنین نگاشته تاریخ وفات
اکبر بادشاه الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه بعد تسخیر کشمیر
هفده سال در قید حیات بود و دو مرتبه در کشمیر نزول نمود

آغاز حقیقت بادشاهی جهانگیر شاه

بعد وفات او جهانگیر شاه عروس مملکت هندوستان
در آغوش آورده مروج تخت و تاج بکمال ابتهاج گردید

کیفیت حالش چنین است که در سنه نهصد و نود و هفت در

الکاهی فتح پور مولودش ظهور یافته آنروز اکبرشاه جشن عظیم

ترتیب داده که رشک روز نوروز و عشرت عید سعید گردید

سلیم طبعان رصد بند و منجمان دانش پسند نام نامیش سلطان سلیم

مقرر نمودند تواریخ ولادتش دانشوران وقت بوقت فکر

رسا و رسائی عقل بیضا باین عنوان در سلک تحریر آورده اند

تاریخ درشهوار لجه اکبر ؛ گوهر درج اکبرشاهی ؛ در سنه یکهزار

و چهارده جلوس دلپسند بر تخت شهند نموده تاریخ جلوسش

چنین است بیت چو بر تخت شد شاه عرفان پناه ؛ پی سال تاریخ

با تاج و هوش ؛ بلغ موده هاتف چنین دلنشین ؛ جلوس جهانگیر

روشن جبین ؛ روزگار فرمانروایی خود بوفور جاه و جلال

فرط عیش و نشاط بسر برده باوصف اینکه شب و روز بعیش و عشرت

و جرعه کشی مشغول بوده از احوالات خلایق و پرداخت حال
غنی و گدا مظلوم و بینوا غفلت نداشت محبوبه لسان نور
جهان بیگم که در صورت و سیرت بر حوران بهشت تفوق
بمحبت بحسن و دلبری نور دیده جهان و جهانیان بود شام
و بام بآرام دل باهمچنان دلآرام و دلربا بوفور شادمانی
روز کار بکامرانی میگذرانید و فرمانروائی او که تا مدت
بیست و دو سال بسر برده در سلک تحریر در آید بنابران
بر آینه ضمیر اخبار جویان پادشاهان ذو الاقتدار عکس
پذیر تواند بود باین آیین که نگاشته لوح بیان میگردد
گذاران نمودند واضح تواند بود که در سنه یکهزار و چار
ده هجری یازدهم ذی القعده جلوس نموده همگی مدت یکماه
بسر رسیده بود که سلطان خسرو برادرش از زوی تحریک

خوش آمد گویان خانه بر انداز باندازهٔ تصرف سلطنت پای
جسارت از اندازه بیرون کشیده و در آخر چون اختر طالعش
فروغی نداشت با معدودی لشکر که محرم راز و محل اعتماد
او بودند فرار اختیار کرده در لاهور آمد محافظان آنجا
درهای قلعه مسدود ساخته نگذاشتند که در قلعه در آید و
مصدر فتنه و فساد شود لیکن بقدر ده دوازده هزار سوار
جمع آورده باستقامت پای ثبات افشرده بصدور این روداد
قشون ظفر مشحون دنبال روانه ساخته بسیاری از مجاهدان
در زیر سم پا و پایان عساکر اقبال پایمال گردیدند سلطان خسرو
سرمایهٔ خسران و خذلان دین و دنیا اندوخته آوارهٔ بادیهٔ
ناکامی و بدنامی گشت غازیان جهانگیری کشورگشائی نحویکه
افتد بشارت فتح و فیروزی بمسامع ساکنان افلاک رسید

پس بر جناح استعجال توسن اقبال انگیخته متوجه لاهور شد سلطان خسرو را
بعضی از دولتخواهان در گجرات اسیر آورده بنظر بادشاه
گذرانیدند از پس همت عالی در عفو جرایم او چشم الطاف
باز نداشته مطلق العنان کرد پس بامورات ملکرانی پرداخته
اکثر امرای عالیمقدار را بسرافرازی ایالت ممالک محروسه
ممتاز ساخت از انجمله میرزا علی اکبرشاهی را بحکومت کشمیر
اختصاص بخشید در سنه یکهزار و پانزده هجری دوم ذیقعده
رایات عالیات بصوب کابل برافراشته بعد بندوبست
آنجا ودم معاودت نموده در دوم ماه ذیحجه سنه یکهزار و
شانزده در اکبرآباد جشن نوروزی ترتیب داده سال
چهارم جلوس که سنه یکهزار و هفده باشد چون راجه را
بامقابلگی استقامت داشت درین سال شانزده بحکومت صوبه

دکهن سرافرازی داده در سنه هزار و هجده که نیر اعظم حمل

سعادت تحویل ارزانی فرموده بامورات ملک گیری سیر و

شکار اوقات گذارشده در هزار و بیست هجری که جمشید

زرین کلاه خورشید بر اورنگ حمل بر آورد سال ششم از جلوس

آغاز شده متین انتقال آنکه غیاث بیک نام شخصی که در خراسان

بخدمت شاه طهماسب صفوی صاحب عزت و وقار بود آخر الامر

ازانجا برخاسته بهندوستان آمد در فتح پور سعادت زمین

بوس جلال الدین محمد اکبر پادشاه ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت

مردی بغایت معامله فهم و سخن پرداز بود در اندک فرصت

بدوام خدمت منصب دیوانی فرق عزت افراخته روزگار

باعتبار تمام بسر می برد نیز در هنگام حکومت اکبر بادشاه عقلی بیک

از تربیت کرده های شاه اسمعیل ثانی از عراق آمده در سلک

بندهای

بندهای درگاه او منتظم گشت بحسب سرنوشت تقدیر دختر
غیاث بیگ در عقد او آمده بعد وفات اکبر جلال الدین
بادشاه بخطاب شیرافکن منصب مناسب ترقی تزاید او نموده
بصاحب صوبگی بنگاله اختصاص یافت ازانجا به بدعملی
و تیره رائی راغب گردیده آوارهٔ بادیهٔ عدم شد متصدیان
صوبهٔ بنگاله بعد وفاتش حرم او و آل و اطفالش را روانه حضور
ساختند چون از غبار کدورت شیرافکن خاطر بادشاه رنجیده
بود نظر الطاف از آنها باز داشته مدتی بناکامی در
محل سرا میگذرانیدند بالجمله از نیرنگهای آسمانی در جشن نوروز
جهان افروز طالعش از گرانی خواب بیدار شده بنظر دوربین
بادشاه قبول افتاده در سلک پرستاران حرم سرا درجهٔ
انتظام یافت طرفة العین بپایهٔ عزت اندوخته پس از چند روز

خطاب نورجهان بیگم عتاب باو شده بدرجهٔ اعلی فایز گردیده
معاش همگی عورات محل تعلق باو گرفت بعد از خطبه آنچه لوازم
سلطنت و فرمانروائی بود باختیار او بعمل می آمد یکچندی
پادشاه درجهروکه تاریخ بنام بیگم زدند نقش سکه این بود ::
بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور :: بنام نورجهان پادشاه بیگم
زر :: رفته رفته کار بجای رسید که پادشاه را از پادشاهی
بجز نامی نمانده خود مکرر بر زبان میراند که من سلطنت را بنور
جهان بیگم ارزانی داشتم غیر از یک آثار گوشت و نیم آثار شراب
مرا هیچ بکار نیست مختصر که بیگم های دیگر را اعتباری نبود سلیم
سلطان و بیگم نامی از حرم های خاص دران سال پرده نشین حرم
عدم گردیده طبع عالی داشت این بیت از وست :: کاکلت را
من ز مستی رشتهٔ جان گفته ام :: مست بودم از سر مستی پریشان

گفته ام

گفته ام در سنه هزار و بیست و یکسال ششم از جلوس سلطان
خرم را با لشکر آراسته بعنان فتح و نصرت و فیروزی
بصوب اجمیر رخصت نموده در سنه بیست هجری منسوبان
نورجهان بیگم بمناسب خاطرخواه کامران گشته بی مبالغه همگی
ممالک وسیع هندوستان در تصرف آنها درآمد شاهزاده
خرم که بمهم اجمیر مامور بود و بعد محاربات بیشمار راجه رانا را
مغلوب ساخت و لاچار راجه مذکور با بچه خود و مع یک لعل بی بها
و تحایف دیگر بهمراهی شاهزاده مشرف خدمت بادشاه
شده سرافرازی اندوخت آوردند که ابتدای عمل چغتائیه
هیچ یک ازین سلسله نزد سلاطین دهلی اختیار نوکری نکرده
بود و منشی قضا و قدر طغرای غزای این فتح بنام نامی شاهزاده
جوان بخت یعنی سلطان خرم بر صفحه جهانگیری رقم زده بود

درین سال از حرم شاهزاده پسری قدم بعالم وجود نهاده
بسلطان دارا شکوه موسوم گشت در سنه هزار و بیست و پنج
هجری شاهزاده بعزم رانا بر فتح اجمیر مطیع ساختن راجه رانا
بخطاب شاهجهان سرافراز محترم ساخته چون مهم دکن از سلطان
پرویز صورت نه بسته بود بدالخذ و رخصت نمود در راه
از راجه رانا اکثری از رایان خود رای آن نواحی لشکری
جمع آورده بدالخذ و روانه گردید بفتح و فیروزی معاودت
نمود در سنه بیست و شش هجری بمبارکی و شادی بازگشت
آمده در خدمت پدر مورد اعزاز و اکرام گشت در آنسال
از روزنامچه وقایعه کشمیر بعرض رسید که در خانه ابریشم فروشی
دو دختر دندان دار بوجود آمده که پشت هر دو را تا کمر باهم
اتصال غیر از انفصال داشت اما سر و دست و پای هریک جدا

زمانی زنده مانده فوت شدند در سنه بیست و هفت
هجری سیزدهم جلوس دلاور خان کارگر را بتغیر احمد بیگ خان
بحکومت کشمیر سرافرازی داده چون دران ایام بحدود
احمد آباد ستاره نمودار شده که سرش روشنی داشت
منجمان و اخترشناسان اظهار نمودند که هیچ زمانی در ازمنه
ماضی چنین ستاره بنظر نظارگیان نیامده نیز در کتب اهل هند
ثبت نگشته پیش از ظهور آن یکسال نصیب اعدا اثر وظاهر شد
تا هشت سال آتش این بلا بود چه خونها که ریخته نشد چه خانها
که خراب نگشت نیز در نواحی شهر و ممالک کثرت موش تعدی
شده که از محصولات زراعتی و ثمر درختی اثری باقی نماند
بهیچ وجه میوه و غلات در صحرا و باغات صورت امکان نگرفت
مردم بمرور آواره دشت عدم شدند در همان سنه تولد

سلطان اورنگ زیب بر صفحهٔ روزگار ثبت افتاده در سنه
بیست و هشت هجری سال چهاردهم جلوس و پنجاه و ششم
از عمر ابد پیوند آغاز شده عزم سیر کشمیر را انجا طرح داده
دران هنگام در توقف قلعهٔ رهتاس عرضداشت دلاور خان
مبنی بر فتح کشتوار رسید و خلعت شایان و محصول یکساله
و آلایات متوجه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت فرمود
خود نیز منزل بمنزل رهگرا گردیده مکان حسن ابدال سرادقات
جاه و جلال گشت چون درین راه نشیب و فراز کوه و کتل
بغایت است یکدفعه در لشکر منصور متعذر بود حکم کرد که ارباب
محل و مکان روزی چند توقف کنند و بآسودگی قطع مسافت
نمایند خود ازانجا کوچ کرده در پکهلی آمد در توقف آنمکان
بارش برف شده از هر طرف لشکریان را آزار عاید حال گردید

بست دیطر

بیست و پنج زنجیر فیل خاصه مات شدند امرای دیگر در ضبط قلم
نیامد بنابر برودت سرما زور مقام نمود سلطان حسین زمیندار
آن نواحی بخدمت حاضر شده شرف زمین بوسی دریافت
در آنمکان درخت شفتالو و زردآلو و صنوبر صحرا صحرا است
سی و یکگروه طول و بیست و پنج کروه عرض آن سرزمین است
چون هنگام شکوفه بود بسیر و تماشای آن نواحی چند روز گذ
رانیده بعشرت و نشاط بساط خرمی و خوشدلی آراست
در آنجا بعرض رسید که بیشتر چند منزل آبادانی کمتر است
آذوقه و غله کفایت اردو نمیکند حکم شد که پیشخانه مختصر
بقدر جمع کارخانجات ضروری همراه گرفته قبلا ترا تخفیف
دهند و آذوقه سه چهار روز همراه برگیرند پس از سمند
سعادت سوار گردیده روز دوم بر لب دریای کشن گنگا

خیمهٔ دولت برپا نموده در این هنگام جشن نوروز جهان افروز
اتفاق نموده سال پانزدهم جلوس سنه هزار و بیست و
نهٔ هجری آغاز شد بعد انصرام جشن نوروزی به فیروزی
رهگرا گردیده قطع مسافت راه دشوار گذار نموده در موضع
بونیار که باقسام گل و گلزار سر سبز است تماشا کرده روز
دیگر در قصبهٔ بارهموله فر و کش ساخت ساعت سعید مقرر شده
بکشتی ها نشست دلاور خان حاکم کشمیر در انجا با راجهٔ کشتوار
که او را مطیع کرده بود بشرف بساط بوس دریافته بعواطف روز
افزون شاهی سرافراز و مباهی گشته چون بفتح کشتوار سعی
بکار برده بود بگونا گون نوازش سرافراز گردیده دار الملک را
بساعت نیک داخل شهر شده صدای بشارت و سرود بگنبد
ناهید رسانید در چنین موسم بهار اتفاق ورود جهانگیر شاه

بانتظام افتاد

بکشمیر افتاد و بسیر گلگشت مسرور و محظوظ شد و درین تاریخ
سیر و تماشای چشمهٔ ویرناک که در ایام شاهزادگی
حکم کرده بود که بر فراز این چشمه عمارات مناسب اساس
نهند درین هنگام بانجام رسانیده حوضی مشتمل چهل درعه
عرضش چهارده درعه آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه
رسته زنگاری رنگ مینماید ماهی بسیار در حوض آن
شناور بر دور حوض ایوان ها طاق زده باغی در پیش
آن عمارت ترتیب یافته است از شهر کشتی سوار بدان حدود
روانه گردید چند روز در آنجا عشرت اندوز بوده هنگام
معاودت مزاجش از مرکز اعتدال انحراف گرفت اثر کوتاهی
دم و تنگی نفس در وجود خود احساس نموده ابتدای ضعیف
مزاجش از آن تاریخ است پس چندگاه در سواد شهر بسر برده

هنگامیکه گل زعفران کرده بود بموضع پانپور شتافته بعد از
تماشای آن از راه کتل پیر پنجال بسمت لاهور شتافت
و چندگاه بامورات سلطنت و نظم و نسق مملکت پرداخته
یازدوم در سال بیست و یکم جلوس باز هوس سیر گلزار
همیشه بهار کشمیر در سنه پنجاه و یک هجری مفتدهم سال جلوس
باز از راه پکهلی مرتبه ثانی در خطه کشمیر دلپذیر نزول نموده
مقارن آنحال عرضداشت حاکم ملتان در رسیده که شاه
عباس با عساکر عراق و خراسان بارادهٔ قلعه گیری اساس
فتنه و فساد بنیاد نهاده بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت شاهجهان
بمقابله او با لشکر گران مامور بود در توقف آمده و در
خصوص پرگنه و هو موضعه لته پور بجاگیر خود التماس نموده و
ریانام نغان بجرست الجا تعین فرموده پیش از رسیدن عرضداشت

از قرار عرض نورجهان بیگم مکان مزبور در جاگیر شاهزاده شهریار
قرار یافته بود دریا افغان در پرگنه و هو موضعه لته بور رسیده
با ملازمان سلطان شهریار دست و گریبان شده کار بجنگ و
جدل کشید از طرفین مردم بسیار تلف شده ظهور این سوانح
بسبب شورش و آشوب بیگم شده زمانه را خمیرمایهٔ فتنه و فساد
بدست افتاد بنابران به فتنه پردازی او خدمت قندهار
بشهریار تعلق گرفت درین تاریخ عرضداشت شاهجهان مصروف
برانکه غبار شورش بابیاری مدارا و ملایمت فرونشیند پرده
آزرم ادب از میان برداشته نشود و در رسید شاید سلطان
شهریار را بادشاه بحضور طلب نماید اسباب شورش سرانجام
به تدبیر بداندیشان طلب کار عکس دوابه وغیره که در تیول شاهجهان
مقرر بود بجاگیر شهریار بتنخواه نمودند و برای او فرمان صادر شد

که عوض آنمحال صوبه دکن و مالوه و گجرات بشجاع عنایت شده

درین سه محال هر جا که میداند جای اقامت قرار دهد بضبط

آنحدود پردازد اینهمه امورات بامر بیگم ساخته و پرداخته شد

منسوب به پادشاه مینمود بابهام این کلام شاهجهان آزرده خاطر

گردید بعزم شورش از اطراف برگردیده اخبار به پادشاه

رسید که شاهجهان با لشکر گران آمده تا پیش نهاد خاطر او چه

باشد بالجمله از فتنه سازی بیگم کار بانجا رسیده شهریار و شهر ودو

باز بشورش گردانید در امورات شهریاری خلل راه یافت

در سال هشتدهم جلوس بسبب گرمای هندوستان که بمزاج اشرف

ساز کار نبود بعزیمت سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر اعلام مراجعت

مرتفع ساخت در سال نوزدهم جلوس سنه هزار و سی و سه هجری

در توقف سیرگاه جانفزای ویرناگ عرضداشت مهابتخان

رسید

رسید که سران لشکر شاهجهان بگذرهای آب گنگ را استحکام
داده کشتیها را بجانب خود کشیده بودند زمینداران آن
نواحی بجهت دولتخواهی سی متر کشتی بدست آورده عساکر
منصور بمقابله درگذشتند بسنوح این اخبار شور و شر برنگاشت
فرمان جهانگیر شاه فرزند عزیز درة التاج فرخی و فیروز
مندی واسطه حق شناسی و سعادت پیوندی شهزاده سلطان
خورم بعنایات و الطاف محفوظ و خورم بوده بدانند وای
بر عقل آن فرزند دلبند که حقوق اطاعت فرزندانه چنانچه لایق
پدری و فرزندیست از خاطر محو ساخته قدم از جادهٔ عبودیت
فرمان برداری برون نهاده آثار کجروی و بداندیشی در
خاندان خلافت و شاهنشاهی با پدر معرکهٔ جنگ آراسته که آن فرزند
دانشمند گستاخ واریش آمده اگر ارادهٔ شمشیر زدن و ملک گرفتن

مرکوز خاطر شماست آنچه بهتر و بجاست که با جماعه امرای نیک
اندیش و ملازم و خاکیش بسرحد عراق رفته شاه عباس که سکه
قندهار را شکسته بنام خود جاری ساخت بشکیبی آرزوی تخت و تاج
با پدر درآویزی زیرا که گرفتن تخت نه بزور و بازوست
بلکه کلید فتوحات نامتناهی در سرپنجه خازن عنایت الهی است
گذشت آنچه گذشت حال اگر آن نور الابصار چهره جرایم حال را
از خاک مسکنت پاک ساخته بعجز و شکستگی بموقف عرض گردون
اقتدار درآید جبهه شکرگذاری بر آستان بندگی بساید البته
باز بدستور التفات و کرم شاهانه شامل حال آن فرزند فرزانه
گردد بیت اگر دریافتی بر دانش بوس وگر سر تافتی افسوس افسوس
سلطان خرم چون فرمان پادشاه را خوانده چاره جز انقیاد ندید
بنده عرضداشتی مشتمل عذر تقصیرات و شامل بر مطلوب خود نوشته

بخدمت پدر بزرگوار فرستاد پس در سال هشتم جلوس لوای
اقبال بصوب لاهور ارتفاع یافته در انجا خبر رسید که
زمینداران بنگاله با لوازم توپ و تفنگ باندیشه جنگ
بدکاری شاهجهان استقامت داشتند و راه فرار نمودند
و خود در جنگل نشسته است و عسرت غله دارد چندگاه بدانحال
گذرانیده بطرف دکن روانه گشت در سال بیست و یکم جلوس
باز هوس سیر گلزار همیشه بهار کشمیر مرتبه چهارم بخاطر بادشاه
شوق انگیز گشته در دامن کوه مکان پیر پنه بنشاط شکار
پرداخته در منزل جوگی هتی که مکانیست مطرا بر ازار غوان
های الوان سیراب و شاداب جشن عظیم آراسته چون در
اوایل موسم بهار کتل پیر پنجال از برف مالامال میباشد عبور
از فراز آن نهایت دشوار بل محال لاجرم توجه لوای آسمان

فرسای از راه کریوه بنونج دست داده درین چند منزل
مردم از دواره بسبب برف و باران و شدت سرمای بسیار
شام روزگار در گذشت ازانجا در قصبه بارهموله نزول گشت
نمود مردم شهر اهل هنر و سوداگر و سازنده و گوینده و سایر
اصناف جوق جوق گروه گروه باستقبال آمده دولت
زمین بوس دریافتند و ازانجا کشتی سوار با جمع امرا در
سعادت ساعت قرین بعمارت دلنشین دولت خانهٔ کشمیر
بهشت آیین نزول اقبال فرموده چندگاه باشتغال سیر و تماشا
بسر برده در سنه هزار و بیست و پنج هجری متوجه دار السلطنت
لاهور شد ازانجا بصوب کابل رفته بدان طرف سال بیست
و دوم جلوس اتفاق افتاده جشن نوروز آغاز شد امرا و
خوانین دولت بخلعت های شایان سر افتخار بر فلک دوار سودند

دار السـ

در سنه یکهزار و سی و شش هجری سال بیست دوم جلوس است
بهوس سیر و تماشای کشمیر بنابر اینکه هوای گرم بمزاجش ناساز
بود سیر کنان و شکار افکنان طی منازل نموده در ساعت
نیک بکشمیر نزول کرده بمجرد ورود سپاه مرض استیلا یافته
در غایت ضعف و زبونی پیوسته بر پالکی نشسته بسیر و سواری
اشتغال داشت از سواری اسپ عاجز بود روزی درد وجود
بشدت کشید آثار آماس بر وجهات احوال ظاهر گردیده
حرف با اینکه ازان بوی ناامیدی آید بی اختیار از زبان
او جاری میشد و ازین معنی در محل و قشونی شورش عظیم پدیدار گشت
هرچند اطبا بیدار و پرداختند اثری بران مترتب نشد لاچار
در اوایل زمستان بصوب لاهور علم مراجعت برافراشته
در مقام بهرام کلی نشاط شکار پرداخته ازانجا براجور کوچ کرد

در آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات او بود ودیعت
حیات نمود صبح که این واقعه اشتهار یافت ایستاده‌های بساط
قرب را روز امید سیاه شده بیست و ششم صفر سنه هزار و
سی و هفت سال بیست و دوم جلوس همای روح پرفتوحش
از آشیانه عالم بال افشانده سایه بر ساکنان خطه افلاک افکند

آغاز بادشاهی شاهجهان پسر جهانگیر شاه

القصه بعد
وفات جهانگیر شاه تخت شاهی بجلوس شاهجهان بادشاه زینت
پذیرفت دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت
در ایوان دولتخانه لاهور خطبه بنام شاهجهان خواندند مسند
آرای خلافت و اجلال گشت پس داور بخش وغیره چند نفر
شاهزاده را بادیه پیمای فنا گردانیده گلشن سلطنت از
خس و خاشاک هستی معاندان پاک برداخت جشن عظیم ترتیب داده

دست وزه نوال ببذل نقود صرف انعام و خلعت امرای
عظام برکشاده هریک را سرافراز و خرم نمود و این امید
اهل حاجت مالامال نقد مراد گردانید خلاصهٔ مطلب که اظهار
کوایف کشمیر است انکه بعد جلوس جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و
پانزده **فتح خان** را بصوبه داری کشمیر سرافراز نمود و
سه سال درین سرزمین حکمران بوده رعایا در عهد او
آسوده حال مردم خیره و سرکش پامال بودند در سنه
کوس حکمرانی بنام **هاشم خان** بنوازش درآمده مدت سه سال
برعیت پروری و کاردانی گذرانیده در سنه
کمیت حکومت در زیر ران **آصف خان** آمده مدت
سه سال یکران احسان را در میدان امن و امان جولان داد و
در سنه یکهزار و بیست و پنج **احمد خان** صوبه دار مشخص گردید.

مدت دو سال عنان اختیار حکومت در قبضه اقتدار داشت

تا توانست دقیقه در پرداخت احوال رعایا فرو نگذاشت

لیکن دران ایام بحسب خواهش خالق انام ظهور تندباد سخت

بر صفحه روزکار جلوه ظهور نمود چهل روز مکرر ایجا دنه را گرمی

بازار بود ازین رو عالمی بر باد رفت کاخ هستی مخلوقی

از بنیاد افتاد در سنه یکهزار و بیست و هفت دست و بازوی

دلاور خان بدست یاری الطاف خاقانی زور و قوت

بهم رسانیده تا دستداد و بدستگیری مردم رعیت قصوری

ننمود و باقی در هنگام حکومتش که سه سال احیانست واقع

آتش شده مسجد جامع که بناگذاشته سلطان سکندر بتشکن

بود معه دوازده هزار خانه و محلات گرد و پیش روحت

عالمی را آزار رسید بعد او ارادت خان بارادت اشفاق

شاهی بخلعت صاحب کلاهی مباهی گردید در سنه یکهزار و
بیست و نه داخل شهر شد نزدیک محله ناوه پوره جای
سکونت خود قرار داده عمارات عالی و برجهای رفیع
در مکان سوبتی تعمیر کرد و دو سال مسندطراز حکومت بود
در سنه یکهزار و سی و دو اعتقاد خان که در حضور پادشاه
اعتقاد تمام داشت سقه طراز حکومت گردید ایام حکومت
بکمال نظم و نسق گذرانید طایفه چکان که اکثر اوقات در عهد
حاکمان سلطنت سر شورش بر میداشتند جوق جوق از جا که
نزاع یافت اسیر آورده از تیغ گذرانید بنیاد آنها از پا
در افگند اگر احیاناً از آن قوم کسی موجود بود مزدوری پیشه
خود ساخته از دغدغه حسب و نسب خود بیزار گردید جهانگیر
پادشاه پنج مرتبه بسیر کشمیر آمده در هر مرتبه تعمیر باغات و چشمه سارها

بنا کند بهشت تعمیر شالمار بحکم او صورت اتمام پذیرفته از انجمله خشمه
و بیرناک که بنهایت عمیق و فورست مصفا و چشمها مرتبه
کلانی عدیم المثال و بی بدل است حکم بنای آن فرموده که مرتبه
بخشم در انجا رسیده بود و باتمام رسید چنانچه تاریخ چوین
چنین نگاشته اند تاریخ تاریخ جوی گفت بگوشم سروش غیب
از چشمهٔ بهشت برون آمده است جوی ؟؟ ایمرتبه چند گاه خاطر خواه
بعیش و نشاط داد عشرت داده در سنه هنگیهزار و سی و هفت
ماه صفر عنان عزیمت بصوب هندوستان معطوف داشت
بجرد و رود و ترد یک راجوره در سرای جهانگیر هستی روح
بر فتوحش اوج گیرای قضای عالم ارواح شده تاریخ وفاتش
چنین نوشته اند ؟؟ جهانگیر از جهان رفت ؟؟ اگرچه اعتقاد
خاص در انهدام بنیان سرکشان باعتقاد خود کارهای نمایان

بانصرام رسانید لیکن بدعتهای ناشایان بیهانه سلامانه طرح
گل زعفران چیدن و ضبطی میوه باغات مردمان احداث نمود
از همه دم از وی بیزار و عازم فرار گردیدند بعد وفات جهانگیر
شاهجهان پادشاه معروف بسلطان خرم که در آن آوان
در حدود دکهن شاد و خرم حکمران بود بنی آصف خان
بعد قلع قمع برادران تخت نشین هندوستان در همان سنه
شده تصرف کشمیر بدستور با اعتقاد خان واگذاشت

تاریخ شاه جهان

المنة لله که در
هنگام شباب نشست جوان بخت به تخت داراب از هاتف
غیب آمد اندر گوشم تاریخ بخوان چو آفتاب عالمتاب نوعدکر
سال جلوسش ز خرد خواستم داد همین بیت دو مصرع بیاد
شاهجهان تیر آفاق گیر تا ابد قایم و پاینده باد

سوانح ایامهای فرمانروائی او اینست که پادشاهی باشوکت
وشان گذشته در هنگام حکومت کارهای نمایان باتمام رسانیده
است چهار مرتبه بگلگشت کشمیر آمده در هر مرتبه کشت زار
متوطنان این سرزمین برشحات لطف و احسان سرسبز و ریان
داشت تعمیرات بسیار بنا نمود در شالمار که درجه فیض بخش بنا
گذاشته جهانگیر پادشاه درجه دوم که بفرح بخشی مسمی است
بحکم او تیار شده است در بخشایش بدرجه اتم ممتاز بود میگویند
که در یکسالی جشن طوی شاهزاده ترتیب داده هشتاد کرور
روپیه و دخل و باج و خراج که از ممالک محروسه داخل خزانه اش
میشد در بدل ضیافت عموم رعایا و برایا بذل نمود در آن
سال از هیچ بازیافت باج نبود آنقدر زر و نقود که در هنگام
جشن بمصرف رسانید و شمار آن حساب توانکرد ملخص کلام آنکه محققی

درسم

در سنه یکهزار و چهل و سه ظفرخان شقه طراز پرچم ظفر اثر
حکومت گردید مردی خوش خلق بود در رعیت پروری
و آبادی شهر تلاش نمود و باغ گلشن که نزدیک بوته کدل
است بنا ساخته اوست اقسام گل که عبارت از گل گلاب
و یاسمن اکثر درختهای میوه دار که بیشتر درین گلزمین کمیاب
بودند امثال گذارش انواع انگور از ولایت باهتمام لاهیجان
و اخراجات مدتهای بسیار آورده در باغهای خود نهال
ساخت در خصوص فانت اختراعات صنعتی میوه و چیدن
گل زعفران و سلامانه بنا گذاشته اعتقاد خان از حضور پادشاه
استدعای فرمان نموده همگی معاف نمود چنانچه نقل فرمان
بر دروازه مسجد جامع بر سنگ کنده موجود است و نیز در سنه
یکهزار و چهل و چار مطابق سال هفتم جلوس در آوان حکومت

طغرخان ورود شاهجهان پادشاه درخطه واقعه شده چون
آصف خان دران روزها باغ نشاط بخرج مبلغی خطیر تعمیر ساخته
بود دریک روزی پادشاه والاجاه تماشا کنان درآنمکان
وارد گردید ازبسکه باغ سالمار بنضارت وخضارت و
دلکشائی وزیبائی دید پسند خاطرش آمد بخیال نام خود
بران بگذارد وسه مرتبه از زبان کشید که آصف خان باغی
بغایت مرغوب وحدیقه نهایت مرطوب مرتب ساخته است
از زبان او جوابی برنیامد ازین رهگذر برهمی خاطر بهمرسانند
بعلت اینکه جوی آب که ازمنبع شالمار کنده بود منع اجرای
آب نمود درینفکر روزی وزین قلق واضطراب بخواب رفته
درنصف روز باغبان انجا بسان ماهی بی آب درتب وتاب
افتاده بی اجازت بنابر دلجوئی ولینعمت خود بندجوی کنده

آب جاری ساخت از غوغای فواره وصدای آبشار از خواب
بیدار شده صورت حال استفسار نمود در آنحالت باغبان
با بیطرز تر زبان گشت صاحبا از انجا که کدورت خاطر شریف
بر من ناتوان کردن آمده بدل مشقت منزل خود گفتم بیت
بشنو که بر لب فواره این سخن جاریست ؛ که اوج عمر عزیز عاقبت نگونساریست
چون آخر مردنیست جان بملک الموت سپردنیست بهتر آنست
که در کار ولینعمت خود بقیهٔ عمر عزیز در بازم لمحهٔ تغافل اهمال
نسازم هرچند یقین دارم که مبادا ازین چنین خطایی بیجا بلا تنگ
کنه کارم لیکن اینهمه جانفشانی محض بجهت فرحت خاطر خداوندگار است
بامهام الکلام باتفاق تمام مهربان گشته این اخبار بسمع بادشاه
رسید بکمال قهر و غضب باغبان را طلب داشته حکم نمود
که ای اجل گرفته چگونه مصدر چنین بی ادبی گردیدی و چرا از

از جان خود نه ترسیدی باغبان تا امید از جان زبان
بیان بدین عنوان برکشید جهان پناها چون ولینعمت خود را
از نایابی آب در تب و تاب دیدم طاقت تاب آن در خود
ندیده بعدول حکم پادشاه که گناهی عظیم است بر مردن
خود کمر بستم و از زندگانی خود دست شستم این نتیجه
است این نه کردن من این نه چاره جان سپردن من از
سنوح این مقوله دریای ترحم شاهی بجوش آمده او را از جان
امان داده بخلعت شاهی مباهی ساخت آصف خانرا عطای
فرمان اجرای آب نوخت تاریخ حوض باغ نشاط که معروف
بچشمه شاهیست دوش دیدم نشسته بر سر تخت شاه مردان علی
جم جاهی گفتمش السلام گفت علیک گفت دیگر بگو چه میخواهی
گفتمش بهر حوض تاریخی گفت برگوی کوثر شاهی

مختصر

... حوض باغ نشاط که معروف بچشمه شاهیست ...

مختصر که آمدیم بر خلاصهٔ مطلب که در مدت هفت سال حکومت
ظفر خان که همگی کافهٔ انام بفراغت تمام گذران داشتند
بعد از آن در سنه یکهزار و پنجاه شهزاده مراد بخش از درگاه
خاقانی با عز و جاه رخصت حاصل نموده بایالت در رسید
مدت یک سال بمراد دل و فرحت خاطر درین سر منزل بسر
برده از قرار طلب حضور رهگیرای هندوستان شد بعد از او
علیمردان خان که یکی از امرای ایران بود از طرف شاه عباس
بایالت قندهار اختصاص داشت بامداد دولت خداداد
بدریافت گنج کیکاوسی دست یافته میگویند که چوپانی را
در نیمکان باطراف صحرا و بیابان روزمره مواشیان از گله ناپدید
میشدند صاحبان مواشی را ازین رو با او خصومت و
پرخاش رو داده مقدمه بر ناظم افتاد او از روی فراست
یکجا دریافت حلقه زنی در تفحص گشته از انجا که چوپان را

هیچ باب تقصیری اثبات نشد حکم بآوردن سنانچه‌ها نموده
بقدر دو صد سنانچه از چونه پر ساخته در هر یکی سوراخی گذاشته
در چراگاه انداختند اژدها که در آنمکان مسکن داشت بدستور
بطمع خام که هر روزی میر بود سنانچه‌ها را بدم در کشید و فرو
برد در معده اش آتش چونه شعله ور گردیده باعث هلاک او
گشت صباح که نظارگیان درانجا رفته اثری از انها در
نیافتند از فرازی کرده سراغ غار پدیدار آمد در همانجا بدین
غارها انبارهای چوب سوختن فرو چیدند بنا بر احتیاط آتش
در دادند و بعد سه چهار روز چاه کنان را حکم کندن زمین شده
لاشه اژدها ظاهر گردید خزانه موفور صورت ظهور پذیرفت
بلکه مشهور است که از خوف آن سنگ فارس بدستش افتاد
از جهت خوف و هراس از پادشاه خود بخاطرش راه یافته
پناه بشاهجهان پادشاه آورده تا بلهو لعب حیات بوده

وحمت

حکومت کذران داشت مختصر که در سنه یکهزار و بنجاه و دو
بصوبه داری کشمیر مشرف ترخیص یافته مدت یکسال بریزش
سحاب احسان کشت زار آمال کافه انام سرسبز و شاداب
داشت از قرار طلب حضور روانه بارگاه خاقانی گردید
و بعد ازان در سنه یکهزار و بنجاه و سه مرتبه ثانی عروس
حکمرانی بنا بر الطاف سلطانی هم بستر **ظفر خان** گردیده با فتح و
ظفر مدت چهار سال بسر برده بدستور سابق کافه رعایا
بفرحت بی منتها کذران داشتند در سنه یکهزار و بنجاه و
هفت **ترسیب خان** به تربیت الطاف شاهنشاهی بخلعت
حکومت مباهی گردیده مدت دو سال حکمرانی گردیده در
انعهد بخوبی گیرانی غله و ضیق عسرت انواع عذاب در یافتند
سکنه این سرزمین ضرر مالی و جانی از حد کشیدند نیز بظهور
این فتنه اکثری جلای وطن اختیار نمودند بادشاه عالم پناه

باطراف لاهور و گجرات و سالکوت درخصوص غله و
قوت بطرف کشمیر محصلان شدید تعین ساخته ازانواز
از هر جا غله در شهر میرسید کسانیکه فرار اختیار کردند
در هندوستان رفته بودند درانجا بپرداخت احوال
میمنودند شهزاده ها و امرا را نیز درخصوص تقید مینمود
ترمیت خان هرچند از طرف خود در تربیت پرداخت
کافه انام اهتمام تمام داشت فایده نه بخشید اینمعنی باعث
آبرو ریزی او گردیده از قرار طلب حضور با خاطر مستمند
روانه هند گشت در سنه یکهزار و شصت بتغیر او حسن
بیک بخلعت حکومت سرافراز گردیده مدت یکسال و
ششماه بحسن زینت گذرانیده در سنه یکهزار و شصت
و یک علیمردان خان بافخر اطراز حکمرانی پیراسته مدت
هفتسال و پنجماه و جلال بسر برده در تعمیر عمارات و باغ

معمو

146

سعی تمام در زینت طرف نوشهره بو فور تلاش بحیثیت بود و باش
خانه میسر بر حویلی های سنگین و آبجو و آبشار و فواره یکبار
زینت و زین بر پا ساخت در پرگنه پهاک در موضع تمل
طرح باغی مشتمل بر دیوارهای پخته و عمارات عالی و آبجوی
کلان و حوضهای وسیع انداخته مسمی بعلی آباد ساخت نیز
از کشمیر تا لاهور منزل بمنزل بدینموجب هفت سرای مشهور
بسرای هفت چنار، شاجه مرگ، و هیره پور، پوشنه
سرای سوخته، سرای بهرام کله، سرای تهنه، بنا بر توقف
مسافران راههای هندوستان بمثل لعل غلام که بنهایت
صعب گذار بود بخرج لکها صرف و محکم بر آراسته تا دور
حکومت ششماه زمستان در لاهور ششماه تابستان درین
سرزمین میگذرانید روز دیوان یمین و یسار قزلباشان

و با فروشانع با لباسهای زربفت گرزهای طلا و نقره گرفته دست
بدست ایستاده می بود در ایام حکومتش اندک گیرانی غله وقوع
یافته مردم عوام تیره سرانجام که همیشه در ظهور کردارهای ناشایسته
تیز رفتار اند عباد دیو نام مسگار را متهم ساخته باغوای جاه نام
شخصی خانه او را آتش کشیدند چون این اخبار بحضور پادشاه رفت
چند نفر سرکش را که باین امر روادار بودند طلب حضور نموده بانواع
عقوبت در شکنجه تعذیب در آورده بسزا رسانیده در سنه
یکهزار و شصت و شش هجری **سکری خان** بمعماری کاخ حکومت از سرکار
خاقانی شرف اختصاص یافته از حضور مأمور در استحکام بنیان
فرماندهی حسب المقدور قصور ننموده در عمل او بفضل رب المعبود
بنوعی ارزانی غله در وجود بود که خروار شالی بیکمرغ خرید و فروخت میشد
ازین رو کافه مخلوق را فارغبالی از حد زیاده بغرض عشرت و

انبساط عاید حال گردید خود نیز بعیش و نشاط سیر و شکار اوقات
گذاری و نشست بکنار رودل نزدیک موضع تیل بل باغی مشتمل بر آبجو و
آبشار طرح انداخت در همان سال شدت سرما و برودت هوا
تا بحدی استیلا یافت که دریا همگی یخ بسته شدند در همان سنه
شاهجهان پادشاه شهزاده داراشکوه بشکوه دارائی ممتاز ساخته
در زندگانی خود ولیعهد نموده بر تخت فرمانروائی هندوستان
متمکن ساخت سکه و خطبه بنام او جاری کرد شاهجهان پادشاه در سلطنت
چهار شاهزاده بود باین تفصیل داراشکوه مرادبخش سلطان
شجاع اورنگ زیب از گروه شهزاده های دیگر شفقت پدری
بحال داراشکوه بیش از بیش بر میگماشت دران آوان اورنگ
زیب که بمهم دکن مامور بود باستماع این سخن از انجا بسرعت و استعجال
برخاسته آمده مرادبخش برادر خود را که در گجرات و احمد آباد
گذران میکرد همراه برداشته با آهنگ جنگ و عناد عازم شاهجهان آباد

شد داراشکوه با لشکری انبوه راجه جسونت را بمقابله او روانه
ساخت فیمابین ضرب و حرب موفور صورت ظهور پذیرفته
در آخر راجه مزبور منهزم و مقهور و اورنگ زیب موید و منصور
شده بهر کیف بعد جنگ و جدل بسیار و شور و شر و اوان
اورنگ زیب زینت آرای تخت شاهی شده در سنه یکهزار و
شصت و هشت باختصار در سنه یکهزار و نه باقتدار بر تخت
سلطنت جلوس نموده **بر تخت نشستن اورنگ زیب**
حقیقت پادشاهی او اورنگ زیب عالمگیر نام خود نهاده تاریخ جلوسش
ظل الحق گفته اند   صبحی دلمن چون گل خورشید شگفت
حق گشت عیان غبار باطل برفت   تاریخ جلوس شاه عرفان آگاه
ظل الحق گفت الحق این را حق گفت   مامی مصیف تاریخ از راه
انصاف در گذشته بجا بلوس تقریر نموده است زیراکه در
تمام ایام حکومت برخلاف اسلاف خود بدو رهنی اختلاف

ارضی

از صلح کل بالکل اجتناب داشت باز یافت پیشگان نذا(؟) و بشارت
مختلفه که ودایع بدایع خالق برحق اند در هر باب بجور و اعتساف
کار روا بود مثال سرمدستانه را از بازخواست داد از
سرمد اندیشه نکرده مقبول ساخت مضمون این اشعار بخاطرش
خطور نمود ∴ زشت و زیبا هرچه بینی دست پرور دبروی منه
عیب صنعت گر نمائی عیب صنعت گر است ∴ گرچه ملت مختلف
شد هیچکس محروم نیست ∴ باغبان زاد در چمن هر گل برنگ دیگر است
هرچند بر محامدان صداقت دثار شاهراه عبادت قادر کردگار
قوی بازوان دنیاپرست عرصهٔ حکومت روزگار دست
نیافت لیکن زیردستانرا تا دست داد پایمال دست برد
مصادره نمود چنانچه دران آوان **ریشی پیر پندت بادشاه**
صاف باطن روشنضمیر در کشمیر متوطن مدت چهارده و نیم سال

عبادات شاقه بانصرام رسانید در یکجا برقرار بود از خوردن

و آشامیدن بر هیر مینمود بفضل معضل ایزد پاک و یمن ریاضات

او فات میکذرانید این اوازه که باطراف و اکناف

شایع گردید اجتماع مریدان باخلاص آنعارف خاص الخاص بوفور

رفته رفته انهم شهر لغش بنام پادشاهی اشتهار یافت این اخبار بکوش

پادشاه رسید بمجرد صغا شقه خاص بنابر استحضارش فرستاده

ایلچی حضور بعد طی مسافت راه وارد گردیده شقه طلب بنظر شریف

آنخاص رب گذرانیده چون بظاهر از بس مشقت ریاضت طاقت

حرکت نداشت همگی مریدان ازین اندیشه در بحر بی پایان تحیر

فرورفته کدورت و ملال بهم رسانیدند بعد ملاحظه شقه ایلچی را

حکم نمود که فردا دم صبحی حاضر شو یا برابر تو رسید خواهد رسید

والا بهمراهی تو روانه خدمت پادشاه خواهم رفت ازین سبب

فام ثبت

تمام شب توابع و لواحقه در اطراف تب و تاب بسر بردند
که آیا فردا چه روید اد بظهور خواهد پیوست آن عارف یگانه
شبانه بطی مکان روانه گردیده در مکان خوابگاه اورنگ
زیب با صورت مهیب بر شیری سوار جلوه ظهور داد و بمشاهده
انجالت ترسان و لرزان برخاسته بایستاد و سبب آمدن
پرسید صاحب کشف و کرامات شقه مهری بدستش داده زبانی
بیان فرمود باستحضار شخصی که این خرف نگاشته منهم بگو مدعا
چیست و مجوز این جرگ کیست مریدان ما که از روی صدق و
عقیدت نام ما بپادشاهی میگیرند از بس محبت جبلی آنها ست
نه بخواهش ماست که در بارگاه کبریائی سک در پادشاهی
کمینه مایه ایست که در دیدهٔ صاحب ضمیر دل آگاه بلا اشتباه
ارزش پرکاه ندارد و بعد سنوح اینمقولات اظهار نمود که الحال

حکم شود که چه باید کرد صاحب اعجاز زبان مبارک باز کرد که
لازم آنست که بعد ازین با صاف ضمیران صداقت آیین بحسن
ادب آداب سلوک نما و واحد مطلق را در هر شیئی نیک و بد
یکسان دانسته بصلح کل کار روا شود یقین بدانکه اگر آواز ناقوس
بتخانه است به نیایش و گر بانگ مسجد است به ستایش آن
بی همتا مصداق اینکه :: و احب همه جا اگر چه گردست طنبور
مانده است پراکندگی از دانش دور :: روشن شود این نکته که
مانع نشود :: جمعیت شمع را پریشانی نور :: مختصر که صانع صنایع
کائنات نوع بشر را یکتا دانسته بسر احدی روادار مباش
خار و خس تعصب و دوبینی از چمن دور ساخته تخم صلح و کل در
مزرعه خاطرش بقصد تلاش میباش که در روز جزا شاه و گدا
یکسانست و تیره روی حیات به نتیجه اعمال نیک و بد خود متوسم

سرگردان

سرگردان ** منبر آرا زموری نقش بردل ** که اسم اعظم خاتم نهانی است
غرضکه از فرط جلال آن مرتاض باکمال فی الحال بران نسخه که
اول بدستخط خود نبشت نموده چون تا حال مردم ریشی پیر بندت
پادشاه اسم شریف میخوانند و عارف معارف میگویند
شایان آنکه بعد ازین باضافهٔ پادشاه هر دو جهان تکرار
نموده باشند بر انگشترین نعلی خود در دهن شیر انداخته رخصت را
مصراف نمود صبح روز دیگر که ایلچی حاضر کردند رسید بعلاوه
انگشترین پادشاه حواله اش کرده الطاف و مهربانی بحال او
مبذول داشت و مرخص ساخت از معاینه این کرامت بیشتر علامت
حسن اعتقاد در خاطر مریدان با اخلاص و مردم دیگر نایب مستحکم
گردید همچنین کرامات بسیار ازان کاشف اسرار بظهور پیوسته است
بیکی اختصار کرده شد بر اظهار بی انصافی اورنگ زیب سلوکی
که با پدر و برادران و فقرا بروبکار آورده است زبان در

شرح بسیط آن کشودن باعث طول مقال بهر حال لشکر خانرا
در سنه یکهزار و هفتاد و یک طلب حضور نموده بتغیر او اعتماد
خانرا با اعتقاد کلی بنظامت کشمیر سرافراز و ممتاز ساخته دو
سال خلعت حکمرانی دربر داشت بدادرسی ذخیرهٔ جاودانی
حاصل کرده بی مراجعت حاجب و نواب دادخواه را در حضور
آورده بود و انفصال مقدمات و معاملات جزوی و کلی
بحضور خود مینمود در سنه یکهزار و هفتاد و سه ابراهیم خان
از پیشگاه خلافت بخلعت حکومت موزر گردیده همگی یکسال و چند ماه
در اینجا گذرانیده دران اوقات مردم شیعه را در باب مسجد
محلهٔ آروت ضلعه تا شوان با همدیگر گفتگو درمیان آمده ابراهیم خان
بنا بر پاس مذهب طرفداری مردم شیعه منظور داشته از جهت تغیر
یافت عالمگیر بادشاه همگی یکمرتبه در سنه یکهزار و هفتاد و چهار
بسیر کشمیر آمده متصل علی آباد بالای فیلی از فیلان بدمستی نموده

بصدمهٔ شورش او شور در قشون راه یافته و تخیر و بیگمان
اکثری از لشکریان جاده نورد ممات گردیدند از وقوع
اینواقعه خاطر آشفته و پریشان گشته همگی سه ماه درین بهر بسر
گذران نموده عنان معاودت بر تافت در سنه هزار و
هفتاد و چهار اسلام خان سر افتخار بتاج حکومت آراسته مدت
دو سال برضاجوئی لشکریان و رعایا گذرانید متعاقب او در سنه
یکهزار و هفتاد و پنج بامر خالق سرای سپنج جمع آمده از حکومت
باسم آصف خان آب بر وا ریخته مردی مهیب بود طمطراق
مالا یطاق و اجل شهر گردیده در فرماندهی او را نادر آفاق
میخواندند مفسدان نفاق اندیشه در عهد حکومتش طاقت و
قوت نبود که احدی با آزردی زیر دستی زبر دستی نماید
چون در آن آوان خواجگان نقشبندی ناظم و حاکم را بخیل
نمی آوردند و چنانچه خواجه صادق نقشبندی از روی خود پسندی

آصف خان

بطمع نظر از صدق و راستی نموده هندوی خود را در مقدمه
حساب بی اندیشه روز حساب در حساب خانگی بیجا بی نموده
بشکنجه تعدیت در کشیده بیچاره در حال جان داد زن او بصد ور
این اعمال فریادی گردیده نواب با جاه و جلال اکمال اشتعال
نایره غضب او را بظهور آورده حکم شلاق متوجه نموده تحدی
زدند که همانجا جان داده دیگر بطرف تبت لشکر کشی کرده زمینداران
آنحدود را از زیر تصرف آورده ذمه دار باج و خراج گردانید
در شهر نهال وجود فتنه انگیزی و مفسدی از بیخ برکنده طرف
دل باغی مسمی بسیف آباد بنا گذاشته در اجرای جوی و تیاری
آبشار و فواره سعی و تلاش بکار برده در همان سنه جوی حکومتش
خشک گردیده خبر تغیرش متغیر ساخت از قرار خبر تغیر که در نهال
نشانی قصوری بوقوع آمده سجعی در ینباب گفته اند بیت سیاه
چون نیست سیف آباد را ٭ میتوان سیف پر باغات گفت ٭ بهر حال

در سنه هفتاد وهشت بدستیاری چوگان الطاف خاقانی
گوی حکومت در بادیهٔ حصول کام مبارزخان که مردی مبارزو
با احسان بود افتاده تا دستداد در رعیت پروری از
طرف خود قصوری نداشت لیکن مردم اورنگ که توابین
او بودند با مردم شهر و اطراف دیگر به بیباکی و سفاکی سلوک
داشتند ازین رو پایهٔ اعتبارش پست و بتغیر حکومت نمد ست
گردید و در سنه هزار و هفتاد و نهه مرتبهٔ ثانی شمشیر جوهردار
از حکمرانی از بس مهربانی سلطان در قبضه اقتدار سیف خان
آمده بدستور سابق در روانی حکم تیغ برهنه بود دران ایام
بخواهش خالق انام واقعه زلزله وقوع یافته صبح تا شام تمامی
عمارات خواص و عام بدستور گهواره در تزلزل حرکت قیام
داشت انجام کار بخیر سرانجام پذیرفت چندان آسیب و زحمت

نصیب مردم نگردید در عهد خود بر فاهیت خلق و آبادی شهر
از حد زیاده نمود فورق محمد آباد در آنوقت احداث ساخت
بعد انقضای مدت سه سال دست از امور دنیوی بر داشته
گوشهٔ عزلت بر گزید نیز پل صفاکدل دران روزها بنا گذاشت
تاریخش چنین نوشته اند بیت بهر تاریخ بگذر از سر آب ۝ کو پل
سیف خان دریا دل ۝ بعد آن در سنه هزار و هفتاد و دو
افتخار خان بخلعت صوبه داری افتخار یافته مدت چهار سال
حکمران بود در عهد او حادثهٔ آتش ظاهر شده از محلهٔ کاوه داره
تا مسجد جامع با وجود تلاش آب پاشی مردم هزاران هزار خانه
برباد و بخاک تیره برابر گردیدند در مکان مسجد جامع اول
بتخانهٔ کلانی بود سلطان سکندر بت شکن آنرا برهم زده بنای
مسجد گذاشت بدستور کعبه بنا نمود در آخر بصدمهٔ آتش سوخت

بعد آن

بعد آن سلطان حسن شاه نبیره سلطان زین العابدین سر نو طرح
انداخته آنهم بسبب آتش خاکستر گردید پس شاهجهان پادشاه
بافراشتن آن همت بر گماشته بدستور آنهم طعمهٔ آتش شد
حال که بنا شده است از عالمگیر پادشاه استحکام پذیرفته بعد
ازان در سنه هزار و هشتاد و شش اساس کاخ حکومت
بنام قوام الدین خان استحکام پذیرفته در معماری بنای عدالت
سعی بلیغ بکار برده بر فاهیت خلق اوقات گذار بود پس
ازوی در سنه هشتاد و نهه مرتبهٔ ثانی ابراهیم خان از درگاه
خاقانی بخلاع حکمرانی سرافرازی یافته دران هنگام واقعات
عجیبه و حادثات غریبه بر صفحهٔ روزگار بروی کار آمد یکی بسبب
سیلاب که از بس اشتلم و طغیان داشت عالمی بر باد رفت
و طغیان بحد تاریخ آن مرقوم است دوم وقوع زلزله که زیاده

یکماه ظهور داشت ازین حادثهٔ جانگداز احوال مخلوق در تزلزل
بود کافهٔ انام را زحمت مالاکلام در رسید ارباب جاه زلزله
خانه‌ها قرار داده درمیان آن سکونت نمودند ستوی آمدن
قشون قلماق در تبت استدعای کومک راجهٔ انجا از ابراهیم خان
روانه شدن قشون بسرداری فدای خان بچهٔ او بدالحدود
هزیمت خوردن افواج قلماق از دست او و تسخیر نمودن تبت
معاودت او معه‌ها مال و بر اعمال با فتح و ظفر دیگرها ظهور فتنه و
فساد سنی و شیعه در محلهٔ حسن آباد درین اثنا انکه عبدالشکور
نامی در محلهٔ مزبور یکی از مردم سنی رو بانواع فعل نامسموع
رسانیده اینمعنی باعث فتنه و عناد گردید هجوم عام شد ابراهیم خان
مدعی را در خانهٔ خود نگهداشت در محلهٔ حسن آباد رفته آنمحله را
آتش کشیدند فدای خان بحمایت برآمده بازار سنی آویز

کم

گرم گردید و مردم بسیاری جاده نورد حمایت شدند مال و
منال آنها بباد رفت از طرفین مخلوقی کشته شد ناچار ابراهیم
خان نظر بر هجوم عام مدعی گردعبدالشکور مع دو پسر بدست
عوام خام افتاده بقتل رسید بعد از آن مردم هجومی از روی
شومی نیت در نوشهر رفته خانه ابراهیم خان را آتش در داند
و از بهجت آتش کینه مشعله ور ساخته قشون خود را حکم مقابله
در داد و در ضمن مخلوقی زیر تیغ آمده اکثر معاندان فتنه انگیز
که سرگردگی آنها سرافراز بودند اسیر و دستگیر آورده
محبوس گذاشت در شهر هرج و مرج ظهور یافت اخبار این
رو داد بحضور رفت عالمگیر بادشاه حفظ الله خان حاکم لاهور را
مرخص ساخته شقه که بنا بر طلب حضور ابراهیم خان نگاشته است
شقه معهود حضرت سبحان ابراهیم خان بداند خم عفو و

جمع کثیر مردم کشتمه بعرض ایستاده های سریر خلافت مصیر رسانیدند

که آنمقهور رفتنه اسلام را بر دور قرار داده اکثری از فرقه

مسلمین بشهادت رسانیده حال بحفظ الله خان المنان

صوبه مفوض شده باید که آنمخذول خودرا مغزول دانسته سرور

مهربان آلهی بسپارد که غیر ازین چاره ندارد الحاصل حفظ

الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت وارد خطه گردیده

ابراهیم خانرا بمعه محبوسان روانه حضور ساخت خود در محله گلشن

در حویلی ظفرخان طرح اقامت انداخت تاریخ ورودش چنین

نگاشته اند ؛ گلی زگلشن تاریخ چید بلبل گفت ؛ بهار آمد و

آمد شگوفه دولت ؛ بعد روانه نمودن نامزده چندگاه در حفظ

حمایت خلق بواقعی پرداخته چون بجهت تنبیه راجه جمون مامور بود

ابو الفتح خان نام یکی از منوبان نایب گذاشته روانه لاهور

گردید

گردید ابو الفتح خان همگی یکسال گذرانیده و شیخ ابو الفتح نام یکی
از مقربان جانشین ساخته خود از اینجا بدر رفت در آنوقت
حادثهٔ قحط غله رو داده ازین سبب مردم گدا بسیار در یافتند
از مطالعه تاریخ کشمیر ذهن نشین شد که ابتدای مفسدهای فرقه سنی
و شیعه که در هر وقت بظهور پیوسته بعد اندک مدت مقیم
حقیقی بحادثهٔ قحط غلات مردم مفسد و اشرار را گرفتار ساخته
آزار بسیار کشیدند و در همین که سراسر توقه همگی باشندگان
اینجا از رنج و محن قرین حال شد بهر حال در سنه هزار و یکصد و
یک **مظفر خان** بخلعت صوبه داری سرافرازی یافته مرتکب
افعال ناشایسته و بدعات شکار اندازی ظلم و تعدی گردید
و باینجهت در حضور پادشاه مقهور و معزول شد بجای او در سنه
هزار و یکصد و سه **ابو النصر خان** برادرش بمرتبهٔ ایالت فایز گردید

مظفر خان

او نیز بدستور برادر پدر که بدعات بنا نهاده او برقرار
گذاشت بظلم و تعدی و بیرحمی روادار شده خود آواره دشت
بدنامی و ادبار ساخت پس از وی در سنه یکهزار و یکصد و نهم
فاضل خان
سررشته نظامت از دفترخانه حضور در کف اختیار
که مردی بغایت فاضل و با احسان بود افتاده در عهد خود رفع
بدعت های حکام گذشته نمود در اکثر جاها سراها و باغات و
سدبندی بنا گذاشت مخلوق از حسن نیت حق طویت راضی و
شاکر داشت هر قدر که در اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده اش
در سررشته تحریر رقم پذیر شود باقی است فاضل منیف خلاصه
مطلب اینکه چون بسنجید که میزان عقل کامل فرداً فرداً دفتر رو
روزکار را ابتر نموده در روزنامچه ایام از استحکام نیت
نه بد و صنعه فراغ در اوراق حکومت از خصومت ها داشت

ودر جمع وخرجی زمانه از نامداری بجایزه فکر صائبش نرسید
نظر بران از درگاه خاقانی باستعفای حکومت روادار شد
از انقرار او را طلب حضور شده بجای او ابراهیم خان مرتبهٔ
سیوم در سنه یکهزار و یکصد و سیزده بایالت سرافراز
گردیده داخل خطه شد بحسن نیت و خیر عام همت برگماشت
بصلح و کل در امورات مملکت کار روا بود بعد انقضای مدت
بحسال از قرار فرمان شاهی بطلب احمدآباد بتغیر شهزاده
بیدار بخت بخت او بیدار شده عازم و راهی آن نواحی
گردید بتغیر او **نوازش خان** بنوازش خسروانه سربلندی یافته نوازش خان
خود در حضور پادشاه ماند **شرف خان** یکی از معتبران بنیابت
روانه ساخت هنوز او داخل شهر نشده بود که عالمگیر پادشاه
از دار فنا رحلت بدار البقا بربست سن چهل و یک بود

که بر تخت سلطنت جلوس نمود در سنه تولد یافت آفتاب
عالمتاب تاریخ تولدش مرقوم است آفتاب عالمتاب تاریخ
جلوس نوشته اند پنجاه و دو سال بر تخت فرمانروائی ممکن
داشت تاریخ آه شد آفتاب زیر زمین ؛ تاریخ وفاتش
تسطیر کرده اند باین تفصیل پنج پسر ازو مانده ؛ شهزاده سلطان محمد
شهزاده معظم اعظم ؛ شهزاده محمد ؛ شهزاده احمد اکبر ؛ شهزاده
کام بخش ؛ هنگامیکه وفات یافت شهزاده معظم بچهٔ دوم او که در
زندگانی پدر بزرگ مانده کابل و پشاور و ملتان و لاهور مامور
بود قریب ده سال بدان حدود میگذرانید در توقف پشاور
بوده عنان عزیمت بجانب لاهور بر تافت از انجا بحسن
تدبیر منعم خان بر جناح استعجال بصوب اکبرآباد عطف عنان نمود
از انطرف برادرش شهزاده محمد اعظم استقامت ورزیده

فیمابین

فیمابین جنگ و محاربه اتفاق افتاده چون فتح و ظفر در قبضهٔ
اختیار الهی است شهزاده معظم بعد از فراغت از جانب
دشمن با دل خرسند بر تخت هند جلوس نمود خود را ملقب
بشاه عالم بهادر ساخت تاریخ جلوسش چنین گفته اند ؛ قدسیان
بهشت سال جلوسش ؛ بشه مرشد کامل گفتند ؛ عرصهٔ حسن شهنشاهی را
محفل خلد مشاکل گفتند ؛ سال تاریخ همایون سعید ؛ حسن شهنشاه
عادل گفتند ؛ در هنگام سلطنت عالمگیر بادشاه چودری
جهیش نام شخصی در کشمیر بر خدمت چودریای استقرار و استقلال
داشته از قرار هندوبست چک بست قلمداد دیوان تودرمل
کارروا بود از هنرمندی و دانشوری او دهستان مشهور است
هشتاد هزار روپیه از علاوهٔ رسوم چودریای از محالات
نقدی و جنسی هر سال مقرر داشت کارهای نمایان در عمل و فعل

خود بظهور آورده است جای بود و باش بطرف دل مور

نموده هنگامیکه بنای تعمیر گذاشته اندازه درست ساختن

سد میانه دل که از مکان ناید یار تا اشته براری که دو نیم

کروه راه مفاصله دارد بخاطر آورده معماران را اجازت داد

نیز تعمیر باستماع این کلام دور از فهم حمل بر جنون و سلب عقل

رو کرده دیده چند روز بتغافل گذرانید از اصرار او دریافت

کرد که انجام اینکار بفکر معمار درجه اعتبار ندارد پس دو سه کس

ذمه دار این امر را به نمایان ساختن رزهای بسیار دلدهی

نموده بمعماری بنیان آن مشغول ساخت عمارات عالی بجهت

سکونت خود شد مستحکم بنا بر عبور مرور مردم باغی در موضع

اینشه براری در غایت وسیع از انار و آلو و درختهای

میوه دار و آبشارها طرح انداخته تیار نمود باعث عشرت

و رشک

و رشک اکابران وقت گردید الحاصل شاه عالم نهاد بعد
جلوس لوای عزیمت بالصوب لاهور اهتزاز داده چون
نوازشخان در ایام های سلطنت چغتائیه بکشمیر آمده بود در عهد که
میگذرانید عرضداشت مشتمل بر مهمات کوهستان و کم خرجی
منصبداران بحضور ارسال داشته عریضهٔ او را دستخط نشده
تغیر یافت مردی سخندان و دانا بود این شعر از اشعار او ست
؛؛ دلم ربوده آن غنچه نگارین است ؛؛ محسنی که بدل ناخنی زند نیست
بجای او گلستان حکومت بنام جعفرخان سرسبز و ریان گردید
مردی شرابی و عیاش بود شب و روز کار بخوردن
خمر و شراب داشت از لطف و احسان بوی گلستان در مزاجش
نبود کسان او مردم را آزار میداد بمدت یکسال و سه ماه
به ناقهمی و بدمزاجی بسر برده از فرط شراب آزارمند گردید.

از سموم هموم اجل گل جعفری زندگانیش بحران رسیده پژ
مرده دلان از تندباد بی انصافیش را غنچه خاطر شگفتگی در آمد
بعد وفات او اکابران وقت عارف خان را که علاقه دیوانی
تعلق داشت نایب بنظم مشخص نمودند دران اوان ابراهیم
خان مرتبه چهارم از حضور شاه عالم بهادر از نظامت کابل
و پشاور معزولی یافته بحکومت انجید و خطاب علیمردان
خان اختصاص یافت وارد این سرزمین شد اهمیز بته چندگاه
گذرانیده رخت عزیمت بسر منزل آخرت کشید و بعد فوت او
باز عارف خان بامورات مملکت می پرداخت در همان ایام
کرت ثانی نوازشخان بخلعت حکمرانی سرافرازی یافته سر عارف
خان را بعلاقه دیوانی بنابر دیانت و کاردانی مشمول عنایات
آشکارا و نهانی ساخته بخطاب امانت خانی اختصاص داد

بنین

نیابت خود بأو ارزانی داشت در عهد حکومتش یکی بسبب سیلاب
که از کثرت بارش باران طغیان نموده اکثر خانها و مزروعات
باب رفت دوم حادثهٔ آتش که در بازار محلات صرافان
شعله ور گردیده تا محلهٔ محمد قریب بیست محله خاکستر شدند بحادثهٔ
آب و آتش مخلوقی با خاک یکسان شده بباد رفت بعد آن
عنایت الله خان که در حضور مرتبهٔ شادمانی داشت از روی
عنایت خاقانی بصوبه داری خطهٔ مذکور گردیده و او نیز عارف
خان را که از زمرهٔ معتمدانش بنیابت مقرر ساخت بعد انقضای
اندک مدت عارف خان در کمال عروج اقبال بحضیض عدم
فرو رفته در سنهٔ یکهزار و یکصد و بیست و سه بجای او
مشرف خان جانشین گردید در سنهٔ یکهزار و یکصد و بیست
و چهار شاه عالم بهادر وفات یافته مدت پنجسال بر تخت

فرماندهی هندوستان حکمرانی کرد چهار پسر داشت سلطان
معز الدین مخاطب بجهاندارشاه سلطان عظیم الدین معروف
بعظیم الشان سلطان رفیع القدر مشهور برفیع الشان
سلطان اکبر ملقب بجهان شاه بعد فوت پدر هر چهار برادر
در قابو جوی همدیگر راه پیشتر گردیدند آخر الامر جهاندارشاه
بحسن سعی عقار خان و میر بخشی ذو الفقار جلادت را آب داده
در عرض دو سه روز شهزاده ها و بچهای آنها را که زیاده از بیست
و چهل تن اجتماع داشتند و اکثری را از تیغ گذرانیده جمعی را
اسیر و محبوس ساخت بر سریر سلطنت صعود نمود پادشاهی

جهاندارشاه پسر شاه عالم بهادر ملقب بابو الفتح جهاندارشاه غازی

چون جهاندارشاه سریرآرا گشت ذو الفقار خان را بمرتبه
وزارت اختصاص بخشید نام خود ابو الفتح جهاندارشاه غازی نهاد

العهد

القصه در سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار بدستور ایالت
خطه بعنایت الله خان معزز نمود بجهت آنکه هدایت الله خان را
منصب خان سامانی بخشید در همان سنه بانجدو آمده
همگی مدت هشت سال و نه ماه گذرانیده بود محمد مظفر نام
شخصی از حاکمان پهکلی محال کرنا متعلقه کامراج را متصرف
گردیده بنا بر تنبیه تادیب آن بی ادب لشکر خود را روانه
ساخت در ضمن اشتهار یافت که در هندوستان انقلاب
بهم رسیده حاکم دیگر بتغیر عنایت الله خان در حد کوهستان
وارد شد متین همقال آنکه سلطان فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان
که دران هنگام حاکم بنگاله بود رایت منازعت برافراشته
بعنایت و یاری سادات بارهه بطرف اکبرآباد بعزم محاربه
جهاندارشاه آمده فیمابین هنگامه حرب و ضرب برآراسته شد

بعد جد و جهد موفور جهاندارشاه از خیال جهانداری دست
بردار شده قرار بر فرار نهاد بجانب شاهجهان آباد روانه
گردیده از خانهٔ اصف الدوله روپوش ماند او صلاح کار
در رفاقت او ندیده نظر بند گذاشت سلطان فرخ
بی شور و شر بر تخت سلطنت جلوه گر شد بادشاهی سلطان فرخ
در سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار جلوس نمود تاریخش چنین
گفته اند بیت مژده بگوشم رسید از ظفر بادشاه بیت از پی تاریخ آن
شکر خدا گفته ام بیت بعد جلوس عنان عزیمت بصوب شاهجهان
آباد معطوف داشته جهاندارشاه را از خانهٔ اصف الدوله بر آورده
معه اکثر شاهزاده ها و امرا مقتول داشته ساخت سعد الله خان بچه
عنایت الله خان نیز در ضمن آن بقتل رسید فرخ بادشاه
از حرم کشمیری که در عقد عظیم الشان بود تولد یافته است القصه معتبر

عنایت الله خان سادات خان بنظامت کشمیر عز اختصاص
پذیرفته چون دخترش در حرم پادشاه بود خدمات دیگر نیز
باو تعلق یافت خود در حضور ماند علی محمد خانرا به نیابت خود
گماشت عنایت الله خان از شهر بدر رفته بطرف عزتین رفت
علی محمد خان مدت دو سال حکمران بود ملازمان و کسان او دست
تطاول دراز کرده بکوتاه بینی و رسوائی افتاده مخلوق را
آزار رسانیدند اخبار بیرحمی و ظلم او بحضور پادشاه رفت اورا
معزول ساخته بجای او اعظم خان را بنظامت روانه ساخت
همگی پنج شش ماه گذشته بود که باز علی محمد خان را روانه نمود
این مرتبه قریب یکسال بسر برده معاوضه او احترام خان را راهی
ساخت تا هفده روز حکمران بود عنایت الله خان که از عزتین
معاودت نموده بحضور پادشاه رسیده بود ورود مورد

الطاف گردیده نظامت کشمیر باو تعلق گرفت واو به نیابت
خود میر احمد خان نامی که مردی شجاع بود در ضبط و ربط امورات
ملکی حوصله تمام داشت روانه ساخته در سنه یکهزار و یکصد و بیست و
نه داخل خطه گردیده در پرداخت رعایا تدارک متغلبان
سعی موفور بکار برد دران آوان در سنه یکهزار و یکصد و سی
و یک باقتضای گردش دور فلک فرخ سیر از روی غالب
سلوکی و بدسیری سادات بارهه کام فرسای جاده ممات
گردید تفصیل این اجمال آنکه چون در اوایل باعانت و یاوری
آنها بسلطنت رسیده بود و ازین رویداد در حضور او دستگاه
کلی داشتند دران ایام ازبسکه آنها میرود حسب الاراده
رب قدیر از راه قصور تدبیر حل و عقد امورات در دست
محمد مراد خان و اعتقاد خان که امرای وقت بودند سپرده

بمعنی

همعنی باعث نامرادی و بد اعتقادی سادات شده در فکر کار
بودند با اعتقاد خان عهد و پیمان درست نمودند آن
ناعاقبت اندیش را القسم شان اعتقاد بهم رسیده حراست
قلعه بدست کسان آن ناکسان داد و تصرف دولتخانه که بدست
آنها افتاد شبی فرصت یافته فرخ سیر را گرفتار ساختند میل
در چشمش کشیده قریب یکماه محبوس بود بعد آن اورا از تیغ گذرانیدند
و تاریخ وفاتش اینست ؛؛ دیدی که چه با شاه گرامی کردند ؛؛
صد جور و جفا ز روی خامی کردند ؛ تاریخ شهادت شهنشه دل
گفت ؛ سادات بوی نمک حرامی کردند ؛ مختصر که سادات
ناسعادتمند بعد اتمام کارش شاهزاده رفیع الدرجات پسر
شهزاده رفیع الشان را از حبس بر آورده تخت نشین ساختند
همگی چهار و پنج ماه سلطنت عارضی کرده بعارضه دق ازین دار

ناپایدار درگذشت سلطان رفیع الدوله برادر او را سلطنت
دادند و او نیز بدستور برادر بیح و شش ماه متمکن تخت بوده
بعد آن بقضای موعود در تخته تابوت جا گزین شد پس
از آن امرا عهد و سادات بارهه باتفاق محمد شاه ابن
جهان شاه که در قلعه شاهجهان آباد محبوس بودند شب
آورده در اکبرآباد تخت و تاج را بوجود مبارکش رواج
دادند ظل رب تاریخ یافته شد پادشاهی محمد شاه بن جهانشاه
در اوایل سنه یکهزار و یکصد و سی و دو جلوس محمد شاه
بادشاه بظهور پیوست مدعا که میر احمد خان نایب عنایت الله خان
قریب سه سال در کشمیر نظم و نسق کند رانیده در اوایل جلوس
محمد شاه حسب الاراده خالق نوع شرف و شور و شر در میان
محتوی خان و طبقه هنود روی نمود صورت واقعه آنکه محتوی خان

معروف بعبد الغنی بود در هنگام شهزادگی شاه عالم بهادر که
بطرف کابل و پشاور بتطامت گذران داشت از کشمیر بدر رفته
ایام خود بدان طرف بعشرت میگذرانید بتقریب معلمی در مجلس
شاهزاده راه یافت بعد وفات پدر که بهره یاب سلطنت
گردید در حضور او رفته بعذر معاش فرمان جاگیر حاصل کرده
بازگشت بکشمیر آمد و در آوانیکه فرخ سیر حکمران شد جاگیرش
در ضبط آمد بامید اینکه فرمان اجرای جاگیر از سرکار او سر نو
حاصل نماید و باز روانه هندوستان شد چند مدت بدانحدود
سرگردان بود چون نیز مرادش بهدف نرسید و محروم و مایوس
بازپس آمد از آنجا که اهل هنود را در اینجا در حضور استقلال کمال
دید با آن دلخستگی میر احمد خان بحرفهای تعصب مذهب ترغیب
نمود خان مزبور درین مذکور مانع آمده از بسکه وساوس

شیطانی گریبان گیر حالش بود از تیره رائی و هرزه درائی
خود لب نیاموده قدم جسارت پیشتر گذاشت درین ضمن اکثر اعیان
وقت صلاح در آنست که این صاحب اندیشه را لجن تدبیر اسیر
سازیم او بجبال نیاورده اهمال بظهور آورد و بسبب هرج مرج
سلطنت آن ناعاقبت اندیش موافق کردار بد راه عناد
پیش گرفته در عرض مدت یکدو ماه مردم عوام را که نه از دین
خبری نه از ملت و آیین اثری دارند و بحروف فساد و عناد
از راه برده کینه خواه طبقه هنود گردید میر احمد خان برین معنی
اطلاع یافت باتفاق ارباب زمانه او را بخانه آورده در
ظهور انتقم حرکات ناشایسته ممانعت نمود و او از روی
سیه درونی بکلام آنها گوش نگذاشته درینوقت بخشی بگوش
میر احمد خان گفته بود که صلاح در بند این ناسعادتمند است

که کار

که کار از مواعظ و پند در گذشته او بتغافل در گذرانید
پس از انجا خلاصی یافته بخانه خود رفت و روز دیگر مردم
عوام در راه و بازار هر جا هندوی را بر اسپ سوار دیدند
فرود آورده تا آزار او روا دار گردیدند رفته رفته بهر طرف
دست بتاراج و تطاول دراز شد میر احمد خان بمجرد استماع
این اخبار سپاه خود را بحکم برجوعه ساختن و اسیر نمودن آن
بدگوهر نموده عوام تیره سرانجام باصغای این پیغام بجنگ و
جدل دست و بازو گشاده لشکریان لاچار دست به تیغ کرده
اکثری از هجومیان را بقتل رسانیدند و ازانجا که هجوم عام
نهایت بود جمعی مقتول بعضی مجروح گردیده نظر بر جروح و
ازدحام باز گشت برگشتند این معرکه در محله کلاسیور بظهور رسید
بعد معاودت سپاهان مردم هجومی از بس شوخی محله مزبور را

آتش دردادند اکثر محلات گرد نواح درین فساد بیاد رفتند

وخصوصا در هرجا و هر محله تاخت آورده طبقه هنود را انواع

آزار عاید حال گردید و که تقریر آن باعث طول مقال است

و اموال اکثر بیوپاریان در معرض تلف درآمده دوربرگشت

تاریخ این فساد موافق افتاد بهرحال درهمان سنه نجابت

الله خان میر احمد خان را طلب حضور کرده بجای او عبدالله

خان را به نیابت مقرر نموده روانه ساخت بعد ورود او در شهر

شور و شر از حد بیشتر جلوه ظهور یافت آن عم بدست خود بر دست

بدستور بیش از کردار بد خویش لبس نیامده بخیال محال ورد افتاده

محال خاص را متصرف گردید و از حاکم و ناظم اندیشه بخاطر اندا ثبت

از سستی حکم او که اخبار بحضور رفت مومن خان را از زور

آور و سخت بازو برگزیده بنظامت روانه ساختند خان مذکور

ماموز

هنوز در هیره پور توقف داشت که اظهر خان دیوان باتفاق
منصبداران شاهی بکینه خواهی سمند غیرت را جولان داده
محتوی خان را با بعضی از اشرار بدشعار که در پیکار با او یار بودند
بیست و یکم ماه ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو
بقتل رسانید غیر از ذخیرهٔ عصیان حاصلی نکرد باغوای آن
ناستوده عالمی بباد رفت بعد کشتن او عوام خودکام در محله
جدی بل رفته مردم شیعه را بانواع رنج و محن قرین از زن و
مرد صغیر و کبیر آن طایفه جاده نورد بادیهٔ عدم ساختند که مال و
اموال شان بتاراج رفت مومن خان بعد ورود شهر شرف
الدین بچه او را نظر بر سراسیمگی و هجوم عام سرافراز ساخته بجای
پدر جانشین کرد چندان حکم او استحکام نه پذیرفت کار او رونق
نگرفت عنایت الله خان که در حضور بوزارت مقرر بود

عبد الله خان

بفحوای این رویداد اظهار نموده از نظامت دست برداشت
پس بتغیر مؤمن خان عبد الصمد خان بنام عبد الله خان پسر خود سند
فرستاده نیز بدستور گذشته بنابر مخالفت خود استقلال
مدد شرف الدین چهار روپنجاه گذرانیده عاجز آمده بعرضداشت
بحضور نوشت عبد الصمد خان باصغای رویداد فتنه و فساد
بوفور کین همه جلادت زیر زین آورده با بندگشته تنبیه و
تادیب فسادگاران از حضور رخصت حاصل نمود با جمعیت بسیار
در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار درین دیار رسید و
بمجرد ورود دمد شرف الدین را که واسطه فتنه و شور بود
با جمعی از مفسدان فساد پیشه اسیر و گرفتار ساخت اکثر را بقتل
آورد و بسیاری را به نسق رسانید همگی مدت شش ماه بکمال خشونت و
بسر برده روانه لاهور شد ابو البرکات خان به نیابت درانجا

نشنید

نشانید بعد انقضای مدت پنج شش ماه از روی اخبارات
دروغ دشمنانش که ازو آزرده خاطر گردیده بجای او
حبیب خان حرار یکی از منسوبان خود روانه ساخت تا یکسال
حکمران بود دران ایام نظامت این سرزمین از دست
عبد الصمد خان بدر رفته معبر او در سنه یکهزار و یکصد و سی
و شش اعظم خان از حضور شرف ترخیص یافته وارد خطه
گردید باجرای امورات ملک پرداخت در عهد او واقع
گیرانی غلات بشدت عظم صورت ظهور پذیرفته که هلاک مردم
بدرجه اتم پدیدار گردید و غله و برنج حکم طلا پیدا کرد انقصه بعد
چند ماه آتش قحط بفضل رب العزت فرونشست دران هنگام
مدت یکسال اعظم خان گذرانیده بود معزولی یافت مرتبه سوم
عنایت الله خان بنظامت اینولایت سرافراز شده به بنیاد خود

فخر الدین خان را روانه ساخته یکسال و چند ماه گذرانیده در آن
روزها عنایت الله خان در هندوستان بتقاضای خود درگذشت
خان مزبور را در کشمیر بود در عهد عالمگیر پادشاه مادرش در هند
رفته بوسیله اتوتی در خدمت زیب النسا دختر پادشاه درجه
اعتبار یافته چون قدم در تعرش داشت در حرمخانه به بهانه
طفلی طفیل ما در آمد و رفت بی مراجعت بواب و دربان
می نمود بمرور ایام بیاوری طالع خداداد استعداد بهم رسانیده
در حضور پادشاه دستگاه منزلت یافته بعنایات شاهانه
بهره مند گردیده بعد فوت عالمگیر پادشاه بدستور در نزد
شاه عالم بهادر مقرب بود تا عهد محمد شاه بهمان عنوان میگذرانید
بعد وفات او عقیدت خان که بزیور عقیدت و اعتقاد در حد مبت
پادشاه مزین بود بمرتبه صوبه داری خطه رسیده به نیابت خود

ابو البرکات خان مشرف امتیاز بخشیده تا سه سال بفراغبال کار
روا بود بعد آن در اواخر سنه یکهزار و چهل و یک بسبب نالش
مردم انجدود نظامت این سمت از دست عقیدت خان
بدر رفته بجای او اغرخان وارد گردید در همان سنه داخل
شهر شد تا ششماه بحسن نیت کار روا بود بعده برهنمای بعضی
قبیح اطوار پا از دایره انصاف بیرون کشیده جاده نورد
بادیه بیرحمی و ناانصافی گشت ابو البرکات خان را در آن زمان از
طرف او صاحب کار بود روانه هندوستان نمود مردم شهر و
اعیان وقت برانجهت دربند روشن الدوله ظفرخان
که در حضور بسبب سرپرستی او تلاش داشت رفته از تیره رایی اغرخان
احوال روشن ساختند کوشکدار شد بتغافل گذرانید و بمعاینه
انحال لاچار اتفاق اجتماع نموده بر اخراج او کمر سعی چست بستند

تا مدت بمقابله همدیگر روز بازار فتنه و فساد گرم بود در ضمن روشن
الدوله را در هندوستان واقعه رو داده بعرض او شد که
اینهمه تیره رایی اغرخان و دعای بد کشمیریان است باین کمال
در حضور تغیر اغرخان شده فرمان طلب برای او ارسال داشته
پیش از آنکه بمقابله او در آمد کشمیریان هجوم او برگردیده قافیه
اش تنگ ساخته بودند بلاچاری همعنان خفت و خواری در سنه
یکهزار و یکصد و چهل و یک بمغلوبیت از راه بارهموله بدر رفت
در بدل او امیرخان بایالت سرافراز شده چون ابو البرکات خان
بدالحدود وارد بود او را به نیابت خود روانه نمود در سنه
یکهزار و یکصد و چهل و دو در اینجا رسیده مدت دو سال مسند
نشین حکومت شد دران اوقات امیرخان و احترام خان
باقی یکی از متوسلان خود را سرافراز ساخته بجای او روانه کرد

اتفاقاً درآنوقت گرانی غله رو داده بحدی رسید و شورش مردم
عوام هجوم آورده او از روی نادانستگی بروای خرابی شهر
اندیشه بحرمتی خود بخاطر نیاورده عوام الناس را حکم کشیدن غله
داد آنها از قرار حکم هنگامهٔ فتنه و فساد نهاده بخانهٔ عنایت
الله خان داروغه عدالت اشرف نام شخصی معتمد را از تیغ گذرانیدند
نیز خانهای مردم غله دار رفته بعد تاخت و تاراج بآتش در دادند
شور و شر در شهر پدیدار گردید ازین رو احترام خان از پایهٔ
حرمت افتاد و درتغیین با ابوالبرکات خان کدورت بهم رسانید
فیمابین هر دو کس آثار نفاق هویدا گردیده درصدد یکدیگر
ماندند طرفین بجنگ درافتادند چون مردم شهر راغب بطرف
ابوالبرکات خان بودند و بعد جد و جهد موفور احترام خان تاب
مقابله در خود نیافته راه هندپیش گرفته بدر رفت ابوالبرکات خان

بدستور مسندنشین شد بعد رسیدن احترام خان ارسالداشت
بعد از چندگاه از حضور معتبر او دلیرخان که شخصی از مردم نابت بود
بابالت مقرر شد خود در لاهور مقرر نموده دل مایل آمدن
انجد و دست نیز از ان فرمان نیابت بنام ابوالبرکات خان
فرستاد بفراغ دل در انصرام مهام اهتمام مینمود از قضا در ایام
در توقف لاهور جاده نور دممات گردید در سنه یکهزار و
یکصد و چهل و هشت یکی بسبب سیلاب که از بس افراط باران
طغیان نموده تا مدت در صحرا و خانهای بیرون شهر ساکن بودند
اکثر از زراعت و خانه‌ها خراب شدند دوم زلزلهٔ عظیمی بظهور
یافته که یاد از روز قیامت میداد خانهای بسیار در شهر و دهات
از بنیاد افتادند و عالمی بباد رفت قریب سه ماه مکرر و متواتر
ولوله و زلزله در تزاید بود اما چون روزهای اول اشتلم نداشت

بجر

بعد رفع اینحادثه ابو البرکات خان با اهل شهر فساد رو داده توضیح
اینحال اینکه قبل برین چندگاه مردم بینه که زمینداران مظفرآباد هستند
با ابو البرکات خان منازعت رو داده جعفر کنت را که رئیس ملک دوره
با تفاق برادرانش و تواهین خود بنا بر تنبیه آنها روانه ساخته
در انصرام اینکار سعی موفور بکار برده دفع نمود بعد معاودت
آنخدو و چندان قدردانی در حق او نشده ازین سبب آزرده خاطر
گردید پس از انقضای اندک مدت بینه بار دیگر سر بشورش
برداشتند و باز جعفر کنت را با چند خود و منصبداران شاهی
همراه داده روانه بارهموله ساخت او بنا بر آرزوی سابق
لشکریان و دشمن را از در دوستی درآمده تحریک استقامت و مقابلگی
نمود و از بیخت منصبداران توهمات بهم رسانیده بی اجازت
از بارهموله برخاسته آمدند و وقوع اینواقعه منتج بخصومت شد

جعفر گنت مردم شهر را با خود متفق ساخته باندیشه جنگ پلهای شهر
خراب کرده روا دار فتنه و فساد گردیده تا سه ماه بازار این
شور و شر گرم بود بحکم ابو البرکات خان بقدر هشت هزار خانه مفسدان
بصدمه آتش برباد رفتند و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه امر که
بظهور پیوسته در آخر جعفر گنت باتفاق عموزاده ابو البرکات خان
در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه مردم پنج نوح بکومک آورده هنگامه
حرب و ضرب برپا شد بعد تلاش بسیار ابو البرکات خان بازی خود
راست دیده و راه فرار پیش گرفت بجانب لاهور روانه گردید.
مردم عوام خانه ایش را آتش کشیدند بعد آن خلیل خان برادر
یادگار خان ناظم مقرر شده در همان سنه درانجا رسید در عهد او
مردم خیره سر و حیله گر خصوصاً منسوبان جعفر گنت بخود رای و بی پروای
سر برداشته خانهای اکثر مردم بهانه غله داری و عداوت ایامهای سابق

باقی

تا تنش در داده بود چون از روی او بند و بست شهر صورت نگرفت
لاچار شکایت بحضور نگاشته استعفای حکومت خود روانه
ساختن ناظم دیگر استدعا نمود چون کیفیت مبنی انتظامی و خیره سری
مکشوف خاطر پادشاه گردید فخر الدوله بهادر را بنظامت ملک
سرافراز ساخته در آخر سال داخل شهر شد چند ماه نظم و نسق تمام
بانصرام رسانید مردم فتنه پیشه و فتنه اندیشه را بانواع زحمت
و خواری در شکنجه تعذیب درآورده از پا درانداخت اکثری را
بنابر هنگامه آرائی زیر فیل داد و بعد فراغ نظم و نسق شهر بعزم گرفتار
ساختن جعفر کنت که بصوب سوپور از مدتی مصدر شور و شر
بود روانه گردید او باستماع الخبر تاب مقاومت در خود ندیده
بجانب کوهپایه رفت بدستش نیامد اخبارات قلع و قمع
مکرر بحضور رفت بتغیر او عطاء الله خان بچه عنایت الله خان که

که مخاطب بنام بدر شده بود برتبهٔ ایالت سربلند گردید فرمان
نیابت بنام عظام الدینخان ارسال داشت فخر الدوله ازین حرکت
نهایت آزرده خاطر گردید او را قید نمود زر بسیاری گرفت
قاضی خان را از طرف خود نایب گذاشته روانهٔ هندوستان
گردید بعد روانه شدنش عظام الدین خان او را معزول ساخت
خود مسندنشین شد پیش از ورود فخر الدوله در لاهور

حقیقت نادرشاه نادرشاه بادشاه ایران بعزم تسخیر هندوستان
در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک بعد تسخیر کابل
از پیشاور برای محمدشاه نامه فرستاد و محمود بادشاه در فکر
بود که بعد چندگاه نادرشاه بالشکر جرار وارد هندوستان
شد محمودشاه هرچند حیلها بکار برد و پیشرفت نشد و یارای مقاومت
با او ندید لاچار در صلح زده رتق و فتق مملکت را باو واگذاشت

وسلطنهای

ونیکیهای نادره کذرانید نادرشاه نیکیهای اورا پذیرفته
تا مدت پنجاه و هفت روز در شاهجهان آباد توقف داشت
و سکه و خطبه بنام خود جاری نموده محمدشاه را بر تخت دارایی متمکن
داده لوای عزیمت بجانب خراسان برافراشت در روزهای
بزم آرایی مطربه با حسن و جمال از خوش پسندان محمدشاه در سرود
سرایی و مجلس آرایی همدم صحبت بود بنابر آنکه لهجه خوش و ناز و
ادای دلکش وی پسند خاطر نادرشاه افتاده هنگام مراجعت اورا
بحضور آورده امر کرد که بگو ای محبوب مرغوب در اینجا میمانی
یا همرکاب می آیی چون آن مطربه دل برفتن مایل نداشت باین دو بیت
بلهجه خوش اختصار نمود رباعی من شمع جانگدازم تو صبح دلکشایی
سوزم گرت نبینم میرم چو رخ نمایی :: نزدیک اینچنینم دور آنچنانکه گفتم
نی تاب وصل دارم نی طاقت جدایی :: این ادا بنهایت بخاطرش

جایگیر شد مطلق العنان ساخت تکلیف آمدن خراسان نمود و خود
لوای مراجعت برافراخت در وقتیکه بسوی هندوستان کوچ
داشت اکثری او را گفته و بیگمانه خوارزم برده حیا و آزرم
از رو برداشته بزم کینه و رزم سر از گریبان زیاده سری
برآورده باندیشه دست درازی قدم بحدود خراسان گذاشته
بودند و در قصد انتقام آن جماعت کوشیده تنبیه بلیغ نمود و
الحاصل در سنه یکهزار و یکصد و شصت بمقتضای امر قضا تیغ
زهرآگون بیرحمی و عار کشتی را آب داده بنابر استیلا بر سودا و تیش
و توهمات قرة العین جهانداری برضایع میرزا که مهین فرزندش
بود از نظر انداخته دیده جهان بین او را از روشنایی تیره کرده
از غم این معنی تغیر در دل او راه یافته آشفته مزاج گشت بظهور این
فتور اکثر سروران تربیت یافته با یالت سرافراز بودند

نوای مخالفت برافراشته اند و همین معنی سبب شدت ماده واز
هر طرف اسباب نفرت و وحشت آماده گشته و کارش از نظم طبع
افتاد و درینحال راه مروت بسته باب الواب برکشاد بر اهالی
و موالی غریب و ضعیف اسم نویس گردیدند و در دستردنک و
ترک و تاجیک آتش این فتنه درگرفته اگر احیاناً احدی گردن
از اقرار بپیچید فی الحال طناب در گردنش بپیچیدند مملکت که وارد
میشد و تربیت مییافت چون شدت ضرب و ستم از حد شد
بیگانه و خویش خصومت اندیش گشته هنگامیکه بعزم تنبیه راهی بود
در منزل فتح آباد جماعه از قوم افشار که بپاسبانی سراپرده خاص
اختصاص داشتند بتحریک چند نفر سرکردگان افشار نیم شب
داخل سراپرده گشته اتمام کارش پرداختند تاریخ وفاتش چنین
نگاشته اند ؞ مترس از کسی و بگو بیدرنگ ؞ جدا شد سر و پای نادر

بر تیغ * ملخص آنکه فخر الدوله که از لاهور فرمان ایالت حاصل

نموده بکشمیر در رسید سکه و خطبه را بنام نادرشاه رواج داد

چهل روز در اینجا باستقلال بود چون قبل ازین ذکر آمد رفته رفته

از اعیان و اکابران این سرزمین آزرده خاطر و اندوهگین

بود و از درکین در آمده مردم را بانواع زحمت قرین ساخت

نادرشاه بعد معاودت هندوستان دخل تصرف بممالک

محروسه نکرده بدستور حکام چغتائیه متصرف گردیدند عنایت

الله خان که قبل از مجمه نادری بایالت خطه سرافرازی داشت

بدستور باز تعلق یافت بنابران مردم شهر و منصبداران شاهی

باتفاق همدیگر بکینه خواهی ساخته فخر الدوله را از شهر بدر کردند

واو باغوای بعضی اشرار در بیرون شهر چهار پنج ماه توقف انداخته تا

دو ماه بازار مخلوقات و خرابی شهر دست درازی کرده

رفیق

بعضی اطراف شهر را باتش بیداد بنیاد داد اکثر مردم را از روی
خصومت و عناد بقتل رسانید ازانجا که از حضور تغیر یافته
بود نیز چون السیاد کی مردم بوافقی ندید صلاح در ماندن اینجا
نداشته روانهٔ هندوستان گردید و عنایت الله خان
و ابو البرکات خان که دران آوان در رستاله گذران داشت
به نیابت خود روانه ساخت بعد دو سه ماه خود باینطرف آمده
در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو داخل شهر گردیده پنج ششماه
با ابو البرکات خان راه مودت و دوستی می پیمود در آخر فیمابین
شان اتفاق نفاق افتاد بخصومت و عداوت کار رواکرد بدین
نوبت بمجادله و نزاع رسید و جنگ درمیان واقع شد و عنایت
الله خان شکست خورده ابو البرکات خان غالب آمد و عنایت
الله خان در شهر روپوش حبیب الله خان بچه اش فرصت گریز یافته

بطرف سوپور روانه شد همگی پانزده روز گذشته که از
زمینداران مظفرآباد کومک آورده بازگشت بجانب شهر عنان
عزیمت برتافت ازینطرف ابو البرکات خان نیز با جمعیت روانه
شده در مکان باره برت تلافی فریقین دست داد ایمرتبه
ابو البرکات خان خود را در برابر او سست دیده فرار اختیار نمود
بطرف پونچ روانه گردید عنایت الله خان بعنایت الهی
کامیاب گشته از جای اختفا برآمده بر مسند حکومت قدم نهاد
سر رشته ملکداری چندان بدستش نیفتاد و دران آوان
ابو البرکات خان جری بتحریک بعضی اهالی شهر که در هنگام محاربه
بسبب عنایت الله خان مصدر بی ادبی شده بودند و برخی
با مداد و کومک راجه ولی و راجه زمان زمینداران پونچ
با جمعیت لشکر و سپاه رو براه آورده در سواد شهر داخل گردیدند

ورود او

بورود او حبیب الله خان تحلت و یاری بعضی منصبداران
شاهی مردم قشونی خود بمقابله برآمده در مکان هفت چنار بکمال
افتخار طرح محاربه ریخته بی آنکه حرب و ضربی در میان آید رعب
بچکری بکسان حبیب الله خان گریبان گیر شده ابوالبرکات خان
بمعاینه اینحال بلا تحاشی و اهمال دست از آستین جلادت
برآورده در میان شهر جا گرفت هر چند عنایت الله خان
قبای استقامت بقامت خود پیراسته بود لیکن نظر بچکری
ملازمان همروستامان متابلکی در خود نیافته بکمال چتکلی بجانب
خامپور روانه گردید از انجا بجانب سوپور رفت بچه اهش
نیز با او در انجا ملحق شده باتفاق پناه بزمینداران مظفرآباد
بردند مدت سه ماه به تعب و خواری رنج و بیقراری در انجا
بسر برد بعد آن بوسیله مردم بنوعی از قرار قسم بوح شان

بشهر آمد چون دعاآئین مردم کوهستانست از عهد و پیمان اندیشه
نکرده مجرد ورود یکی از نوکران آن ناعاقبت اندیشان باتمام کارش
پرداخته بقتل رسانید در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه
این واقعه صورت ظهور پذیرفته پس ابوالبرکات خان بوفور افتخارجان
مسندنشین گردید این اخبار بحضور رفت اسعد یار خان بخلعت
نظامت اختصاص یافته او نیز فرمان جانب به ابوالبرکات خان
فرستاد و بخاطر جمعی تمام بکار حکمرانی مشغول گردید و چون بمردم
کوهکی پنوخ بدغدغه یاری او سر از گریبان سرکشی برآورده طالب
مطالب بدخویی راغب مقاصد کینه جویی گشته با مردم شهر
بی لب سلوکی رفتار مینمودند ازینجهت از بدمزاجی و خیره سری
آنهان به تنگ آمده بعد ششماه بحسن تدبیر بدر کرده باندیشه کین
وارد این سرزمین گردیدند بعد از جد و جهد موفور منهزم و مقهور گشته

مانند بخت برگشته خود باز گشت برگشته در اطراف شهرها تتار
قدم ورزیدند گاه گاه سر بسر کشی می برداشتند و نیز در خبرداری
و پاس تغافل و اهمال نمودند شبی آن بدسرشتان فرصت یافته
بر خانهٔ نواب تاخت آورده توابع و لواحقه او را آزار دادند
خود در خانه نبود درین هنگام بسر وقت در خانه رسیده آن
ناکسزا بند نمود و راه بیرون شدن نداد و سه روز در انجا بودند
از هر جا جمع آورده بعدد چهار صد نفر از تیغ گذرانید خود را و مخلوق
از بلا رهانید معاوضهٔ این تردد نمایان خطاب بهادری خلعت
شایان از حضور برای او رسید انهم که در سنهٔ یکهزار و یکصد و
پنجاه و پنج بظهور پیوست دران اوقات در اواسط شب ستاره
دم دار طلوع مینمود مدتی از طرف افق ظاهر میگردید تجربه کاران
فلکی اثرش زحمت خلایق است در آخر روزها آثارش پدیدار شد

بهر تقدیر خان مزبور با وصف کمال دانائی در هنگام عرض نفسانی
اصلا امورات ملکرانی نمیکرد چنانچه نصرالله نامی از ملازمان خود را
به تهانه داری کامراج استقلال داده زمام اختیار سپاهی و لشکر
در دست او سپرد آن حق ناشناس پاس نمک منظور نداشته
و بشور انگیزی پرداخته با مردم پونچ و مظفرآباد در ساخته
دست تطاول در مال و ناموس مردم انداخته بعد چندگاه پرده حیا
از رو برداشته رو بسوی شهر آورد و روبروی و بغیمت خود
در صدد محاربه و مجادله با ایستاد و مردم شهر با خان مزبور نفاق
نموده آواره دشت ادبار ساختند هنگام مراجعت بصدد عداوت
در تاراج و سوختن محله حبدی بل حکم کرده محلات آن نواحی با آتش
در داد و مرادات خان پیشکار صوبه با جمعیت لشکر بتعاقب نصرالله
روانه ساخته طرف شادی پور و اندرکوت تلاقی فریقین دست داد

لشکریان

لشکریان انجد و در حرکت نموده بر سر غنیم لیم ریختند و از قرار نفاق
مردم خود هزیمت خورده راه فرار پیمودند چون دریای بهت
طغیان آب بسیار داشت هنگام معاودت از سر آب گذشتند
آب از سر ایشان بگذشت مرادات خان با جمعی لشکریان
غرق آب گردیده معدودی از ورطه هلاک رهائی یافته بسلامتی
جان بساحل مراد رسیدند چون باد مراد بجانب شیر الله برگشت
دغدغه غرور بخاطر راه داده قدم جرأت پیشتر نهاد مردم
بهار و کشتوار که بکومک ابو البرکات خان آمده بودند و باغوای
کوتاه بینان نفاق از راه اتفاق نه شیر الله مقهور الله درحیح
دست تاخت و تاراج بشهر و پرگنات کامراج و مراج دراز ساختند
نام النویس تاریخ این فساد موافق افتاد در سنه یکهزار و یکصد و
پنجاه و هفت اینواقعه صورت ظهور پذیرفت القصه ابو البرکات خان

از حکومت ناموس مایوس گشته قرین فسوس و افسوس در خانهٔ
خواجه میرزای نقشبندی پابندی گزیده متواری شد نصرالله
با جمعیت سپاه در شهر آمده مردم را قرین ناله و آه کردانید
بعد رفت و روب و کند و کوب او را از انجا برآورده با حصار
خود واگذاشت شش ماه با دم و دستگاه حکمرانی نموده خذلان
و کناره ذخیرهٔ عاقبت خود ساخت در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و
هشت ایالت این ولایت از حضور بنام صفدر جنگ مقرر شد
به نیابت او شیر جنگ بهادر وارد گشته که در عیدگاه رخت
اقامت برگشود مجرد ورود ابوالبرکات خان را حاضر آورده
روانهٔ حضور نمود مفسدان و معاندان سیه روزگار را بانواع
زحمت و خواری گرفتار آورده بسزا رسانید و نصرالله را بتوسط
نوکری از کام اژدها طلبانیده دو سه روز بطریق مدارا با او کار وا شد

در آخر بنابر سرکشی و خیره سری هنگام سلام آن نافرجام را گرفتار
ساخته با تمام کارش پرداخت سرش بحضور فرستاد بمضمون
اینکه سر بریده خدا اندازد کار رواشد ابوالبرکاتخان بحضور
رسیده بعد دو ماه بقضای طبعی درگذشت شیر سنگ بهادر
مدت شش ماه اوقات مردم خیره و سرو سرکش بانواع عقوبت
تنگ ساخته بسیاری از مفسدان رهگیرای بادیه هلاک ساخت
بانتظام امورات ملکی و مقدمات کوهستان چندان نپرداخت
افراسیاب بیگخان به نیابت خود در اینجا گذاشته روانه
حضور گردید و در عهد حکومتش بعد چندگاه بحدی قحط غله نمودار
شده که ذکر آن ناکردن اولیست ازین سبب مردم بسیار
بهلاک رسیدند و بهر رنگ گرمی آتش بلا تا شش ماه بالا بود
و چون هنگام فصل رسید بفضل الهی اندک ابواب ترحم بر روی

خلایق مفتوح گردید دران آوان خواجه علاء الدین نقشبندی
حاجی عتیق الله نامی باغوای بعضی نالش گمران فروشی شر و شور بر
برداشته اطراف زینه کدل باجتماع عوام هنگامه آرا گردیدند
بافهام ایشکلام افراسیاب بیگ خان ملازمان خود را حکم تنبیه و
تادیب آنها نموده بسیاری از عوام از تیغ گذشتند چند
محله اطراف زینه کدل باتش بیداد بباد رفتند و روز دوم
خواجگان نقشبندی را معه هاشم باندی رئیس وقت روانه حضور
و حاجی عتیق الله را که در معرکه محاربه جرات و جسارت از حد
داشت مقتول ساخت در سنه یکهزار و یکصد و شصت با وجود
موجودات غله قحط فرمایشی وقوع یافته باعث آزار مردم
گردید نیز شدت وزیدن باد تحدی جلوه ظهور داد که عالم
تنگ و تاریک شد و مخلوقی بهلاکت رسید مرتبه دوم بار شدت

سیلاب

سیلاب بنوعی عنان تاب گردیده که بنیاد عالمی خراب و
زراعات و محصولات همگی تاب رفت سببش اینکه هفت
شبانه روز باران بغیر موسم علی الاتصال بارید آشوب
طوفان هویدا گردید طغیان ملک تاریخش بقلم آمد بقدر سی هزار
خانه و پل دریای بهت رو بویرانی نهادند و دران اوان
نادرشاه پادشاه ایران در سنه یکهزار و یکصد و شصت
بنابر بیباکی و سفاکی که در اجرای گذشته تحریر یافته است
از روی عناد و بیداد بدست قوم افشار بقتل رسید و
در سلطنت او احمد شاه درانی ملقب به احمد خان بود در زمره
صحبت سرافرازی داشت بحکم او باطراف هرات وغیره ممالک
بنابر تحصیل باج و زکات مامور بعد فراغت خزانه نقود گرفته
روانه حضور بود از آنجا که ناگهان کشته شد پس بظهور پیوسته

در باب مرگ او گفته اند :: هر شب سر فیل و تاراج داشت
سحر که نه تن سر نه سر تاج داشت :: بیک گردش چرخ نیلوفری
نه نادر بجا ماند و نی نادری :: چون انجاه جمعیت خزانه و نقود
بباطن فضال باری بار داشت در قندهار علم اقامت برافراخته
کوس جهانداری بنواخت قلعهٔ محکم در آنمکان انداخته مورات
فرمانروایی بر وجهت پای تخت سلطنت خود قرار داد و دران
اثنا سردار جهانخان درانی با میرائی یکی از عمدهای امرا و کاغذی
بنام افراسیاب بیگ خان بدینمضمون نگاشته که از روی آمده و
رونده آنذیار بوقوع پیوست که کشمیر جنت نظیر در لطافت
آب و هوا بی مثل و دلپذیر هست بنابران اقتضای خاطر خانکه
سیری بداخذ و دگسترده چند گاه بسیر و تماشای آن گلزمین
ابواب فرحت بر روی دل مودت آیین کشوده انداو اسباب یکجا

179

در جواب نوشت که الحق هرچه در تعریف و توصیف این سرزمین
نگاشته اند چنانست بلکه زیاده از آن هرگاه عنان عزیمت
باین ناحیت مصروف شود اینجانب معه تحایف و هدایای
این بلاد تا آرزوی دریای مظفرآباد استقبال خواهد نمود آخر
اینحرف در پرده مانده جوابی در رو نمود در آن ضمن اهالی شهر
ازو آزرده خاطر گشته یک بیک عرایض همین عنوان بدرگاه
احمدشاه درانی نگاشته اند که در ملک کشمیر افراسیاب بیگ خان
با معدودی لشکر ناظم است اگر کسی از حضور بنظامت مامور شود
دست بسته بدست او خواهم داد ناگاه قاصد در راه بدست
ملازمان او گرفتار آمده کاغذهای اهالی و موالی شهر از نظرش
گذشتند او بخشم نویسی این رمز حوصله خود فراخ ساخته
صباح هنگام سلام خطوط بدست شان نداد و زمانی اظهار کرد که مردم

نفاق پیشه درمیان ما وشما که خیرخواه نیک اندیشه اند بفحوای
اینکه با هم بگو که اهل جهان متفق بینند دارند اتفاق ولی
در نفاق هم درمنافعت ونفاق اتفاق دارند واظهارش
باین توقع بود شاید که پشیمان شده از راه رخنه اندازی
بازآیند وبخاطر آنها دررسید که هرچند نواب دراظهار راز
اندیشه نکرد لیکن بنابر آزردگی روزی به تدارک امید کو خواهد
کوشید باین درصدد کار شیر افتاده وبه تردد وتلاش
از درگاه پادشاه درانی عصمت الله خان بصوبه داری آوردند
وبجمعیت در سنه یکهزار ویکصد وشصت ویک از راه تونسه
میدان داخل شده بر کریوه چیره او درعلم استقامت برافراشت
واز طرف افراسیاب بیگ خان نیز بمقابله در آمده اهالی شهر
بظاهر همرکاب او وبباطن خواهان تسلط عصمت الله خان بودند

درمقام

در هنگامهٔ محاربه لشکریان جانبین حمله های رستمانه تردوات
افراسیابانه بکار برده بعد حرب و ضرب موفور افراسیاب
بیک خان منصور عصمت الله خان مقهور گردید و اهالی شهر از
وقوع این واقعه او را راهبر گردیده بهمراهی مردم خود از راه
دروازه تحریک آمدن شهر نمودند افراسیاب بیگ خان باستماع
این خبر مع لشکر بدالخذود روانه شده در موضع پانیج محاربه
طرفین سر نو وقوع یافته و این مرتبه بعد جد و جهد بسیار افراسیاب
بیک خان منهزم و عصمت الله خان مظفر گشته بجانب شهر آمده
بود روز دخول شهر ناگاه یکی از سپاهیان هزیمت خورده که در
یک خانه سر راه مخفی بود بگولهٔ تفنگ کار او ساخت در حال جان داد
پس افراسیاب بیگ خان با وجود هزیمت قرین فتح و نصرت شده
بکار حکمرانی و تنبیه معاندان دست و بازو برکشاده جمعی از فساد پیشه

بقتل رسانید علی الخصوص خواجه ظهیر بلدیمری که سرکردهٔ آنها بود

بانواع خواری بقتل رسانید بعد حکمرانی نهه سال و ششماه یکی از

مقربانش باشارهٔ مفسدان شوم مهموم ساخته الحیان شهر بعد

وفات او **احمد علی خان** بچه ابن راکه از قوم کشمیری تولد یافته

قدم در صوبه ... داشت بحکومت برداشته یکنیم ماه زمام حکومت

در دست او بود بعد او **ملک حسن خان** نامی از منوسلانش

سه ماه امورات ملک را دخل و تصرف نموده دران ایام

اکابران وقت عرضداشت بدرگاه محمد شاه بادشاه هندوستان

در خصوص روانه ساختن ناظم ارسال داشته و دستخط عرضی شان

باین عنوان شده که تا رسیدن حاکم حضور میر مقیم که رئیس شهر است

قایم مقام نیابت بوده مسند آرای امورات ملک باشد

از آنفوار نامرده کار روایی احکام داد و ستد گردیده باهمگی

181

گذرانید و دران ایام ابو القاسم خان بچهٔ ابو البر کاشان را که
در محلهٔ کلاشپوره سر براه بنیل سکونت داشت رگ غیرت بخویش
آمده در فکر افتاد که با وجود حاکم زاده ها رتبهٔ نیابت شایان
میر معظم نسبت پس روزی با جمعی از بود و باش از راه نالهٔ ما
نیا بر خصومت و برخاش در محلهٔ صفا کدل که مسکون او بود روانه
گردیده میر معظم از استماع این خبر تاب مقاومت نیاورده راه گریز
پیش گرفت بصوب لاهور رفت دران حین احمد شاه درانی
بقصد تسخیر هندوستان چابک زن گردیده در آن سرزمین
توقف داشت در اوایل سنهٔ یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری این واقعه
صورت ظهور پذیرفت و نیز درین آوان تسلط فرنگیان در
هندوستان شده بعضی ولایات گردنواحی کلکته را حیطهٔ
تصرف در آوردند و مدعا که پادشاهی جغتائیه در جهٔ تنزل گرفت

الحال آمدیم بر بادشاهی درانیان که در کشمیر حکمرانی کردند

آغاز بادشاهی نوابعیت افاغنه که در کشمیر فرمانروایی نمودند احمد شاه

درانی که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش در لاهور
بود و زور و شور توقف داشت از کشمیر خواهش تسخیر نمود میر مقیم کنه
یکی از رئیسان این سرزمین است بنزد او حکومت اینجا از خاندان
چغتائیه بیرون رفته در تصرف افاغنه قرار گرفت ناله و افغان
تا دور حکومت ایشان در همگنان بود چنانچه در حسب حال آن ایام
ستمرسیده بیان کرده است **بیت** ای دل همه خوف و همه بیم
درین شهر مکن عوض بعوض فتنه مقیم است درین شهر؛ العوض میر مقیم
مجرد ورود بعرض بادشاه درانی باین عنوان رسانید
که ملک کشمیر که بغایت وسیع و دلپذیر است درین جز و ناظمی
و حاکمی در آنمکان امکان نه و چند نفر بوده و اوباش الحکم ا

ملائی

تلاش دارند اگر کسی از درگاه سلطانی بهمراهی این دولتخواه
تا آن نواحی راهی شود بافضال یزدانی و الطاف خاقانی ملکی
چنین وسیع و طولانی در حیطهٔ تصرف خداوندی بی زحمت و
رنج در آید قصوری بنسبت استدعای او بغیر اجابت مقرون
شد عبدالله خان الیک اقاسی را باین امر خطیر نظامت کشمیر
مرخص ساخته در آخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش وارد
خطه گردید ابو القاسم خان که مدت ششماه حکمران بود و باستماع
این خبر تکاور مردانگی را جولان داده حتی المقدور در مقابل
قصور نکرد و در آخر از روی کمی لشکر برخی بنا بر نفاق اهالی شهر
تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیمود لشکریان غنیم بخوف
و بیم بتعاقب شتافته او را اسیر و گرفتار ساختند چون قرین فتح
و ظفر در شهر جهانگیر شده چند روز بعد دستبرد مال و منال

افاضی و ادانی چشم از بازخواست یزدانی پوشیده بوجهی
قصور نمود اسباب موجودی دولتخانه پادشاهان چنانچه
راکه تا آخر ما ع الی ان کما کان بی خلل بود متصرف شد در آزار
مردم شهر تا دستداد دقیقهٔ تظلمی از دست نداده مدت ششماه
به بیرحمی و خدا ناترسی نظم و نسق گذرانیده یکی از مقربان خود
به نیابت معتبر راجه سوکهجیون را لصاحبکاری مستقل نموده ابوالقاسم
را همراه برداشته روانهٔ حضور شد مبلغی خطیر عبارت از کرور
روپیه نقد سوای اسباب دولتخانه پادشاهان چنانچه که درون
قلعه کوه ماران بود هنوز آثارش هویداست از کشمیر همراه برده
ابوالقاسم خان را از نظر پادشاه گذاشت و بنابر شادت و
کاردانی مورد الطاف خاقانی گردید چندگاه در آنجا بسر برده
روانهٔ هندوستان شد باتفاق وفات یافت چون در فکر

شعر و سخن دستگاه داشت این دو بیت از طبع زاد او در قید قلم
می آید ؛ ؛ بر گرد عارضت خط ریحان نوشته اند ؛ یا بوستان
بگرد گلستان نوشته اند ؛ تنوشت هجو من کسی اوصاف زلف تو
جمعی نوشته اند پریشان نوشته اند ؛ باعث خرابی کشمیر
ابتدای عمل الیک افاسی است ؛ پرسیدم از خرابی گلشن
ز باغبان ؛ افغان کشید و گفت که افغان خراب کرد ؛
الحاصل نایب الیک افاسی که در وارسی امورات ملک
اجرای احکام وقوفی نداشت راجه سوکجیون که بزیور فهم
و فراست آراسته و پیراسته بود باتفاق او مدت یکسال کار
رواشده در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت وجود خود
بخلعت سرکشی هر هفت کرده کوس بغی بنواخت مامورات
حکمرانی باختیار خود برداخت کار بجائی رسانید که جمعیت لشکر

ترتیب داده نهال خیال تسخیر بعضی اطراف پنجاب در چمن
خاطرش قد کشیده و بداتک و ذ روانشد کاری نساخته
باز معاودت کرد بدستور حکمران شد در سال دوم حکومتش
بخواهش ربانی گیرانی غله گردیده کافهٔ مخلوق را انواع
زحمت کشید راجه مسطور نظر بر خیر عام محله بمحله رسد اذوقه
مردم بقرار اسم نویسی خانه بخانه مقرر ساخته بحساب یک آنه
آثار برنج از مال موجودی خود روزمره میداد و لک
خروار شالی بصیغه تخم و تقاوی برعایای پرگنات تقسیم نمود
از انبار غایتحال در زیر مزارعان باقیست از جهت کافهٔ انام
را فراغت تمام تا هنگام فصل حاصل و متواصل گردید میرزا
ابوالحسن خان نامی را بصاحبکاری داده بتدبیر و مشوره او
بکار ملک می پرداخت در آخر میان شان رنجشی تا راه یافته

داون

روزی آن قباحت نافهم راجه را درباغ مطلوب تکلیف ضیافت
نموده خاطرش در ضمن مطلوب فساد عناد بود حویلی آنجا را
از باروت انباشته تا در حین ورود آتش درداده اورا
نابود سازد در راه از اندیشه باطلش وقوف یافته بازگشت
ورود و دمان خود بمحله نواب بازار مسمی بیاروت خانه که دران
هنگام مقام بود باش حکام درانجا مقرر بود وجا گرفت ابو
الحسن خان بر قباحت فهم خود پی برده شباشب پلهای دریای
بهت را همگی خراب کشتی ها را جمع ساخته در قابوی خود نگهداشت
چند روز بکمال شر و شور بهجوم عوام خام بگمان خود جنگی بکار برده
نگذاشت که احدی از مدعیان بانطرف عبور نماید بعد انقضای
چهار و پنج روز دلاوران کارزار تیغ جلادت را جلاداده
باشمشیرهای برهنه بوفور کینه از دریای بهت عبور نمودند

برمردم عوام که سر شورش برداشته بودند رخنه مخلوقی را
بیدریغ زیر تیغ آوردند خانه ابوالحسن خان بصدمه آتش خاکستر
گردید پس لاچار چاره کار برفرار دیده روانه پونچ گردیده
چند مدت درانجا بسر برده بادیه نورد بادیه ممات شد چون
در سلطنت پادشاه درانی چندان استحکامی نبود راجه سوکهجیون
تردد اندیشه بحکمرانی اشتغال مینمود آخر الامر احمد شاه درانی
در لاهور آمده از راجه رنجیت دیو که دران حین بحکمران جکله
جمون سرکرده بیست وشش راجه آنجا بود وبدان اطراف
دستگاه کلی داشت شصت هزار خروار شالی از کشمیر در جاگیرش
مقرر استدعای کومک نموده نورالدینخان بامیزائی بالشکر
بیشمار بمعه کومک راجه جمون از لاهور باین امر مامور ساخت از راه
نوشهره میدان داخل شده در پرگنه دنیو پای ثبات افشرد

راجه سوکهیون نیز با جمعیت پنجاه هزار سوار و پیاده بمقابله در آمده
در چبره او در خیمه زد در آنجا لحبت مل نام یکی از معتبرانش
از روی تسپه درونی و کم بختی بی جنگ و جدل برخاسته رفته
بکهنو راین فتور شکست درست در قشون او راه یافت چون
آثار برگشته بختی معاینه کرد راه گریز پیش گرفته بدست آسیابانی
اسیر افتاد و آسیابان بی تعلل و اهمال در چشم زدن او را
از نظر نور الدین جهان گذرانیده آن ناانصاف در عین بی رحمی
طرفة العین میل در چشمانش کشیده همراه خود بشهر آورده
بعد از چند روز مردم لشکری خود همراه داده روانه حضور ساخت
در هنگام سواری در حضور رسید پادشاه چشم الطاف باز پوشیده
نگاه بجانب او نکرد و در همانجا زیر لگدکوب اسپان آمده ازین
دار بیدار دیده بربست چون در شعر و سخن شائق بود در هر وقت

روز پنجشنبه سرای وقت می بود پیش از وقوع این واقعه این
دو بیت میخواندە از زبان او سر زده بود و در حال مشاهده
دیده رسید :: چشم از وضع جهان پوشیده به / سرسر
احوال آن نادیده به :: گردی شیرین دهد زهرت عوض
زین سیه مار جهان ترسیده به :: مدت هشت سال و چهار ماه
و هشت روز بر مسند حکومت تمکن داشت در اوایل یکهزار و
یکصد و شصت و پنج نور الدین خان با میرزای بی محنت و رنج
داخل شهر گردیده مدتی و سال با جان و نیکنامی و دشمن گدازی
و دوستکامی بسر برده از قرار طلب حضور روانه شده بجای او
بلند خان با میرزا ابراهیم بلند حکومت یافته در آخر سنه یکهزار و
یکصد و شصت و شش وارد گردیده مردی عالی همت و نازک
مزاج بود در عهد حکومت خود تمامی خاص و عام را راضی و شاکر

رحب

ساخت و در سال دوم حکومتش شدت زمستان بدرجهٔ اتم اشتلم
نموده همگی دریاها یخ بسته شدند بعد انقضای مدت دو سال
از قرار طلب حضور از کشمیر بدر رفت از بسکه سالخورده بود در
چکلهٔ جمون نقد حیات سپرد بتغیر او کرت ثانی نورالدین خان
بامزائی بصوبه داری مقرر شده در اوائل سنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و هشت وارد شد میر مقیم کنت و مهانند پندت در انجام
مهام اهتمام داشت دران ایام صاحب کاران وقت را نایرهٔ حقد و
کینه بتخم معاندت در مزرع سینه‌ها سرسبز گردیده و اتفاق
نفاق افتاد و خون داد و ستد ملکی و مالی تا آنچنین بابین و ارباب
دیگر در هنگام دو فصل که عبارت از ربیعه و خریفه باشد در عوض
تحصیل ناظم و حاکم می آمد اهل عریفه و دوکاندار بازار را باجی و
خراجی مقرر نبود و ازین رو عامل و اجاره دار هر محال بعز اقبال

تا شش ماه بجبت دلخواه گذران داشت متوسلان جهانگیر نیز ندرت در
که بذمه داری ادای مالیات شهر و پرگنات متصل بودند منسوبان
میر مقیم که از اجاره داری پرگنات بجاگیر داری اوقات گذران
داشتند بغض و عداوت همدیگر چنین مقرر کردند که مالیه واجبی را
اجاره دار ماه بماه بسر کار برساند لاچار آنها ازین دارگیر دیده
چند ماه بسر بردند و از بسکه آتش فتنه و فساد نایره کینه و عناد
حسب الخواهش خالق العباد در اشتعال از دیاد بود و قیودجویان
پویان راه بی مروتی و نا انصافی شده کرت ثانی بو فور معامله نافهمی
و نادانی قطع نظر از جیه شنگان فی و دوست رنجانی نموده
با دل فسادت منزل خود ها اندیشیدند که تا مدت یکماه نیز مدعیان را
فراغت حاصل است لازم که قسط روزمره نباشد ازین اندیشه
ناپسند حال ساکنان آنجا اختلال پذیرفته قصوری کلی در احکام

امیت

امنیت راه یافته سررشته فارغبالی اهالی و موالی برهم خورد
مختصر که گذران باشندگان اینجا تا آن زمان با امن و امان
در گذر بود کاربرداران زمانه را که در میان همدیگر در منافقت
و اگر دندیاب مروت و انصاف زنجیر شد هر کس جدا جدا در دربار
راه یافت از همین دست قدرت ظالمان زور و قوت یافته
کشمیریان قرین ناله و افغان زیردست مردم ولایت دور دست
شدند رفته رفته کار بجائی سر کشید که تا باین غایت رسید
ازانجا که نورالدین خان حکم را باختیار خویش روز بازار یافت
در فکر کار افتاده حکیم میر نام یکی از قانونگویان گوبهه که با میر مقیم
عداوت داشت بدست آورده بکشتن او مامور ساخت طمانچه
بدست او داده نام کیلاس پنڈت در بران ثبت نمود او را
ذهن نشین کرد بعد اتمام کار طمانچه در همانجا بگذارد که آتش فتنه در

میان هر دو فرقه شعله ور شود کار مارونق پذیرد آن بداندیش
شبی فرصت یافته از راه دریچه جایکه میر مقیم بخواب بود اندرون
شتافته بگوله طمانچه کارش تمام ساخت چون چنین شد آنها را
یقین گشت که اینکار سراسر ضرر از خانواده در صورت پذیر
گردید ولیکن در اصل چنان نبود صباح که این خبر اشتهار یافت
نورالدین خان خود بعیدگاه رفته بظاهر بماتم داری پرداخته
افسوس خورد و بستگانش را دلدهی نموده بباطن کار خود ساخته
شراره چند در خرمن امن و امان کشمیر انداخت بعد چندگاه
مشتهر گشت بچه اش را ازین غصه جانکاه قرین ناله و آه راه فرار نموده
نزد راجه رستم حاکم پونچ رفت چند مدت در آنجا بسر برده چون
ایاجهای محمود قرین حال خود ندید پس بامید سود در پیش سلطان محمود
شاه در مظفرآباد بتعین استعداد رنج بیداد رفته اوقات گذاری

به بکند

به نکبت و خواری میمون کیلاس پندت در برهانپور کاری معروف
موفور بود و نورالدینخان بعل خان نام شخصی در زمره هواخواهان
خود استقلال کمال داده از کرده خواهین دیگر پایه اعتبارش
بیشتر افزوده آن خودرای بی پروائی برده در پرگنه بیژوه
در موضع نروبخو بنای قلعه گذاشت قوم خویشتن را در انجا ساکن
ساخت بعد چند مدت نورالدینخان را طلب حضور شده جان محمد خان
خواهرزاده خود را نایب مناب گذاشت بعل خان بمقتضای
بیجوهری دست داد آزار مردم دراز نموده خصوصا با مردم طبقه
هنود از درکین درآمده بوجهی کوتاهی نکرد دران عهد نوعی
گرانی غله رویداد که همگی خاص و عام پریشان شدند چندگاه بقحط
بی انصافی و تیره رائی اوقات گذار بود در سنه یکهزار و
یکصد و هفتاد و نه خورم خان بنظامت از حضور مامور شده

بعد طی منازل وارد گردیده لعل خان پس از جد و جهد بجد مقابله
قابوی در خود ندیده در قلعهٔ خوجیت همگی مدت سه ماه بسر
رسید که فقیر گنت بامداد و عنایت سلطان محمود بنیهٔ قصهٔ تسویر
بعقصد شور و شر آمده و لعل خان نیز از قلعه برآمده با جمعیت سپاه
در برابر آنها رفت خورم خان باستماع این اخبار لشکریان خود
و اعیان شهر و کیلاسنت درگرفته بعزم مقابل مفسدان
روانه گردیده امیر خان جوانشیر را که سرفوج لشکرش بود بجهت
محافظت راه باره هوله روانه ساخت بمجرد شنیدن خبر سلطان محمود
و فقیر گنت و لعل خان از سوپور برخاسته از راه کوهها در دور باهم
آمدند چون فقیر گنت را اعتباری نبود مردم نیز در پی بودند
که او را دستبسته بدشمن سپارند خورم خان که لطف در نامه
رسید روز دوم کدام دولی آشنای مردم را شکست و شور داده

با قشون

با فتاب گذاشته بود دران حین چوبانی نیز مواشان بحرکت آمدند
رعب و هراس گریبان گیر حالش شده بی جنگ و جدال روی بجانب
شهر گردانید هزیمت یقشون اوردو داده همگی یک شب باتاب و
تب بسر برده در موضع رامون روانه شد درآنجا استقامت
نمود تا سه روز کسی از مدعیان شهر نیامد چون بواقعی دریافت
گردید که شهر خالیست پس بکمال فارغبالی و دلیری از آنجا حرکت
نموده بشنبر روانه شهر گردید و در جامبور فیمابین تلاقی شدند
و دست بردی بکار بردند درضمن جنگ لعل خان زخم شمشیر برداشته
بنجم او از کار رفت پس خود را کنار کشیده بطرف برکینه بزده
روانه شد خورمخان از آمکان برخاسته در قصبه شبین نشست
فقیر گشت بشهر آمده امیر خان جوانشر که در قصبه بار بهوله اخبار
هزیمت شنیده از آنجا حرکت کرده از راه شهر روانه شبیع شده

باخورمخان ملحق گشت هرچند اورا درخصوص برگشته آمدن
ملامت نمود فایده نبخشید لاچار از راه جمون با دیده اشکبار
و دل پرخون روانه حضور گردید و فقیر گنت و مردم بینه
در شهرهای تاخت و تاراج کردند که شور قیامت صورت
ظهور یافت علی الخصوص طبقه هنود بسبب بغض و عداوت تعصب مذهب
بوفور کینه و غضب بی اندیشه خوف خدا و قهر انبیا بانواع
آزار رنجانیده اکثر را بقتل رسانیده خانهای شان باتش بیداد
در داد و لعل خان از پیغام آمدن شهر نموده بود آنچه کرد از تغافل
زده نیامد پس فاضل گنت برادر خود را باجتماع لشکر دنبال او
روانه کرده چون او تاب مقاومت در خود ندیده لاعلاج
قلعه خود را آتش کشیده روانه پونچ گردید و چندگاه در آنجا
بجبال پناه بسر برده در آخر بمرض صعب گرفتار آمده جان داد

1180

نتیجهٔ کردار بد خود یافت الآخر در اوایل سنه یکهزار و یکصد و
هشتاد نور الدین خان با میرزایی بحکومت کشمیر مامور شده
در پنونچ رسید و رخت اقامت در آن مکان بر کشید چون
فقیر کنت در شهرها تسلط بهم رسانیده کوس لمن الملکی می نواخت
از باده مردافکن نخوت و غرور مست و مخمور گردید شب و روز
باشتغال خوردن شراب و شنیدن چنگ و رباب مایل بود نور
الدین خان برای او پیغام فرستاد با بعمل اینجانب بامر پادشاهی
در اینجا رسیده فیمابین ما و شما رابطه دوستی قدیمی است لازم اینکه
بمجرد ورود کاغذ پیشوا بر آمده خود را بملاقات ما برسانی تصرف
ملک و اجرای امورات محول بشماست ما را فقط نام نظامت
و حاکمی اکتفاست فقیر کنت از روی خود بینی او را بنظر نیاورده
در میدان ضد و عناد پای افشرده خاند نور بسماع این خبر از پنونچ

کوچ نموده از راه تونسه میدان درآمده در مکان زلدگر
خیمه مقاومت افراشت از اطراف فقیر گشت با جمعیت لشکر
بنه مقابله نموده چون زور برگشتگی داشت طاقت مقاومت
در خود نیافته بی جنگ و جدل در کشتی نشسته پناه بقوم تنبیه
که با آنها ربط خویشی داشت برده بمجرد ورود بد الخذ و دنعلت
بیماری تب جاندا دمختصر که مدت یازده ماه بانجال استقلال
داشت بعد بیرحمی او نور الدینخان با مورات ملک و تنبه مفدان
پرداخته مدت دو سال بسر برد چون کیلاس نیدت در از شهر
بدر رفته در حضور مسگذرانید در نیضمن با نور الدینخان از روی
یاوه گویی تیره درونان سازش نداشت در سنه یکهزار و یکصد و
هشتاد و سه مرتبه دوم خورم خان بتحریک او از حضور احمد شاه
درانی فرمان ایالت حاصل نموده در همان سنه وارد گردید

نور الدینخان

نور الدینخان بمجرد رسیدنش با مال و دولت بسیار ازین دیار
بیرون رفت ازانجا که مردی خواجه بود در حکمرانی و فرمانروائی
مروت مردانه نداشت امیرخان جوانشیر که از حضور سر فوج لشکر
مقرر خود را سر کرده قشون او میخواند بعد انقضای اندک مدت
از بس مردانگی خود و کم حوصلگی نامرد بیش تاب بحکم فرمان بردار
نیاورده سر از متابعت او باز پیچید خرم خان بمعاینهٔ این رفتار
سر و سامان شجاعت و مردانگی در بار خود ندیده لاچار بار
خجسته با دل غمین و خاطر خسته از کشمیر بر جسته ایام نافرجام
براه ﭽﻬﻠﻪ چون رهنمون گردید امیرخان بعد روانه شدن خرم خان
با دل خرم و خاطر شاد بانصرام مهام حکومت و بسط و کشاد امور
ایالت دست و بازو برگشاد در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و چهار
بنا بر اخبار رفوت احمد شاه درانی سمند همت را در میدان بغی

جولان داده در ارسال باج سلطانی بر و کردانی پیش آمده
با ارباب چنگ و رود مایل شنیدن ساز و سرود گشت
درمیان تالاب ول بنای تعمیر سونه لنک گذاشته و در انجا
برجی هفت طبقه طرح کار با زیبای بسیار مشتمل بر فواره دو دولاب و
آتش ریکمال نزاکت برافراشت شب و روز درمیان آن
باستماع ساز و سرود و پیمودن جام و رود مشغول بود اهالیان
باشنده تالاب ول را که از فرقه اهل شیعه هستند ازین رو
کبر و غرور در دل راه یافته بمقتضای خیره سری و تیره رایی
درهنگام تعمیر لنک دیوارهای باغات گرد نواحی ول مردم شهر
تعمیرهای دولتخانه شاهی که در عرض هندی یکصد و شصت و هشت
سال ابتدای عمل اکبرشاه بجه محمدشاه در هر سال ترمیم میافت
خراب ساختند باغ امیراباد نیز درمیان ول دوم تعمیر نمود

چون تعصب و ظلم بنا شده بود الحال ازان آثاری پدیدار نیست
قلعه شیرگده و امیراکدل بنا کرده اشتهار اوست مدعا که ابتدای
خرابی تعمیرات کشمیر از عمل امیرخان جوانشیر است نیز در عهد او
سیلاب ها بتلمی طغیان یافته که باعث خرابی اکثر زراعات
گردید پل های دریای بهت از اسلام آباد تا سوپور همگی در آب
تاب رفتند کیلاس پندت در سال دوم ۹۰ سنه از قرار حکم او
بصد و عناد شربت ممات نوشید بهرحال امیرخان مدت شش سال
بعشرت و استقلال کامران بوده در سنه یکهزار و یکصد و نود
حاجی کرم دادخان بامیزائی از درگاه تیمور شاه درانی بچه احمد خان
درانی که بعد وفات پدر بر تخت سلطنت کابل و پشاور ارباب دیگر
استقرار داشت بمهم کشمیر مرخص شد و با فوج جاه و جلال وارد گردید
از طرف امیرخان با لشکر ها بمقابله روان گردید در حدود
بارهموله جنگ واقع شد و امیرخان هزیمت خورده از راه شاه آباد

عازم گشتو اگر دید زمیداران انجا را همراه برداشته آنها از راه

گمراهی رهنما شدند و در یک دره او را بند ساخته در انجا بسبب نایافت

آذوقه وغله قافله اش تنگ شده قریب بهلاک رسید

ملازمانش بغلاکت گرفتار آمدند حاجی کرمداد همعنان

فتح و نصرت خدا داد متصرف شهر گردید ولشکر خود را بتعاقب

امیرخان فرستاد زمیداران شاه آباد او را از دره کوه

گرفتار ساخته باشان سپردند وبشهر رسانیدند حاجی کرمداد

چندگاه در اینجا گذاشته بعد آن روانه حضور ساخت در انجا

مدتی محبوس بود در آخر مورد الطاف گردیده از بند رهائی

یافته پس کرمداد از روانه نمودنش بفراغ خاطر تسلط و استقلال

یافته تا دست داد از بس ظلم و بیداد غافل از مکافات روز

حساب باز خواست رب العباد رنجانیدن مخلوق حرفه از دست

نداد در هر باب راه مروت و انصاف بسته ابواب بیحیائی

وبظلم

وجیمه و ابواب بر روی خلایق برگشاد بعد حکمرانی مدت
شش سال بفحوای مضمون گردیده بمرض فساد گرفتار آمده
در سنه یکهزار و یکصد و نود و سقت شربت ممات نوشید
در عهد حکومتش بطول مدت سه ماه حادثهٔ زلزله پدیدار شد و
نیز یکسال شدت سرما بنوعی تسلط یافته که همه دریاها یخ بست
شدند و در روزهای حکومت خود بلطف مظفرآباد در سر
بینه هات گشتی نموده هزاران هزار مردم از آن قوم آورده
غرق آب دل نمود و میدان مالسیمه تا آترمان خارستان و
چراگاه مواشان بود در آبادی و تجلی ثانی آنمکان سعی
جمیل بکار برده آباد ساخت در همان ایام دلارام نامی معروف
قلی بصد حیکاری ممتاز بود از آنجا که بسبب ظلم حکام در داد و ستد
و احکام محالات نقدی و مالیات پرگنات انواع انتظامی

راه یافته بند و بست عمل چنیانه بکلم برهم خورده طایفهٔ شالی
را داغ مشخص نبود و بغیر از دوکان شماری ضلعه‌جات
طرح شالی و طرح زعفران معمول بود ازین رو برهمی کافهٔ
مسطور بروی کار رعایای پرگنات از قرار رجویات بنا
گذاشته حاجی کریمداد برهمزدگی عاید حال در افزایش مال
و حاصل قصور و فتور نامحصور ظهور داشت آن دانشمند برهنمای عقل
کامل سلسلهٔ جنیاتی تدبیر شالبافان از سر تهان داغ مقرر نمود مطابق
قیمت بازار سر روپیه یک آنه باج مقرر ساخته بنای کار حسب
الخواهش آنها بر قرار نهاد زراعت کشان پرگنات را حصهٔ
چهار ترکی بطراف سرکار مقرر نموده از تکالیف زرچوپان و
رسدات بجاب مرفه گذاشت بصدور این اعمال فراغت و
آسایش مردم شهر و مزارعان و پرگنات هرکس بفراغبال بکار و بار

بارچه

آزاد خان بچهٔ او که جوان جاهل از خدا غافل بود بعد وفات پدر مسند آرا گردیده روزمره حق و ناحق خلایق را بقتل و نسق میرسانید از روی جهالت و نادانی خود را نادرشاه ثانی میخواند و از پادشاه رو گردانی نمود و بکمال بیرحمی اوقات مردم نوعی تنگ ساخت چون ناکس ترکانه و بی باکانه بود پهلوان خان و ملوک خان که خویشان او بودند با او خصومت اندیش گشته شبی در کمین مانده قابو یافته عظمت خان نامی بعزم کشتن او در خوابگاهش روانه ساختند و او خود را در آنمکان رسانیده طمانچهٔ که در دستش داشت شعله ور ساخته گوله بر رانش رسید و بگمان اینکه کار او تمام شد بازگشت بر آمد آزاد خانرا که اختر طالعش در وبال نبود محفوظ مانده آهسته از راه دریچهٔ بدر جسته

سنه ۱۱۹۶ هجری چابل گردید در همان

از بالای قلعه بزیر آمده از کنار دریای بهت بشتاب و استعجال
خود را در یک کوچه رسانیده هنگام جست و خیز گوله رانش
خود بخود دمار رفت بطرف شهر روی آورد نزدیک خانهٔ
دلارام قلی فرود کش کرده باتفاق او لعبد جمعی از سپاهیان
فراهم آورده در حدود فتح کدل بخود داری پرداخت چون
کینه جویان تیره درون را روشن شد که کار او ناتمام ماند
بسمت فتح کدل استقامت دارد از قلعهٔ شیرگده برآمده بدنبالش
افتادند و در آخر بعد از جد و جهد بسیار کاری از دست آنها
برنیامده باز پس خود را بقلعه رسانیدند آزاد خان در بند مقام
افتاده در مقام اونتی پوره علم استقامت برافراشت بجمع
آوری سپاه اشتغال ورزیدند و مخالفان نکتاور بهمت را در
بادیهٔ جراحت چابک زن گردیده طرف اونتی پوره روانه

کوبه

روانه گردیدند آزادخان بوجهی پروا نکرده بمقابله پا ایستاد
درعین تقاتل عظمت خان بطرطاغرور بیشتر برآمده بشور
انگیزی پرداخته بود حق نمک دست و بازو ولیش برتافته پای
جرات پس کشید بمشاهده انحال پهلوان خان و ملوک خان پهلو
تهی کرده پشت دادند بازگشت در قلعه رفته بمسدود ساختن
دروازه‌ها پرداختند ولیس آزادخان از جنگ مخالفان
آزادی یافته بمحاصره قلعه کوشش بکار برده هفت شبانه روز
جنگ قایم بود بآخر آنها لاچار آمده راه فرار نمودند دلاورخان را
بتعاقب آنها فرستاده همگی آنها را از جا مفرور اسیر و دستگیر آوردند
و پهلوان خان و ملوک خان با دلاوران بسیار از تیغ آبدار
گذرانیده عظمت خانرا در آتش سوزان سوزانید و دیگر در
ایام حکومتش واقعه مرگ وبا نصیب اعدا استیلا یافته محاق

بوادی عدم شتافت نیز در محلهای بیکی پوره حادثهٔ آتش اشتعال
پذیرفته از آنطرف دریای بهت تا این سمت کشیده محلهای اهلمر
تا سید قاضی زاده تماما طعمهٔ آتش شد چندین هزار خانها بباد فنا رفتند
در سنه هزار و دوصد **مددخان** بالشکر بعید وعدا از درگاه
شاه دوران بنابر تدارک آزادخان از حضور روان شده
بمددگاری طالع و یاوری بخت از دریای مظفرآباد عبور نموده
بجانب شهر روان شد از آنطرف آزادخان بمقابله پرداخته
در بارهموله هنگامه آرا گردیدند مددخان بر سری اکثر اعیان شهر
و مردم مظفرآباد از کرناو در پرگنهٔ کوهپایه رسید و براه
دودرباهمه رو بشهر آورد در موضع خوشتی پوره بپای ثبات افشرد
آزادخان باستماع این حال از بارهموله متحرک شده بخوشتی پوره
بمقابلهٔ غنیم رسید جنگ پیوست مددخان فیروزمند شده

۱۱۹۱

او را شکست داده رو بشهر آورده در شیرگد توقف انداخته
لشکر بانرا بدرست ساختن اجازت داد آزاد خان اسیر حلقهٔ
تنگ گردیده شبانه بار دلیرانه بشبخون پرداخته اما کاری
نساخت لاچار منهزم شده از راه فیروزپور بطرف نیونج
گریخت و در قلعه درآمدند عیان تعاقب نموده بمحاصره اش
پرداختند و بمشاهدهٔ اینحال در شکنجهٔ اضطراب افتاده راه
چاره مسدود یافت از روی غیرت بضرب طمانچه کار خود را
تمام ساخت و ماموریان این امر لاشه اش را برداشته نزد مدد خان
رسانیدند خان مزبور سر او را در حضور پادشاه ارسال داشت
خود بسبب ایام زمستان چند ماه بدادرسی مظلومان پرداخته
دران حین حکومت این سرزمین بنام میرداد خان الکوزای مقرر
در سنه ۱۲۰۱ وارد ایمکان گردید بعد ورود او مدد خان روانه

میرداد خان بر مسند حکومت قدم نهاده تا مدت هفت بنیکی
وصاف طبعی درگذشت بجای غفار خان بر مسند حکومت جانشین
شده او نیز سه ماه بامن و آسایش رعایا بلا اشتباه گذرانید
در اوایل سنه ۱۲ جمعه خان الکوزائی بصوبه داری مشخص شده در خطه
رسید بامورات ملکی و مالی به نیک اندیشی پرداخت مدت
چهار سال و هفت ماه حکمرانی کرد و در همین مدت سه مرتبه بخدمت
پادشاه رفته بازگشت معاودت نمود و در ایام حکومتش
واقعه سیلاب وقوع یافته اکثر زراعات و خانهای مردم
بباد رفت در سنه ۱۲ وفات یافت بعد وفاتش رحمت خان
بچه او مدت سه ماه دوازده روز بر سر حکومت متمکن بود
بتغیر او میر هزار خان الکوزائی حاکم مقرر در همان سنه ۱۲ داخل شهر گردید
بعد چند ماه تیمور شاه درانی وفات یافت میر هزار خان

حیوانی خود و رهنمایی عیسی دیوانی که دران آوان بر منصب
ارباب شهر تمکن داشت از راه وسوسهٔ شیطانی کام زن راه
بغی و نافرمانی گردید و دست جور و بیداد دراز کرد خصوصاً
از روی تعصب با فرقهٔ شیعه و هنود انواع آزار از حدود
شمار رسانید بعد وفات تیمور شاه **شاه زمان** بر تخت
دار السلطنة کابل متمکن شده با مورات سلطنت پرداخت
تاریخ وفات تیمور شاه و مسند نشین شدن شاه زمان باین عنوان
نگاشته اند : دو نقش چه دلخواه نشست : خورشید
برآمد ز افق ماه نشست : از گردش مهر و ماه تیمور ز تخت
برخاست نواب زمان شاه نشست : درهمان سنه
میرزا خان الکوزائی پدرش بنا بر مواعظ و نصایح از حضور
مأمور شده چون او از خمار بادهٔ نخوت و غرور مخمور بود

مواعظ پدر را از خاطر بدر کرده او را محبوس ساخت سر از اطاعت و
انقیاد پیچیده بامورات حکمرانی پرداخت مجرد صفای این اخبار
پادشاه ذوی المقدور احمد خان بنابر تنبیه آن مأمور نمود
آن ناسعادتمند خود لشکرها بهنک جنگ برار بارها موله رفته
نمود و ساختن راه عبور بر دوات در هنگام توقف بار بموله
چند نفر هنود که دران ایام بامورات حکاری سر و کار داشتند
از پایه اعتبار انداخته اسیر و گرفتار ساخته بود بانواع رحمت
و خواری لصبد و عداوت غرق آب نمود و آخر الامر لشکر پادشاه
احمد خان بر سر او رسیده در آنجا تاب مقاومت نیاورده بشهر
معاودت کرد دست بدامان امان خانقاه معلی زده نشست
غازیان نصرت شعار دلاوران جلادت دثار بکمال افتخار
تعاقب آمده آن برگشته بخت را گرفتار ساخته بمحافظت

نکهد اسپشد

نگهداشته شد و یکسال و دو ماه ایام حکومتش اجناب است پس
میر هزار و خواجه عیسی دیوانی و دیوان تندرام تیکو را همراه
برداشته روانهٔ حضور شد بعد سه ماه درانجا گذرانیده خواجه
عیسی از آنجا خلاصی یافته باز گشت بکشمیر آمد و دیوان تندرام
که در سرکار وزیر وفادار خان راهی شد در کابل سکونت
ورزیده در ۱۲۰۸ کفایت خان را بصوبه داری مامور ساختند
مدت سه ماه بآیین دلخواه گذرانیده دران ایام او را از حضور
طلب شد میرزا بدرالدین نام یکی از منسوبان خود را نایب
گذاشته روبراه آورد چون خواجه عیسی در روزهای صوبه
داری میر هزار خان بمردم اهل شیعه آزار رسانیده بود آقا
رحیم نام یکی از فرقهٔ شیعه که دران اوقات در عرصهٔ روزگار
اعتبار تمام داشت او را گرفتار ساخته در محلهٔ کادی کدل بخانهٔ خود

قید گذاشت مردم عوام هجوم آورده خانهٔ او را آتش داده
رجب
خواجه عیسی خلاصی یافت و در همان آوان کفایت خان از حضور
شده بشهر رسید بیدادهاش پرداخت و در همان سنه بجای او
محمد خان جوانشیر بایالت مأمور گردیده کفایت خان پیش از
رسیدنش بشنوح خبر تغیر قلعهٔ شیرگده خالی ساخته در محلهٔ ناوه پوره
لنگر توقف انداخت محمد خان بمجرد ورود بی تعقل و تحمل
کفایت خان را در شیرگده برده محبوس نمود دران هنگام بنابر
طلب حضور کفایت فرمان رسید او را از کشمیر راهی ساخته
هنوز محمد خان چندان دست تصرف نیافته بود که میا تحان نام
یکی از قوم بمبوخ خیالی سرکشی بسر کرده چند نفر گروه های شاهی
که باین نواحی در سلک ملازمان سرکار اعتبار داشتند با خود
متفق ساخته بصف آرائی معرکهٔ فساد میان عداوت حبت بسته

درمیان

در میان سر خود سری لسبر کردگی بر داشت محمد خان تاب مقابله
در حوصله خود ندیده در قلعه شیرکد حبست مدت یکشش ماه این
فتنه قایم بود درآنحال شاه زمان شیر محمد خان مختار الدوله
را بنا بر تنبیه و تادیب متمردان انتظام مهام این سرزمین روانه
ساخته در اوایل سنه ۱۲۱۰ وارد گردیده بمجرد ورود دست
سرکشان کوتاه ساخته همگی مدت هشت روز توقف نموده
محمد خان و میانخان وغیره مفسدان را همراه برداشته رحمت الله خان
بچه جمعه خان الکوزایی بر مسند حکومت نشانیده روانه کردید.
بعد چند ماه از حضور پادشاه در همان سنه کوس ایالت
بنام عبدالله خان الکوزایی برادرش بنوازش درآمده وارد
همگی مدت یکسال گذرانیده او را طلب حضور آمده از القرار
الگو خان برادر خود را نایب گذاشته راهی گردید در کابل

رسید سر نو بخلعت حکومت سرافرازی یافت فی الحال عنان
معاودت بر تافت در اواخر سنه ۱۲۱۱ باز گشت در رسید
بمرور ایام مردم ولایتی سرکرده های آنجا دور از پایه نوکری
انداخته از شهر اخراج کرد چند نفر لیست پایه بلندی مرتبه
خواهی اختیار بخشید مردم هندوستانی و بهاری و اطراف
را آورده بمواجب های شایان و خرچ نمایان ترقی مناصب
داد بقدر سی هزار قشون پیاده و سوار نگهداشت در پرداخت
احوال رعایا و وارسی صاحبکاران وقت اهتمام داشت دران
هنگام دیوان نند رام را لخت بیدار شده در سرکار وفادار خان
مدار المهام مالک حل و عقد امورات ممالک بود دیوان هره داس
برادرش در کشمیر بتزئی و حمت کذران میکرد باج و خراج شاهی
بشمول او در سرکار میرسید در اواخر سنه ۱۲۱۵ عبدالله خان از طلب

حضور رسیده

حضور شده عطا محمد خان برادر خورد خود را نایب گذاشته
روانهٔ حضور گردید هنوز او بکابل نرسیده بود که دبل خان
برادر دوم‌اش که با وزیر وفادار خان همرفیقی داشت
بانجذ ود شرف ترخیص یافته عبدالله خان که در کابل وارد گشت
وزیر او را ببهانهٔ حساب بجای نمود در حصار محبوس ساخت
در هنگام حکومت لشکرکشی کرده راجور و پونچ و مظفرآباد و
دچهنه و کهاوره در حیطهٔ تصرف در آورده در هر جا باج و
خراج بطرف خود مقرر نمود راجه کرم الله راجهٔ راجور را در کشمیر
آورده بازگشت مرخص ساخت راجهٔ پونچ خان بهادر را مرتبهٔ
اول با نیعاف آورده باز رخصت نمود مرتبهٔ دوم او را طلبیداشته
محبوس گذاشت بعد چندی وزیر نور الله او را بمرتبهٔ حکومت آنجا خود
سرافرازی داد فتح خان مته بجبه‌اش را دستگاه و حکم کل اطراف بهار

از بیرون قصبه بارہمولہ الی مظفرآباد وداده دخترش بعقد

نکاح خود درآورد القصه چو بند حصار قید شد وزیر

وفادارخان ملا احمد نایب خود را بکشمیر اختصاص داده

روانه ساخت عبدالله خان که حال برنگ دیگر مشاهده کرد

برادر خود را پیغام بغی و روگردانی نمود ازانجا که گفتگوی قابل

درمیان آمد چند سطور از وقایع آن سمت ضرور و بہمت تحریر

می آمد محجب نماناد که قبله گاهی این منتظر افضال الهی مسمی به پنڈت

دیارام پنڈت کاچرو متخلص بخوشدل دران روزها بنابر کشمکش

آب و دانه بخوشدلی نمایان در سرکار وزیر وفادارخان بسر

وزرای بوسیله وفاداری قابلیت و رسائی فطرت بمنصب

منشی گری بهروزی داشته مخلص کلام آنکه روداد یکه دران روزها

درآمد و ظهور نمود از قرار واقع نموداوشانست هنگامیکه طایر روح

تیمور شاه درانی ببزم پرواز از شاخسار دنیای ناپایدار
بر و بال خویش می آراست اجتماع شهزاده ها در آن الخلقه قائم بود
وفادار خان سدوزائی که در آنوقت در سلطنت از گروه امرای دیگر
عزت و اعتبار بیشتر داشت رای وفاداری زده شاه زمان را
در آن زمان باشاره چشم از الخلقه بدر برده درهای حرم سرا
زنجیر نمود کوس شادیانه بنام او بلند آوازه ساخت از همین
از امرای دیگر شوکت و فر حاصل نمود امرای وقت چون این حال را
مشاهده کردند چنین قرار دادند که او را بدست آورده معدوم
سازند وفادار خان از کنکاش آنها مطلع شده صورت حال
بمسامع پادشاه رسانید شبا شب بصلاح همدیگر مقرر کردند که هنگام
سلام که اجتماع امرا در دربخانه خواهد شد همگی آنها را از تیغ بیدریغ
گذرانید پس چند نفر برین مشخص ساخته چون فردا وقت سلام رسید

کلهم اجمعین جمع آمده پیش از آنکه پادشاه بر مسند صعود نمایند
ماموریان آن امر بهیچ باب صرفه نکرده ذرهٔ مانشند بیست و دو نفر
امیر را از تیغ گذرانیدند مال و دولت شان بتاراج رفت
از انجمله فتح خان بمعه برادرش محمد اعظم خان راه گریز یافته
از کابل بدر رفت بپناه شاهزاده محمود برادر شاه زمان
که در آنوقت در هرات بنظامت آنجا توقف داشت برده منتظر
وقت بنشست چون بنیاد فتنه و فساد از پا در افتاد از اهل
بغض و عناد و سوسه بخاطر پادشاه والاتژاد خطور نداشت
و وزیر و پادشاه بآیین دلخواه بکار ممالک و سپاه داری داشتند
بعد چندگاه تخم عزیمت تسخیر ممالک پنجاب و هندوستان در
مزرعهٔ خاطر شان سبز گردیده بآخذ و عبور نمودند و در لاهور
بپای استقامت افشرده چهل روز در آنمکان حکومت کردند و آن

آوان

آوان فتح خان میدان خالی یافته بدلیری تمام شاهزاده محمود را
از هرات برداشته آورده تصرف قندهار و کابل نمود شاه زمان
باستماع این اخبار از لاهور برخاسته راه قندهار پیش گرفت
بر سر دریای جلم هنگام معاودت آن طغیان نموده توپخانه اش
در آنجا مانده بقدر دو هزار مردم قشون او پایاب نیافته دست
از حیات شستند در بند برداشتن توپخانه نیفتاده روان شد
رنجیت سنگه پادشاه دران روزها در شاهدره استقامت
داشته آن توپخانه بدستش افتاد و شاه زمان در قندهار روانه شده
از انجا احمد خان نورزائی که یکی از وزرای تیمور شاهی بود اول
فوج مقرر نموده پیشتر روانه ساخت آن نابکار از روی تیره رای
جاده نورد بادیه نمک حرامی شد خود را در قشون شاهزاده محمود
رسانید بظهور این عمل بی حجب و جدل شکست و خلل در لشکر شاه زمان

راه یافته و فی الحال باتفاق وفادارخان راه کابل پیش گرفته

شیر محمد خان مختار الدوله که بمحافظت آنجا مختار بود راه حکومت

پیموده دروازه قلعه مسدود ساخته لاعلاج از آنجا رو آورده

در جلال آباد طرح اقامت با چند نفر مشتی محدود انداخت حاکم

آ همگنان از در مخالفت در آمده شبانه اسپان سواری و اسلحه

آنها بر داشته صباح چون حال بنوع دیگر معاینه کردند لاچار ترک

به بیچارگی در دادند و دران اثنا محمد اعظم خان میانه بلای عظیم

بتعاقب وارد گردیده بحیدر و رود شاه زمان را کشیدن

میل چشمانش از روشنایی عاطل ساخت و وفادارخان را از تیغ گذرانید

دران هنگام شاه زمان که بآفتاب تخلص خود میخوانید این دو بیت

از طبع زاد خود بر زبان راند ؛؛ ز نرگس گلگشی بگیرد گلاب ؛؛

ز چشمان من چو نکشیدند آب ؛؛ ز احوال چشم چو پرسد کسی ؛؛ بگو کور گردید و شد

دید آفتاب

آفتاب ∴ مختصر که ملا احمد که بطرف کشمیر مامور بود در مظفرآباد وارد
عطا محمد خان قشون بد اخذ او روانه خود در بارهموله توقف
کرد و وکیل خانرا در شهر از تیغ گذرانیده چند گاه لشکریان از طرف
بر سر دریای مظفرآباد در ممانعت پار شدن لشکریان ملا احمد بطرف
دریا در رسید از قرار محنه سلطنت فتح خان بینه در آمدن او
تغافل و اهمال گذرانید چون بواقعی خبر برهمی شاه زمان بیان
کردند او را گرفتار ساخته بدست عطا محمد خان داد خود بمال و دولتش
متصرف گشت پس عطا محمد خان بشهر معاودت نمود دیوان هره داس
را گرفتار ساخته بانجا رسانید در حینی که هرج مرج سلطنت ظهور داشت
جان نثار خان داروغه بالاحصار همراه برداشته بکابل در سنه ۱۲۱۶
مرتبه سیوم عبدالله خانرا از بالاحصار همراه برداشته بکشمیر رسانیدند
عبدالله خان در معاوضه آنچه خدمت نمایان لک روپیه نقد باو انعام

مداد چند گاه بعزت و حرمت نگهداشته رخصت ساخت خود زندگانی
دوباره دریافته بعیش و عشرت اوقات گذار شد در پرگنه بیروه
بنای قلعه گذاشته از اطاعت شاه محمود سر باز زده سرکشی آغاز نها
بر سوات اول تا آخر دوازده سال حکمرانی با جاه و جلال کرد
در هنگامیکه عطا محمد خان برادرش نایب بود در ایامهای محرم
مردم شیعه را بانواع زحمت تاخت و تاراج ساخته محله جدی بل
و حسن آباد را مردم عوام آتش کشیدند در ایامهای حکومت
عبدالله خان ظهور طغیان و سیلاب نموده اکثر زراعات تلف شده
شهر را چندان آسیبی نرسید نیز در محله صراف کدل حادثه آتش
شعله ور گردیده چند محله خاکستر گردیدند دیگر در یکسال شدت
سرمای جدی اشتلم نمود که همگی دریاها یخ بست شدند در همگی حکومتش
نرخ شالی بحساب دوازده آنه چند مدت بقیمت یکروپیه

پس شور و شر همیشه ازین رو مخلوق را فراغت کلی حاصل بود القصه
1221 در سنه ۱۲۲۱ شیر محمد خان و مختار الدوله با جمعیت قشون به حدود
آمده از مظفرآباد پیغام فرستاد که اگر باج و خراج ارسال خواهی داشت
ملک بشما ارزانیست کسی را بشما غرض ندارد و در اینجا طرح نیاورده
لشکر خود را در مظفرآباد بمقابله روانه ساخت مختار الدوله
چند روز تغافل بکار برده پس باتفاق سرکرده های قوم بنبه
لشکریان آمده و از اینجا برداشته بمردانگی از دریا پار گردیده
در بارهموله طرح اقامت انداخت عبد الله خان مابین بارهموله
و شوپور در مقام سرحسرتین ترتیب داده فیمابین لشکریان طرفین
اندک دستبردی بکار رفته در بیضمن در قشون او هزیمت راه یافت
و تاب مقاومت در خود ندیده لاچار هزیمت را غنیمت شمرده
در قلعه پروه روانه شده مختار الدوله قرین فتح و نصرت داخل شهر

قطره زن گردید تاریخ ورودش اینست ⁂ چون بکشمیر در بهار گشت منصور بفضل دادار ⁂ سال تاریخ ورودش جستم من ز درگاه عظیم اسرار ⁂ با سر فخر بگفتا هاتف ⁂ عادل و با دل و نیکو اطوار ⁂ بعد ورودش بشهر عطا محمد خان بچه خود را بنابر محاصرهٔ قلعهٔ بیروه مامور ساخته خود در شهر استقامت ورزید عبد الله خان چند ماه در قلعه بسر برده آخر الامر وفات یافت عطا محمد خان بسر افرازی معاودت نمود دختر عبد الله خان را در عقد آورده خویش و قومش را مطلق العنان بساخت بعد آن مختار الدوله عطا محمد خان را نیابت اینجا گذاشته خود روانهٔ پشاور گردیده در عهد حکومت او تمامی خلق بفراغت گذرانیدند تاریخش اینست ⁂ مظفر شد بفوج چون سردار درانی عطا کردش محمد فتح از الطاف یزدانی ⁂ نشسته بر سر حکم تاریخش

کرامی حسبت ؛ رساند ایمن زده اش هاتف بگو افضال رحمانی ؛

؛ بعد روانه شدن پدر بداد و دهش پرداخته بهر مقدمه خود
وارسی مینمود ظلم و تعدی را بر صفحه روزگار وجودی نبود
القصه چون مختار الدوله از کشمیر بدر رفت بعد چند ماه اورا
با شجاع الملک که بعد برهم شدن شاه محمود بر مسند حکومت تمکن
داشت و در انکار پیش و منازعت پدید آمده هنگامه آرای
جنگ و جدل شد در آنمعرکه شهادت یافت بعد فوت او اکرم خان
با میرزایی در پشته بعزم تسخیر کشمیر آمده از دریا عبور نموده در
مکان شاه دره کوهستان در رسید عطا محمد خان در بارهموله
توقف کرده اورا شکست داد و گریزانید تهنیت تاریخ ؛

اکرم از روی کین چو شمع آمیخت ؛ در جهان آبروی خود در ریخت
خواستم از فرازیش تاریخ ؛ گفت هاتف کشید آه گریخت

شجاع الملک

اکرم خان

چون عطا محمد خان فیروزمند شده بشهر رو آورد بعیش و نشاط
بر واخت انیست تاریخ فتح او ۞ بلبل از گلبن تاریخ بر آورد
نوا ۞ بدهد باغ سلیمان چه بجا نار آمد ۞ قلعه بالای کوه ماران
بنا گذاشته اوست بکمال احسان و زیبایشی درست ساخته
در سنه ۱۲۲۶ باتمام رسید نیز از مظفر آباد تا بنجال در راه
هندوستان در هر منزل و هر مکان بنا بر سد راه مخالفان برپا
افراشته در سنه ۱۲۲۷ جهانداد خان برادر خود و دیوان بتدرام
با جمعیت لشکر در پشاور روانه ساخته شجاع الملک که در آن آوان
در میدان سلطنت کابل و پشاور در رنگ و تاز داشت بنا بر خصومت
کشته شدن پدر گرفتار نموده در کشمیر رسانید در قلعه کوه ماران
محبوس ساخت **ذکر استقلال مهاراجه رنجیت سنگهه**
خداوند کارساز قادر بی انباز که شهباز طالع و اقبال همایه بر آواز :

آورده

1226
1227 جهان داد

در ذکر استقلال مهاراجه رنجیت سنگه بادشاه

آورده که شهباز طالع و اقبال اوج گیرای صعود مدارج نماید

پس با افضال لطف عام خویش بال و پر جودت و جلادتش کشاید

که صید مراد در پنجهٔ شکار افگنش بی رنج و تردد درآید و تفصیل این

مجمل آنکه در سمبت ۱۸ یکهزار و هشتصد و پنجاه و پنج راجه بکرماجیتی

1215 مطابق سنه ۱۲۱۵ هجری اکثر بهادران نامدار از دودمان سنگهان

در اطراف پنجاب با جاه و اسباب مداعیهٔ حکمرانی لوای کامرانی

برافراشته بهر یکی وجهی دست تصرف دراز ترکتر بود زمانیکه

شاه زمان بعزم تسخیر هند در لاهور وارد شد چهل روز در آنمکان

تمکین بود از آن بهادران هیچ یکی پیش رویش نیامده بجامه و پیام

با او سلوک داشتند و چون خواهش ایزد منان دران نبود که او

در لاهور مصدر فتنه و شور باستماع اخبار آمدن شاهزاده محمود

برادرش از هرات بعزم قندهار از لاهور برخاسته رفته ازاند

آنده یار بپای فرازلیش گشید راجه کابل پیش گرفت مهاراجه رنجیت سنگه
پادشاه نبیرهٔ چرت سنگ ولد همایون سنگ تولد مهاسنگ که
بوده و باپش شان در مکان گجران والی بود و در آن آوان نگاه ور
همت و جوانمردی دریا دیه مردانگی و جلادت یک آورد آ
شبی در آن حین در هنگام گردش اطراف آن سرزمین در مکان
شاه دره اتفاق مقامش افتاده در خواب چنین معاینه کرد که
شخصی باخیر و برکت از مقبرهٔ جهانگیر شاه بحرکت آمده تاجی بر سرش
نهاد در حال از خواب بیدار شد احوال را با همت سنگ نامی که در
زمرهٔ ملازمانش معتبر بود در میان نهاده آن صاحب تدبیر بتعبیر خواب
مشتمل حصول جهانداری و کامگاری نموده باظهار همت و
مردانگی زبان جواب برگشود و پس بمرور ایام سرانجام حکمرانیش صورت
استحکام انتظام پذیرفته پنجاب و ملتان و اتهک و دیره جات

و بهکر

وبهکر ولایات دیگر در حیطهٔ تصرف در آورده صرف اوقات
قرین عدل و داد در اشتغال جهانبانی و کشورستانی داشت
در سنه ۱۲۲۸ فتح خان بارکزائی بقصد کینه جوئی عطا محمد خان بلاعبه 1228
مهم کشمیر رجوعه بدرگاه او برده استدعای کومک نمود بسبب لک روپیه
از مالیهٔ کشمیر سال بسال بسرکار او مقرر کرد سنگ پادشاه بحکم درست
رائی محکم کار فرما شده دیوان محکم چند نام مدار المهام خود بمعیه
قشون همراه داده در عین شدت سرما آمدن آنها بظهور پیوست
عطا محمد خان بفحوای الخیر قشون خود را بر بیرپنجال روانه و خود
در بلهٔ پوره توقف نمود در انجا دو سه کس از ملازمانش با جمعیت
جهل و نجاه نغز اندیشهٔ حق نمک بخاطر نیاورده بی جنگ و جدل
برخاسته رفته در لشکر غنیم مستقیم شدند ازین روی حرب و ضرب
شور در قشون او راه یافته پای از معرکه پس کشید رو بسوی شهر

آورده راه بی غزتی سر کرده دست در دامن قلعهٔ شیرگده زده

غلام محمد خان برادر خود را برای محافظت قلعهٔ کوه ماران روانه

ساخت از صدور این حرکت معاندانه الفت قوت استوار

گردیده بجلدی مانند برق و باد دنبال آمده در مکان حجه پل

پای ثبات افشردند عطا محمد خان بعد انقضای مدت شش روز

فتح خان را پیغام نمود که حکومت کشمیر بشما از ان نسبت که قلعه

شیرگده و قلعهٔ کوه ماران خالی کرده خواهیم داد که بمجرد برآمدن

روانه پشاور خواهیم شد کسی با ما غرض نگیرد فتح خان باستماع

این پیغام با جابت این اظهار ذمه دار گردیده عهد و پیمان در میان

آورد بعد ورود جواب بتعجیل و شتاب عطا محمد خان ملاقات

فتح خان نموده با ارود اسباب و توابع و لواحقه همراه برداشته

از راه بارهموله بعد از حکمرانی مدت شش سال روانه پشاور گردید

فتح خان

فتح خان داخل شهر شده در شیرگده و سه ماه گذرانیده هرچه نقد و
جنس بدستش افتاد در معرض تحصیل آورده محمد عظیم خان برادر
خود را بنظامت گذاشته بحکم چندرا هندوی بیست لک روپیه داده
مرخص کرد و شجاع الملک و دیوان نندرام را همراه برداشته
از راه بارهموله روانهٔ پشاور شد در آخر حکومت عطا محمد خان
ستارهٔ دم دار از طرف مشرق طلوع می نمود مدتی ظاهر بود
منجمان آثار ظهور آن مشتمل بر وقوع زحمت کافهٔ انام ارقام نمودند
و هنگام عمل و فعل محمد اعظم خان نتیجهٔ آن جلوه ظهور داد مختصر که
چون محمد عظیم خان تسلط و استقلال بهم رسانید سال دوم در ارسال
مقرری سنگ پادشاه تغافل بکار برده بنابران در سنهٔ ۱۲۲۹ سنگ
پادشاه از لاهور متحرک شده فوج خود را از راه بهنجال روانه
ساخت خود در بهنوخ طرح اقامت انداخت محمد عظیم خان در هزاره نوره رفته

۱۲۲۹

درمسدود راه عبور از طرف خود قصور نکرد و از انجا که لشکر لاهور

بحد و نامحصور بود محافظان راه بر بخابل تاب مقاومت

نیاورده برخاسته آمدند چیزی قشون آنجا دوسبرکردکی دیوان

رام دیال وغیره چند نفر سرکرده دیگر وار دهیره پوره گردیدند

واغرخان راجه راجور راه منافقت بموده دررسانیدن غله

اهمال ورزیده اخبار دروغ بامضمون ارسال داشت که لشکر بانی

که از بیر بانخال پار شده بودند از دست قشون محمد عظیم خان

بقتل رسیدند سنک پادشاه باقهام این کلام در بند خلاصی

لشکر و برداشتن اسباب هیچ باب بنفتاده از بنوخ کوچ نموده غازیان

جلادت دثار بسبب نایابی غله استماع خبر برخاسته رفتن سنگ

پادشاه راه چاره مسدود یافته بغیر از کار روزار چاره کار ندیده

بجنگ درآمدند و تا هشت روز جنگ درمیان بود محمد اعظیم خان

بوسالت اغرخان دیوان رام دیال را بانجام نموده چون رنجیت سنگ
بادشاه عثمان معاودت بصوب لاهور برتافت الحال مقابلی و
عداوت شما بمحصل است لازم انکه ما را و خود را خوار نساخته
بعزت و آبرو بدیار خود گردید آنها مصلحت کار در آن دیده
مراجعت نمودند در معرکه نبرد مردم بسیاری از جانبین بقتل
رسیدند محمد اعظیم خان در همانجا پیش از آنکه این وقوع واقعه شود
دیوان هرداس را بتهمت اینکه رنجیت سنگ بادشاه این حرکت
بتحریک او بظهور آورده است یکی از ملازمان خود مخفی اجازت
داده از تیغ گذرانید بظاهر نظر بر باز خواست فتح خان
که دیوان نند رام برادرش مدار المهام او بود افسوس خورده
کشنده او را در همانجا کشت چون عظیمه تاریخ کشته شدن او
که عبارت از سنه ۱۲۳۳ باشد در تحریر در آمد مختصر که بفتح و نصرت برگشته

برنجانیدن غربایان کار را کردید در سنه ۱۲۲۹ گرانی غله پدیدار شد
که مردم از آن رنج و آزار بسیار کشیدند و نیز در عهد حکومت او
یکسال شدت زمستان بحدی شد که همه دریاها یخ بسته شدند
مدعا که در عهد او مردم از هر راه در تب و تاب داشتند خصوصاً
مردم هنود را الصبر و عداوت تعصب مذهب آمدن رنجیت سنگ
پادشاه به نهایت آزار گرفتار ساخت با صاحب کاران وقت جور و ستم
پیش گرفت از آنجمله بیربل پندت در فرصت یافته از راه دیوه سیر
بدر رفته خود را بخدمت سنگ پادشاه رسانید در همان اوان
اوایل سنه ۱۲۳۲ محمد عظیم خان از بیقراری رو بداده ازین دیار بطرف قندهار
بدر رفت تمامی اسباب از نقود و اجناس همراه برداشت میر اندرون در
را برسانیدن حرمهای خود در مکان در بند روانه ساخت جبار خان
برادر خود را به نیابت خود ملک گذاشت خان مذکور یکی مدت ششماه

بعمل د

بعدل و احسان کار روا بود القصه در سنه ۱۸۷۶ بکرماجیتی مطابق سنه ۱۲۳۲
هجری رنجیت سنگه پادشاه قشون جوندر السبرداری دیوان
مصرچند باهتمام بریل بندت در از تعداد مور و ملخ بیشتر بعزم
کشمیر مرخص و مامور ساخت جبار خان بسنوح این خبر جماعه از لشکر
بنا بر نگهبانی راه پیر پنجال روانه کرده خود نیز در مکان سیره بوزه
رفته بمقابله باستقامت ورزید مردم محافظ راه پیر پنجال تاب
حمله اعدا نیاورده برخاسته آمدند لشکر سنگه پادشاه بولوله تمام
رو براه آورده بر کریوه نزدیک نشیبین پای ثبات افشردند
جبار خان روز دیگر کمر مقابله چست بسته باراده پیکار سوار گردید
و جنگ در پیوست چون طالعش در حضیض بود بعضی از دلاوران
همراهی او جاده نورد منزل ممات گردیده خود بگوله تفنگ
زخمی شد چون تاب مقاومت نداشت رو بگریز آورده معاودت بشهر کرد

اغاز رواروی جمعه همگی افاغنه از دروازه بارهموله بدر رفت
ظهور سکهان در کشمیر مختصر که مصر چند بعد هزیمت جبار خان از مکان
هیره پوره پربل پندت در ماه هار یوم دوادشی سهوت ۱۸۷۶
بکرماجیتی یازدهم ماه رمضان سنه ۱۲۳۴ هجری پیشتر از خود درآمده
شهر ساخته خود بعد دو روز ساعت فیروز مدیه بشهر آمده
بیرون قلعه شیر گده خیمه زد و بعد چند روز بامورات ملک پرداخته
مالیات پرگنات و محالات نقدی بذمه پربل پندت در معامله
داختال و قصبه جات متعلقه آن در قبضه اختیار جواهر مل بنا بر وی
که در عهد افاغنه با آن سرکار روا داشت گذاشته در همان اثنا
از سرکار فرمان رسید که دیوان موتی رام حاکم کشمیر مقرر شده
شما خود را الحضور رسانید و پیش از ورود دیوان مغز بورسنون را
از راه بارهموله روانه ساخت خود بعد ورود و ملاقات او رای

که بعد

گردید عجایب ترا اینکه تاریخ بکشمیر بضرف خالصه جی درسمت
بولوجی واه گروجی کا خالصا : بولوجی واهگوروجی فتح
بحساب ابجد مضمر است نیز تاریخ فارسی اینچنین یافته شد :
بجو شد می زشما هاتفی بی سموت : ز فتح و نصرت کشمیر بین چه گوهر
سفت : بفضل ست گورو و تدبیر مصر دیوان چند : به هر دو گوی
بدر از شکست افغان گفت : بعد روانه شدن دیوان مصر چند
دیوان موتی رام بامورات ملک پرداخته در آسایش کافه انام
سعی موفور بکار برده اما حسب الخواهش الهی حادثه وبای نصیب
اعدا جلوه گر گردید ازین رو مردم بسیار بهلاک رسیدند و بجای او
در شش ماه سردار هری سنگه بصوبه داری مامور شده دیوان
موتی رام بعد یک سال روانه سرکار شد هربل پندت در وغیره پندتان
دیگر که صاحب اعتبار بودند روانه حضور شدند بیربل پندت در

که شخصی عالی دماغ و دانشور بود بخیال وزارت درگاه فلک کارگاه
از ینجا روان شده چون خواهش حق دران نبود در مکان دولتنگر
رسید از روی حادثه وبا معه هندیان دیگر رامشرن گردید
فقط ابربل پندت در خلاصی یافته بحضور سرکار مشرف شد بخلعت
صحیکاری بعلاوه یک زنجیر فیل با حوضه نقره مالای مروارید
بندی مرصع سرافرازی یافت بازگشت بکشمیر در رسید بامورات
ملک متصرف گردید و سرداری هری سنگ مدت دو سال فرمان
روا بوده دران آوان غلام غلیخان کهکه زمیندار دهنه و
کهاوره سرشورش برداشته راه نبرد باد یه سرکشی شد سردار
هری سنگه برسر اوت لشکر کشی کرده اورا اسیر کرده بهنگامیکه خود روانه
حضور گردیده اورا همراه برد باپربل پندت رنجش خاطر بهم رسانده
به بی انصافی کارروا بود بغیر او مرتبه ثانی دیوان موتی رام

در سمبت ۱۸۷۵

در سموت ۱۸۷۹ بنظامت مشخص شده در اسعد ازمنه وارد شد بدستور
سابقه اوقات حکومت خود به نیک کرداری بسر برد بجای او
در سموت ۱۸۸۰ کمیدان کورمکه سنگه صاحب حکم و قلعه دار دیوان
چونی لعل صاحب کار و اجاره دار مقرر و مشخص شده مدت سه سال
برفاهت مخلوق گذرانید بعد از آنها دیوان کرپارام بصوبه داری
مقرر شده در سموت ۱۸۸۳ اول سنگرات ماگ وارد شهر گردید و
بعد ورود او کورمکه سنگ و چونی لعل روانه حضور شده
دیوان چونی لعل بگمان غلط بخوف و ترس ادای محاسبه در راه
خود را مسموم ساخته راه آخرت پیش گرفت خود را از حساب خلاص
ساخت مو که حساب بروز حساب انداخت کرپارام بامورات
ملک پرداخته مردی دانا و سالم بود در سال دوم حکومتش سموت ۱۸۸۴
ولوله زلزله پدید آمده مردم را آسیب بسیار رسید کرپارام مدت

مدت چهار سال بکمال داد و دهش حکومت رانده کافهٔ انام بسبب
زلزله که تا سه سال استحکام داشت ولیکن چون روزهای اول اشتلم
نمود قرین رنج والام بودند دران ایام زمینداران مظفرآباد
بسرکردگی زبردستخان بمبه باستعداد خیره سری وزبردستی فساد
بنیاد نهاده بودند بنابر تنبیه آنها ان قدم رنجه کرده آنهانرا
هزیمت داده بفتح وظفر معاودت نمود دران اثنا از سرکار
پروانه طلب حضور معاودت ورود نمود یافته جهانسنگه نام یکی از
متوسلان خود را نایب گذاشته روانه گردید ظهور ستی
که در طبقه برهمن وکهتری در هند هنوز معمول است اکثر اوقات
درانجا ظهور میدهد در کشمیر بعد تصرف راجها تا حال این امر
بعمل نیامده است در عهد حکومتش ابتدای سموت الی آخر سنه
سه مرتبه وقوع یافته محاصل کلام آنکه بعد روانه شدن دیوان کرارام

رسیدن داد

رسیدن او در سرکار در آخر سموت ۱۸۰۸ بهمان سنگه اردلی از سرکار
شرف افتخار صوبه داری یافته ایام حکومت خود بآسودگی
و خوشنودی خلایق گذرانید اما در عهد او عجب روئیدادی
واضع شد که اهل شیعه را که در ماه محرم تیاری تابوت مرثیه خوانی
معمول و آئین دین خود است جمعی از آن قوم از مردم هنود و بستانکه
در سلسله ملازمان سرکار بنوکری منسوب بودند بخلاف سالهای
گذشته روادار اهمغی شده تابوت را در شهر و بازار نمودار
کردند ازین رو مردم سنی هجوم کرده حدی پل و حسن آباد را
آتش دادند و مال و اموال آنها را غارت نمودند و عورات
ایشان را در روز روشن بر آورده کارهای ناشایسته بجا آوردند
بمکافات این عمل بد که از حد ظهور پیوسته بعد چند ماه حادثه
محطار و داده ازین رو بنا و عالمی از پا در آمد چنانچه ذکر آن

در اوراق آینده تحریر میشود در سموث ۸۱ بیست و ششم ماه ک
سال توشقان ئیل شیر سنگهه صوبه دار پنجاب سنگ صاحبکار
از سرکار مقرر شد وارد [illegible] گشت بعد ورود آنها بهمان سنگ
چند گاه بهمان وتیره گذرانیده روانه گردید شهزاده شب و روز
بعیش و نشاط و سیر و شکار اوقات گذار بود داد و ستد امورات
مالی و ملکی را بشاگاسنگ بانجام میرسانید از بس خودرایی با
شهزاده که از امورات ملک اطلاعی نداشت دم مساوات زده
از ظهور این علامات در میان شان رنجشی بهم رسید دران آوان
کشش شدت ورحسب الامر شهزاده با لشکر جمعیت تسخیر [illegible] خورد مامور
بود بدانجد و روانه گردیده احمد شاه راجه انجا را تنبیه صاحب
بی حکم و جدل مطیع ساخته ذمه دار باج و خراج گشته با بعضی
تحایف انی از قسم سنگ یشم و سنگ بلور که کان آن بدانطرف است

با موالی د

بامواشی و دواب وغیره اسباب معاودت نمود شهزاده‌ها از پیش کاسنگ
دل آزرده بودند و بمجرد ورود دانشور مزبور را روانهٔ پنجاب
ساخته درباب استدعای صاحبکار نو وطلب بیت کاسنگ عرضی خود
بسرکار نگاشته‌ها مطابق مضمون عرضی حسن تدبیر دانشور موصوف
پروانه سرکار بنابر استحضارش ورود یافته از صاحب‌کاری موقوف
از پنجاب روانه گردیدها درهمان ایام در سموت ۱۸۸۹ رنجیت سنگه بادشاه را
هوای سیر این گلزمین بخاطر رسید از دارالسلطنت متحرک شده
در بنونچ توقف نمود جمعدار خوشحال سنگ را بحیثیت تحقیق احوال
اینجا و شیخ غلام محی الدین را بداعیهٔ صاحب‌کاری شهزاده‌ها اجازت
داد و مرخص ایشان نمود و فرمود چون قبل ازین در خیز تحریر درآمده
که باشندگان اینملک را نتیجهٔ عمل درپی است خوشحال سنگه بر عکس حکم
سرکار علاوه بران در عمل بیت کاسنگ خودرا شایل الحجابت پایه برده

نهایت بکر و به هیچ و شرا مشید بمجرد رسیدن در ضبطی غلات
تلاش بکار برده از بحیثیت آتش قحط غلات بنوعی بالا گرفت که
ذکر آن ناکردن و ناشنیدنیست ازین رو مخلوقی بورطهٔ عدم فرو رفتند
و بعضی فرار بر قرار داده بجد بنجاب رسیدند و غرضکه خوشحال سنگها
که در خصوص تفحص احوال خرابی و آبادی این سرزمین مامور بود
عینیم حقیقت بین بعین برحمی از ملاحظهٔ بد و نیک پوشیده مردم شهرها
بانواع زحمت قرین غم ساخت بکمال گیر و دار چند ماه بسر برده بطرف
لاهور لوای عزیمت برافراشت بعد روانه شدنش شهزاده بدستور
حاکم و شیخ غلام محی الدین صاحب حکام معزز شده اما شهزاده بدستور بعیش و طرب
مشغول و از احوال غربایان بیخبر ازین رو فتنهٔ کلی در شهر رویداد
از انجمله یکی اینست چون ابتدای عمل سکهان گاو کشتی که کاری مذموم
است موقوف شده بود هرگز کسی جرات این بدعت نمیکرد و دران

آوان

آوان چند نفر از باشندگان محله هول مرتکب ایلکار شده اخبار آن
بسمع شهزاده رسیده آن جماعت را بانواع سیاست سزا داده بعد
درگاه سوزانید و خانمان آنها را غارت کرد و دیگر در اول
حکومتش برودت هوا بنوعی شد که همه دریاها یخ بست بستند
و مرتبه در درون قلعه شیرگده واقعه آتش حادث شده همگی
دکاکین بازار خاکستر گردید و دیگر در محله اهلمر آتش بلا رنج او و چند
بسیار خانه ها بباد رفت و در مرتبه دران آوان ظهور هستی هم
بظهور پیوسته بهر رنگ خرابی کشمیر که باقصی غایت رسید آبادانی
و امان وجود از صفحهٔ روزگار برچید آخر الامر در سمبت ۱۸۹۱
شهزاده را طلب حضور شده کرنیل میان سنگه بصوبه داری انجا
مقرر در سمبت ۱۸۹۱ مطابق سنه ۱۲۵۰ هجری ششم ماه بیساکه یوم چهار شنبه
یعنی چهار سال نوبت نیل بکشمیر وارد شد تاریخش اینست

تاریخ سعید ورود کرنیل بی نمت اچنین عیان شد کشمیر و مقدم
میان سنگ آباد و خوش‌ساخت چنان شد بعد رسیدنش شهزاده
شیر سنگ بیست و چهارم ماه اکه از شهر روانه ذکر کرنیل میان
سنگ با مورات ملکی و دست تصرف دراز کرده در باب جابجی
کافه انام سعی بلیغ بکار برده چون عسرت غله از حد بود از
اطراف دور دست و نواحی بهار غلات را بابت عوام
طلبداشته کشت زار پژمرده کان این سرزمین را تا بیاری
عدل و احسان سرسبز کردانید مردم رعیت را بخوشی مشغول
زراعت کشتی ساخت و حصه و چهار ترکی بطرف سرکار معاف ساخته
از باز یافت تخم و تقاوی سابقه وغیره ابوابات مرفوع داشته
لصدور این احسان نمایان تبعی مخلوق را اطمنان دل حاصل شده
و بکشت زار زراعت راغب و مایل کردیدند و راهندام میان

دزدان

دزدان و مفسدان و کلبانان که دست تسلط در ملک دراز کرده
بودند بجدی کوشید که تخم آنهان از بیخ برکند و انفصال
مقدمات حضور بذمه همت راجه کاک گذاشت مدعا که از
یمن قدم او کافهٔ انام وحتی کلی رو داد فتنه و آشوب از میان
رخت بربست در سال سیوم حکومتش ظهور سیلاب شده پل کنه
کدل و پل پانپور را برهم ساخت فی الحال باشارهٔ حکم سرکار
بلا تکالیف بیگار درست ساختند و در سدبندی و همراهی راه‌ها
تاکید مزید رفت کرت دوم از روی بارش باران ظهور طغیان
شده اکثر زراعات را خراب ساخت و پل امیرا کدل را چو خس
و مگس بر هوا پرانید دران اثنا حکم محکم بگرفتن چوبهای پل بآب
رفته رفته بتعجیل و شتاب مردم سپاهی و باجی از حبه کدل تلاش
بکمال قلیلی چوب و چکل فراهم آورده باز گشت بمکان خود رسانیدند.

آساس شکسته آن پل بخرج زر سر نو درست شد ثانیاً نمودار طغیان شده
بعضی محصولات را ضرر رسانید عاقبت بخیر گذشت نیز درین سال
ارزانی غله بنوعی شد که خروار شالی بدوازده آنه خرید و فروخت می شد
مختصر که ویرانی اینمرز و بوم از سر نو آبادی پذیرفت اخبار
باطراف و اکناف منتشر شد و آنانکه جلای وطن شده بودند
بجای مکان خود رسیده آبادان شدند گرنیل میان سنگ هر سال
وقت آبادی ده بده و جابجا خود میرسید و داد رسی
مظلومان میگوشید و در تعمیر سدهای شهر و برکنات که برهم شده بودند
تلاش بکار برده و در درون قلعه شیرگده دیوانخانه عالیشان
وسیع و شایان در بیرون حصار مکان متین بجهت توقف
اکالی ها که بی محنت و رنج گذران نمایند بر لب دریای بهت بسمت
باغی مسمی به بسنت باغ بغایت مرغوب مشتمل صفحه مصفا بجاو

،، بکچهری بمثابت بپختگی کمال بنا ساخته باعث آسایش مخلوقات
،، ونیز از روی برهمی سدها که در کار کشت کار بعضی زراعات
قصور و فتور راه می یافت بخرج صدها و هزارها درست کنانیده
موجب افزایش محصولات و رفاهیت رعایا و برایا گردید و
نیز بر طالبان مطالب وقایع زمانه تیز رفتار آنها آنکه چون
ابتدای فرمانروائی پادشاهان چغتائیه الی دور محمد شاه بادشاه
اوقات گذاری مردم شهر غیر از جماعه صوفی و بازاری بوسیله
منصب جاگیری باسوده حالی و فارغبالی درگذر بود بعده بهنگام
تصرف پادشاهان افاغنه باختصار جاگیر و تنزل سرمایه حصول
ارباب جاگیر شده اوضاع زمانه منقلب گشت آثار بی انتظامی
از هر کرانه بروی کار آمد ازین رهگذر چند در آشیانه بلبل در
ویرانه جاگزین گردید یعنی نداف و شالباف چار زانو نشین مسند امیری

خالی صاحب عزت و شریف دریوزه گر کوچه فقیری و بی سر و
سامانی شد در زمان حکومت حاجی کرمداد که روداد است
دکاکین شالبافان سمت تحریر پذیرفته است پس بمرور ایام
تا عهد حکومت سکان نصرت توامان بیست و دو هزار دو دکان
شالبافی آباد بودند سیزده لک روپیه سال بسال باج همه ساله
بخزانه ناظم عاید و واصل میشد چنانچه وقایع نگار خود عامل
امغیل بوده بعد ازان بسبب قحط غلات و صدمه تظلمات
وزلزله و وبا نصیب اعدا حسب الاراده خالق مخلوقات
نتیجه اعمال باشندگان انجال بخیر آبادی و برهمی طایفه مسطور
صورت ظهور پذیرفته یکی دو هزار و دو صد دوکان در اوایل
حکومت کرنیل بعبید قلم در آمد در آخر تحسین سعی او تا این سنه ۱۲۵۰
هجری چهار هزار و دو صد دو دکان آباد شدند و نیز در عهد صوبه داری

سردار هری سنگه جاگیر میشود و ملین بضبط درآمده ازین رو
چست آمال پارچه احوال اهل منصب و جاگیر پاره گردیده میشود.
و گویکو که ذمه برینهای عیشی فکر درست بدست آمد و نیز سوزنان
بکار رفوکار علی پشمینه دست انداخته بازار بیکار رونق
گرفت ازینجهت باین تدبیر داشتن چاک سینه صغیر و کبیر میشود و
مستلیم برفور رسید و مختصر که در سموت ۱۲۵۴ هجری سال قوی ییل
که موسم بهار رسید قلبرین از سرکار والا پروانه خاص طلب کشش
بندت درینبا برادای محاسبه له شرف صدور یافته بود دران
آوان میان سنگ کرنیل برای تشخیص محصولات فصل لیه بطرف
پرگنات تشریف داشت در اکثر جا مستخص بود بنابران در روانه نمودن
او تغافل ورزید ازین رو در دربار زبان منافقان دراز شده
ابواب سخن سنجی بازگردیده کرت ثانی در خصوص حکم محکم ارزانی شد

پس برطبق ارشاد مکرر دانشور مزبور روانهٔ حضور شده مدت

پنجماه همرکاب ملازمان سرکار توقف داشتها درانجا بیاوری

عقل صایب کار برجست دلخواه نموده زبان یاوه گویان را

بسته ساخته حسب المرام بفرخی و فیروزی تمام بعلاوه خلعت پیرایه

مکرمت رنجیت ولینعمت خود معاودت نمود اول سنکرات ماه هار سنه ۱۸

بشهر رسید **در وفات رنجیت سنگه** رنجیت سنگه بادشاه که مدت

چهل و دو سال بیاوری قادر بیهمال باجاه و جلال بحکمرانی اطراف

پنجاب و ملتان و سنگار پور و پشاور و کشمیر و دیره جات وغیره

ولایات بخوشنودی خالق و نفع رسانی مخلوق حکمرانی داشت

باین تمادی مدت حکومت کنش هیچ یکی را از یک وجه ازید

اجازت نداده روادار آزار دیگری نبود درین سال چندگاه

بکمال علالت مزاج بسر برده در ماه هار سموت ۱۸۹۶ مطابق جمادی الثانی سنه ۱۲۵۵

حسب الاراده

حسب الارادهٔ یزدانی قدم کشای عالم جاودانی گردید هنگام
انتقال بغز اقبال سلسلهٔ خاقانی ورای متین سعادت دستور شاهزاده
کهرک سنگه را بتخت نشین گردانیده بعد ازان بعد از مصاحبان
محرم و پیش خوانده بکار درم آرتهه که عبارت از خیرات
باشد مشغول ورزیده کرور روپیه نقد و دیگر اثاث و اسباب
از حد و شمار بران بمساکین ایثار نمود و دیگر حکم محکم کرد که کرور روپیه
نقد بعد از ما بگنگا باید فرستاد پس از بدر رود این سرای
فانی تن البحان جان فشان آتشی از انبارهای صندل و کافور
مشک و عنبر و غیره برسم و آیین کهتریان شعله فشان ساخته وجود
مسعودش دران انداختند چهار رانی ماه پیکر هفت کنیزک
سیمین بر یک خدمتگار جان سپار پروانه سان در حلقهٔ شمع
بال افشانی نموده خود بخود در آتش سوزان درآمده با نور مطلق

کهرک سنگ

ملحق گردیدند مختصر که در تواریخ رحلت شاه و جلوس شهزاده
باین دستور بخاطر محرر این تحریر درگذشته که درین صفحه مسطور است
:: سر افسر مگر ز سر شست :: تاج برفرق و تاجور بنشست :: آه گز
گردش جهان دو رنگ :: عیش و غم چیست یکدگر بنشست :: گل قبا
کرد جامه تا دامن در چمن نخل بارور بنشست :: شاه رخت دیر را
بدرود کرد و بر مسندش پسر بنشست :: گفت با تاج لعل مهر غیب
قمر از تخت رفت و خور بنشست نو عدیکر سنه هجری خون چکان
شد فلک ز خنجر تیغ :: درفشان شد زمان ز ابر و زمین :: عقل
تاریخ شاه و شهزاده :: با سر آه مژده گفت دریغ نو عدیکر
گشت درهم ز غم زمین و زمان در دل روز مهر شد پنهان
مموت رحلت شه عادل :: ساخت تحریر کلک تیز زبان
گردید رود دار دنیا را :: شاه رخت شد بخلد روان ::

شاه

شاه رنجیت که دو جا بارم ؛ شه کهرک سنگ پادشاه آمد ؛ سموت و
رحلت و جلوس دو شاه ؛ رفت خورشید و مه بجا آمد نوعدیگر
چون شه پنجاب شد بی سر شدند ؛ تخت و دولت افسر و تیغ و علم
از جلوش شاهزاده یافت زیب ؛ سکه دیهیم و سپه تیغ و قلم
نوعدیگر عقل تاریخ گفت چون پدر رود ؛ کرد رنجیت شاه عالی جناب
گشت از فوت شاه بی سر و پا ؛ پادشاهی و عدل و حشمت و تخت
نوعدیگر چون شه پنجاب شد از شش جهت ؛ سال فوتش کرد با من
عقل نقل ؛ بی سر و پا شد ز فوت شاه حیف ؛ تخت و رخت و
تاج و ملک و علم و عدل پادشاه کهرک سنگه پسرش نونهال سنگه
شهزاده کهرک سنگ چندان بحکمرانی رغبت باسباب شاهی طالب
نبود بنابر مصلحت وقت تخت نشین و شهزاده نونهال سنگ ماجرای
احکام ملک داری اشتغال ورزیده حکام اطراف ممالک محروسه

را بدستور بندوبست سرکار والا بمکانهای تصرف خود متصرف گشته

بمّی مدت یکسال و چهار ماه بانقضا پیوست که پیمانهٔ عمر شهزاده کبیر که

بشربت اجل لبریز گشته ازین آشوبگاه جانگاه دنیا بمهد

بربست هنگامیکه بعیش اورا از خانه پدر بر دند چون زر خالص

با تش سپردند در وقت معاودت ناگاه بسر راه سنگی از دیوار

غلطیده بر سر نونهال سنگ افتاد در حال جان داد بظهور این

رویداد سراسر سرمایهٔ حسرت و بیداد عالمی با شوب گرائید مخلوق

سر بر سنگ و سنگ بر سر سانیدای وای ٭ از نونهال عمر ثمر هم

نخورده و رفت ٭ در گلستان حکم گذر هم نکرده و رفت ٭ بر ماه پیکران

محلی به لعل و در ٭ از حسرت دریغ نظر هم نکرده و رفت بر گاه

شهریاری و خرگاه خسروی یک شب بعیش و طرب از سحر هم نکرده و رفت

بعد پدر رو بجهان فانی رانی و مادرش باتفاق چندین از امرایان

عرصهٔ زمان و دراعیان مملکت آبائی مصادقت عنوان حکمرانی مشغول ورزیده همگی مدت سه ماه باجرای احکام حکومت بسر برده بود که شهزاده شیر سنگ را رگ غیرت بجوش آمد از مکان خود با جمعیت اکثری جوانان میدان نبرد رو بسوی لاهور برگردانید غافل و بیخبر خود را نزدیک قلعه رسانید از مشاهدهٔ آنحال محافظان قلعه دروازه را محکم بستند بضرب توپ و تفنگ بسیاری از جوانان کار روز از تماشائیان شهر و دیار دران معرکه و مهلکه دست از جان شستند در آخر ساکنان قلعه کشائیش کار غیر از اطاعت و فرمانبرداری تصور ننموده خود بخود در قلعه برکشادند غاشیهٔ عبودیت بر دوش نهادند فی الحال شیر سنگ بسرعت و استعجال اندرون رفته بپای رانی چند کور افتاد زمین ادب را بمراسم فرزندی بوسه داد **بر تخت نشستن شیر سنگهه** القصه شیر سنگ بهادر بعد از دخول

رانی برون رفته راه فتنه گران کینه جو بربسته بفراغ دل و
فرحت خاطر بر تخت سلطنت نشست ازین نوید نقارهٔ فتح و
نصرت بلند آوازه گردید صدای سرور و سرور بعشرت خانهٔ ناهید
رسید جام می هر یکی بدست نهاد نام غم رفت خلق را از یاد
چون رانی و نامرده ها را هوای حکمرانی در سر و دغدغهٔ بی پروایی
رو گردانی بگوشهٔ خاطر مضمر بود همیشه بکار بیرداران زمانه ناپسند
افتاده بعد انقضای مدت چهار ماه چندی از کمتران روسیاه
محرم رازش بطمع زر و زیور یا فکندن بنیاد کاخ حیاتش وقیعه
ساخته اجل رسیدگان مزبور رشتی فرصت یافته در عین خواب
بی وسوسهٔ روز حساب بکوفتن سر آن بحر کمر بربسته دمار از روز
کارش بر آوردند کارش بحال ابتر سرانجام دادند انجام کار
از سنوح این خبر راجه وهان سنگ که مقدار المهام مقدمات

مقدمات و دولت بیت آن سیه روزگاران از انجمله که سیاست برآورده
بحال بد بند از بندشان جدا ساخت لاشهٔ مردار آنها بدریا انداخت
بیت چرخ است و جفانیست نه رو نیکوئی و وفا ٭ هر کسکه بدی کرد
بجان خورد قفا ٭ در همان سنه عجیب رویدادی درین گلزمین
واقع شد که شخصی از فرقهٔ هنود را پیمانهٔ حیات بشربت ممات
لبریز گشت زنی داشت بحلیهٔ نیکوکاری آراسته و بزیور عفت
پیراسته از نیواقعه جانگاه بر سوختن خود خاکی دلبر گردیده
پروانه کردار از سوختن آتش پروا نکرده بجان هلاک فانی گردید و ستی شد
دیگر آنکه تمامی ایام زمستان بدستور هوای تابستان درگذشته
بارش برف و باران یکقلم و بالکل بی نام و نشان بود ازین رهگذر
آب کمیاب و همگی دریا و جویها مرتبهٔ سیراب رسید یعنی صحرا
مخلوق گردید پس در آخر سال تا بباری سحاب افضال تراوش

برف و باران آبایش نمایان نزول نموده غبار کلفت و ملال

از ساحت خواطر عالمیان بزدود چون ظهور نوروز عالم افروز

مطابق سنه الهی چهار هزار و نهصد و هفده سموت ۱۸۹۰ بکرماجیتی

مساوی ۱۲۵۵ هجری اتفاق افتاده با بیاری خسرو بهار عالم

سرسبز و سیراب گردید بعد انقضای یکماه کامل از نوروز بگردش

گردون مشعله نواز جهان سوز از پرده غیب عجب ظهوری جلوه گر

گردید که قضا را اشبی تیلک سنگ نام یکی از بد اندیشان تیره

سرانجام بصلاح چند نفر جماعدارانِ ستوده کردار دیگر بهجوم سپاهیان

پلاتن سر شورش برداشته بی اندیشه حفظ و مراتب حق نمک و ملاحظه

باز خواست دادار بر حق چهار گهری شب بسر رسیده غافل و

بیخبر با تیغ شمشیر در مکان استر جهت جرنیل میان سنگ عدالت آهنگ

در آمده بضرب کاری او را از هم گذرانیدند و خود را رسوای هر دو جهان نمودند

ازو قوع

از وقوع این شور وشر سایر مخلوق چه از خاص و چه از عوام
در ضرر و خطر افتادند تاریخ وفات او هست : بود نوذرخان
عادل و باذل : همچو نوشیروان بداد گری : از ارسطو نبود کم
بکمال : با قضا نیست لیک چاره گری : هاتفی سال رحلتش بر گفت
وای کو گشته شد به بی‌خبری : در آخر از صدور این کردار دور
از کار محافظان قلعه کوه مار انرا با آن تیره درون کوتاه اندیش
عداوت بیش از پیش دست داده بعد سپری شدن مدت بیست و
چهار روز یکی از نمک پروردگان حلاوت گوشش را خون نمک
حلالی بجوش آمده آخر شب باتفاق دو سه رفیق دیگر بخوابگاه
تنک سنگ نابکار در آمده او را بسزا رسانید و اصل جهنم ساخت
اری : هر که برون ز حد نهد گام : هست سزای او سرانجام
صاحبزاده بلند اقبال سردار سنت سنگ در شب این واقعه ناگزیر

راه گریز یافته در قلعهٔ کوه ماران توقف داشت روز سیوم بصلاح و
مشورهٔ کنش پندت و از انجا بدر شده خود بخود در ترود مخالفان
شقاوت آثار آمده پیوست چون کشته شدن تیلک سنگه بظهور
پیوست از بحیث سپاهان خیره سر سردار مزبور بآزار بیشتر
آشفته حال و مضطر گردانیدند درین آوان کشن پندت در
نیز چند روز که علت جسمانی عاید حال شده بر بستر ناتوانی افتاده
بعالم جاودانی شتافت القصه اخبار کشته شدن کرنیل تا چند در
تاراج مال بیوپاریان درون قلعهٔ شیرگده که بحضور رفت بنابران
شیخ غلام محی الدین که قبل ازین دو مرتبه یکی در ایامهای حکومت
دیوان کرپارام دومی در هنگام حکمرانی شهزاده شیر سنگ در نیا
بصاحب کاری مستقل بود بکرت سیوم بنابر کاردانی و رشادت
از حضور ماموری یافته که خود بمقدمات ملکی و مالی پردازد میرسه متوازا

بظهور

بحضور روان سازد او بمجرد ورود حدود کوهستانها از سنبره
رای جونیان مطلع گشته در قصبهٔ شین توقف کرد هرچند کلک
سوانح نگار سموت ورود مشیخت پناه مسطور باین عنوان در
سلک تحریر در آورده :: تاریخ ورود شیخ المجذوم ششم ::
الثالث و بالخیر نداد دسیر و شنبه : در توقف مکان فوق هرچند
نمک حرامان را اینعام خالی نمودن ملک نموده بود باظهارش پرداخت
ننمودند لاجار از سرکار استدعای کومک نموده مطابق آن
شهزاده کنور پرتاب و راجه گلاب سنگ حکومت کل بهار و هردو بتت
تعلق باوست باقشون ظفر مشحون باجند و در اهی کرد از سنوح
این رویداد متمردان چاره جز از اطاعت ندیده دست بدست
پیشوا بر آمدند و قلعه را خالی کرده دادند شهزاده و راجه مزبور
و شیخ مزبور مسکرات هارشنبه ۹ ۱۸ در نغشه کشمیر جا گرفت باوجود انکه

مدت سه ماه سپاهان قلعه‌ها کوه ماران و قلعه‌ها شیرگدر را با هم خصومت و
نزاع در میان بود روزمره چند چند تن از جانبین زیر تیغ
می آمدند اما باشندگان شهر را آزاری نرسید در همین اوان
از روی ریزش باران چنان سیلابی روی نمود که تمامی پلهای
شهر را از حبه کدل تا صفاکدل برهم ساخت و زراعات و عمارات
گرد نواحی کنار دریا از اسلام آباد تا بارهموله برهم خورد مدت
پانزده روز آب برقرار بود ؛ از بارش ابرهای افزون
گردید بهت لبان جیحون ؛ سیل آمد و بیخ خانه‌ها کند ؛ گشتند سکان شهر
محزون ؛ چشم ز هر روش همو تش گفت ؛ طغیان ز حد شمار بیرون
سپاهان پلاتن که بدلیری مدعیان همان شکن قلعه‌ها خالی کرده در منزلان
بیرون شیرگد استقامت داشتند ؛ مدت دو روز بسر رفته میخواستند
که روانه وطن شوند در این ضمن از سرکار درخواست مال ربوده توپخانه

وبهو مازمان

وبیوپاربان از آنها شده و بدادن قلیلی اقرار نمودند این اظهار
در سرکار فیول نیفتاده از آن قرار باندازهٔ تدارک شایان صلای
توپ و تفنگ به آهنگ جنگ بلند آوازه و آتش ضرب و ضرب
سرپا لا کشیدند مدعیان برگشته بخت سیه روزگار که غیر از
کار و زار چارهٔ کار در نیافتند روی از معرکه برتافته دست در
بقوت تیغ آبدار دراز و کار اکثری از راجپوتان جماعه از
سپاهیان جنگ پرداز ساز داده بمردانگی تمام از راه توسن
میدان با منال و اسباب گام فرسای بادیهٔ ناکامی گشتند از بسکه
آثار دلاوری از آنها بظهور پیوست متردوان میدان جدال و
قتال قدم تردد و تلاش برنداشته در تعاقب تیغ قتل و اهمال
مناسب انگاشتند اما چون از اینجا بیرون رفتند باعمال بدخود
در قرب و جوار پونچ رسیدند ملازمان راجه کلاب سنگ ایشان را

در یک درهٔ خوفناک محاصره انداخته گرفتار نمودند در آخر از نایافت
آذوقه و غله تنگ آمده مال و اسباب را گذاشته چند نفر خونی
که مرتکب این کار شده بودند حواله نموده خلاصی یافته روی نامرادی
بجانب اوطان بر تافتند پس از تنبیه مخذولان تا عاقب محمود قلم بند
نمودن مال موجود توشخانه که مساوی سی لک روپیه نقد و جنس
پشمینه و غیره اسباب بود شهزاده والاتبار و راجه شجاعت دثار
بعزم کوهستان سرکت پنج هزار الاغ از راه بارهموله روانه شدند مال
موجودی را مقرر کردند که بهای کومکیه سنگ از راه پیرپنجال
بسرکار رسانند و مومی الیه چند روز بعد رهگرای منزل مقصود گردید
سردار سنت سنگ نیز متعاقب او با وابستگان به بی سر و سامانی
بدر رفت **شیخ غلام الدین** بعد رفتن آنها به هند و بسبب امورات
ملک دست انداخته تنگ قلم سررشته بنا گذاشته کرنیل که حتی المقدور

پشم

مشتمل بر رفاهیت مخلوق بود بنابر تبدیل حکومت برهم خورده ازین رو
از هر سو مردم غیر والک که مالک حبه و دیناری نبودند بر ممالک
ممالک بیهوده گوئی دانه پاش مرزوعه کینه جوئی گشته بعلاوه
محصول بر کنن و محالات که در اصل وصول آنمحال عبث خساره
مزارعان و محال است نظر بر کفایت مالیات سرکار روادار
گردیدند ازین اندیشه نامرغوب و رجع آوری مال قیل و قال
بسیار پیوسته کار به بی انتظامی که واسطه خلل احکام حکامی است
کشید بهر حال هر گاه غلات جمع ساخته گرنیل در شهر موجود نبودی
کار خلایق بدشواری رسیدی زیرا که در آواخر میزان بخلاف کارهای
سلف استمرار قدیم برودت هوا و شدت سرماگی شد که مردم را
زحمت بسیار رو داد اما غله وافر و ارزان بود چون موسم بهار سنه ۱۸۹۹
بکرماجیتی مطابق سنه ۱۲۵۹ هجری رسید و راجه گلاب سنگ که ازمدت بنخالی

برای تسخیر تبت لشکرکشی میکردو وزیر زورآور سنگ نام یکی از

سرداران خود را بطریق سرداری بدان امر مامور فرموده بود

مشار الیه رفته رفته تا حد لداخ رسید و آن ملک را که بابی تبت

کلان ورا مشهور آمد و شد بیوپاریان یارقند و ختن و خطا

و بدخشانست متصرف گشته براجه آنجا را بید خل ساخت خود بجای

احکام حکومت کار روا گردید و از انجا باتفاق احمد شاه حکمران

تبت خورد و سه کس راجهای معتبر دیگر بمرافقت راه دو ماه بارای تسخیر

آن اطرافات معه فوج روانه گردیده در عرض راه از بتخانها که بدان

نواحی بسیار اند هر سال مال و اموال بجدر ان معبدها بالصنوف بنیاز

از اطراف و جوانب در دست جمع میشود بجنگ آورده تا دست

رس برخی بندن بریدن گوش و دست و زبان آن بی زبانان عاجز و

ضعیف از باز خواست روز رستخیز پرهیز نکرده بهر کیف رفته رفته در ملکن آلفرودر

تمام جمیع

نام چشمهٔ که زیارتگاه بزرگ متوطنان آن سرزمین است رخت اقامت
برگشود چشمهٔ دید بغایت دلنشین منظری عالی در میان آن طلا ساخته
و پرداخته در ایام پادشاهان سلف از زر خالص مرصع بگوهرهای لعل و در و
الماس مصفا در آنجا مهیا بدیدن چنین دولت خداداد دل
از دست داده مجاوران آنمکانرا بانواع رنج و آزار آزرده
اندوهگین ساخت هرچند خادم آنمقام در خصوص عدم بیرحمی و انتقام
از در ممانعت درآمده بود هیچ باب کلام او را گوشزد نشده
علاوه بران ابواب زحمت و آلام بر روی او باز نمود از آنجا
بعزم تصرف مکان لاسا روانگردیده در منزل بورانگ خیمه‌های
اقامت برافراخت آوازهٔ دستبرد آن ستیزه‌خو که بهر سو اشتهار یافت
حکام فرمان بردار خان خطا که بآن نواحی حکمران هستند بغیرت آمده
بهجوم اجتماع قشون و لشکر بمقابلهٔ دشمن کینه‌ور بدر آمده بمحاصره پرداختند

راه رسیدن رسد و آذوقه که ازین شهرها مقرر بود بند ساختند
شدت سرما هم استیلا یافت لاجار از بهادران کارزار آباعنک
جنگ‌های تردد و تلاش در میدان محاربه و پرخاش باستقامت
درست نهاده داد مردانگی داده بودند ازانکه وفور مخالفان
از حد بود سودی نبخشید بهر تقدیر وزیر زور اودر حال ابتر
مع همگی جوانان عرصهٔ نبرد و شمشیر خونریز غنیم از آن آشوبگاه راه
برون شدن نیافت بعد از اتمام کار مجاهدان جلادت آثار رو
باینسو گردانیده در مکان لالخ علم استقامت برپا ساختند بالجمله از
سنوح اخیر کدورت اثر راجه کلاب سنگه از انکار پشاور بیشتر از
خود دیوان هرچند نامی را با جمعیت سپاه و لشکر بعزم تدارک معاندان
بیباک روانه لداخ ساخته دیوان مزبور بتلاش موفور قلعه کیان
آنجا را مغلوب ساخت بعضی از جوانان بندی از جان در گذشتند

بسیاری از زراعت پیشگان زیر تیغ آمدند متعاقب او راجه مسطور
نیز خود عنان عزیمت بآن صوب برگردانیده در باغ نسیم منزل
استقامت مصمم کرده بارسال غله و باروت وغیره لوازمات جنگ
که اهتمام تمام بکار برد و ازین رو سکنهٔ آن دیار را در عین وقت آبادی
بسبب تکالیف بیگاری رنج آلام بسیار عاید حال گردید مختصر که
قشون این نواحی بعد تسخیر قلعهٔ لداخ باندازهٔ تنبیه مدعیان که تا قریب
پنج شش منزل استقامت داشتند بحرکت آمده بمقابله همه وارسیدند
مخالفان را نیز از آلات جنگ و آذوقه لشکر قصوری نبود و درآن
هنگام پروانهٔ راجه گلاب سنگ بآنها ورود یافته بهر نوع که
میدانید از عزم پیش رفتن باز مانده بصلح و صفا برگردانید از آن قرار
کارپردازان سخن صلاح درمیان آورده بعهد و پیمان و صلح رضامند
ساختند قرار برین شد که هر دو لشکر چند چند پس رفته همگی سرکرده ها طرفین

بنابر مصالحه ها برجا مانده بعد ملاقات همدیگر هر کس بجاهای خود برگردد

چون چنین شد لشکریان انجذو که مدعا بر آنها بالکی سپاه او قوی ملک

وجاه که از تاج مرصع کمربندهای الماس کار وغیره اسباب آنها تاخت ها

نمودند وقطع نظر از عهد و پیمان کرده بی اندیشه ها بازخواست روز جزا

غریبان بینوا را در دام بلا گرفتار آوردند و دولت بسیاری بدست

لشکریان از قسم جواهر و آلات و یا انبوه ها غنیمت دیگر درافتادند

یک نفر سرکرده آنها از خوف و بیم خود بخود از جان درگذشته سی و

پنجاه نفر همراهی که حاضر بودند از تیغ درگذشتند بهر حال راجه گلاب سنگه

بشنیدن این بشارت بعد انقضای پنجاه علم مراجعت بسوی جناب

با خاطر جمعی برافراشته دیوان هر چند را حکم کرد که در لداخ تهانه نشانند

مع قشون برخاسته بیاید موسی اله حسب الارشاد کار روا کرده

بازگشت برگشت مردم سپاهی این نواحی بسیار از قسم پشم شال و چانی

و ماشی

و باسن‌های مسی و اسباب دیگر و قلبه‌های قوی هیکل و یابوهای تبتی و اطفال
بعلت بیکاری برداشتن مال غنیمت و تاراج همراه برداشته بکشمیر برجسته
آمدند چند روز در انجا گذرانیده راه لاهور پیش گرفتند خلاصهٔ مطلب
که رو داد کشمیر است اینکه زمستانهای امسال بدستور سالگذشته بانصرام
پیوسته از بس شدت برودت گذران بینوایان آشفته حال
کم مایه بنهایت مضرت و غایت حوث بسر آمد اما بوسیله ارزانی غلات
بخیر در گذشت و مستقبل حال که سنه الهی چهار هزار و نهصد و نوزده
سموت ۱۹۰ بکرمادتی و سنه ۱۲۵۹ هجری بدفتر زمانه ثبت گردید در اوایل
بهار یکی از تابعان سرکار شیخ غلام محی الدین بموجب جهالت و تعصب
مذهب کدام روزی بطریق سیر بر کوه سلیمان بر آمده بتی که در آنجا بود
آنرا شکسته رفت و چون این خبر شایع گردید و اخبار آن بحضور رفت بانیان
ناظم آمده لاچار تلاش موقوفی مزبور را سر نو درست کنانند.

همگی مردم طبقه‌ها شنود و کوهستان و کوهپایان را بمنت و زاری

بران آورد که در مکان کوه سلیمان جمع شده بمناجات درآیند بعفو

تقصیرات از درگاه حضرت باری اعانت و یاری مسالت نمایند

از اتفاق در جای مسطور نامزده‌های مزبور گرد آمده تبرا بدستور

در انجا بجا گذاشتند مبلغی کثیر بمصرف ضیافت رسانیدند نیز دروازه

مسجد جامع که ابتدای حکومت سنگان مسدود بود از نجیب‌ها رو

بخرابی آورده جوی لجهم کل خراب داشت مرمت آن ذمهٔ خود گذاشته

کارخانه‌ها تعمیر رونق پذیر گشت **در بیان کشته شدن شیر سنگه**

و دیگر درین سنه شهزاده شیر سنگ کشته شد و هرج و مرج در سلطنت

پدید آمد توضیح این مقال آنکه چون شهزاده موصوف ابتدای شهزادگی

بسیر و شکار راغب بود در هنگام تخت نشینی بدستور باز این‌ها پرواز

و فرس این هوس تک و تاز در آورده اوایل این سال باطراف

کوه دا

کوه وجبال پنجاب بابرکات وشاهزاده کور پرتاب را به نیابت
در لاهور نشانید قریب پنجماه بدالخدود توقف نموده عنان معاودت
بجانب لاهور برگردانید بعد چندی بنای سان قشون نظم مشحون
گذاشته اکثر جوانان ملازم قدیم را از نوکری موقوف نمود از جهت
برهمزدگی خاطر مردم قشونی شده عازم کینه جوئی وبد درونی
شدند هرچند راجه دهان سنگ که مدار المهام احکام سلطنت وخیرخواه
بلا اشتباه وقت بود درچنین مقدمه مانع آمده باظهار او اعتبار
نگذاشت عاقبت کار روز سنکرات ماه اسوج سمبت ۱۹۰۰ مطابق
بیستم شعبان ۱۲۵۹ سان سپاهان جماعه سنداوالی مشخص شده
درعین سان سردار اجیت سنگه سنداوالی از روی نمک حرامی و
بدخصالی بر پیو رنگ بدست آویز قربونه بلانمونه ساخته وپرداخته
فرنگستان مانند بلای ناگهان پیشتر آمده ماشه قرابونه بچکت در آورد

پیش از انکه شاه بخبر از پیش آمد سیاه آگاه گردد گولهٔ آتش
فشان بر پیشانی او رسید گوله رسیدن همان بود از پا افتادن نعشش
همان بود انجام آن بدکار آن زشت کردار تیغ بیرحمی از نیام بر آورده
هر یکه بجز دم مری سر بآسمان میسود بر زمین انداخت فی الحال از انجا
بدر جسته در مکان نشستگاه گوهر بر تاب روان شد او را از هم گذرانید
بهر تقدیر از صدور این واقعه هزار گونه شور و شر بهر طرف منتشر
شد تاریخ اینست :: شاه و شهزاده که خاک درشان :: دی شب
از دیده خلایق میرفت :: صبح از تیغ گذشتند و زغم :: سنگ
بر سینه لب بام و دم گفت :: بخبر گشته شدند از سر جور بهر تاریخ چنین
هاتف گفت :: پس ازان تیره روزگار به بهانه مصالحه راجه
دهان سنگ را باتفاق نهتا سنگ و کثیر اسنگ برادران خود
در قلعه فرود آورده آخر روز لصبط و ربط قلعه پرداختند دست غارت

ام

بجرم خانه در انداختند راجه موصوف ازینکار بالبنداش زامان آمده
ازین رو با او کینه جوئی گشته دست بدست ازهم گذرانیدند چون نصاح شد
هیرا سنگ پسر دهان سنگ که پرده برو دوش رلحیت سنگ بود
با جمعیت بهادران تیغ آبدار خونریز ساخته بمحاصره قلعه پرداخته از
صدمه ضربهای توپ قلعه کوب برجی از بروج قلعه انداخته کار آن
بدگوهران را بانجام رسانیدند بعد انجام آن نکوهیده سرانجامان
بپایمردی و یاوری جوانان کاری علی الخصوص جوانمرد شجاعت
آیین شیخ ایام الدین درجائی بود و باش آن کجروان بسان آب
روان گردیده خاک آنمکان بسم ستوران بباد فنا در دادند
کسی از توابعان و لواحقه آنها زنده نگذاشتند

پادشاهی دلیپ سنگه

چون هیرا سنگ از کار مخالفان بپرداخت روی توجه بسوی شهر آورده
شهزاده دلیپ سنگه را که بس ده سالگی داشت برفراز تخت شاهی

جاداده جاده نورد بادیهٔ پرستاری و فرمان برداری شد
ملک را بیاوری تیغ آبدار از معاندان بدکردار پرداخت و پس از تدارک
معرکه آرایان بداندیش اشتهار یافت که بهائی گورمکهه سنگ
سرگروه خادمان درگاه فیض پناه شری امرت سرجی که از مدتی
مدید بطمع حکومت و جاه که طرفه در دست جالکاه با وجود موجودی
دولت بیشمار از شیوهٔ ستودهٔ خود دست کوتاه ساخته در امورات ملک
گیری و معاملات امیری ساعی و تیز رفتار مصر بلی رام نامی که خزانه
گوبندگده را محافظ و مختار بود در مشورت چشم زخم رسانیدن راجه
دهیان سنگ با معاندان خصومت کوش موافقت و کوشش داشتند
بمجرد تحقیق راست و دروغ هر دو را بسزا رسانید ملک را از شر آنها
رهانید آمدیم بر کوائف ایذایار در همین سنه ۱۹۰ ناظم انجا که شیخ
غلام محی الدین باشد بتحریک بعضی صوبه داران راجه گلاب سنگ که در این

جز و زبان تصرف اطراف تبت در دست دارند بطرف گلگت لشکر کشی
کرده مردم بسیاری از روی ناهمواری نا خوشی بیوست شدند نیز
بسبب قلت غله و آذوقه دران راه مخوف تلف گردیدند مجددا
مجاهدان جنگجو بهادران قوی بازو بکومک رفته بودند چونکه
بدستور دست چاره سنه‌ها پای سعی شکسته دیدند اکثری رو بگریز
نهادند و بعضی در جنگ کشته شدند جماعی که پا برجا بودند بسبب خوف
و ترس ورود سرمای زمستان بی اجازت سرکار معاودت اختیار
نمودند بهر حال زمستان امسال چه از عدم برودت برد و سرد و چه از برکت
ارزانی غلات جان پرور بافضال بهمالی بآسانی بسر رسید بلکه همگی
یکماه و چند روز بازار سردی گرم بود بعد انقضای سرما ساکنان
خاک را نداء فرحت افزای آمد آمد خسرو بهار طرب ناک ساخته
درینسال شیخ غلام محی الدین روزی در ایام بهار بطریق سیر و تماشا

بطرف پرگنه بهاک رونق افزا شده رفته بر سر چشمهٔ شاهی
که آبی مصفا دارد و سابقه برین پادشاهان چغتائیه در تربیت
عمارات آن سعی جمیل بکار برده بودند رسید و از بسکه آب روح
پرورش دید خوشحالی کردید اما چون تعمیرش روبخرابی آورده
بود بهمت به ترمیم آن گماشت و مبلغی کثیر بمصرف تعمیر چشمهٔ مزبور
رسانیده سر نو رونقی تازه بخشید تاریخ مرمت چشمه بحساب سنه ۱۰۶۰
هجری بدین عنوان یافته شد ٭ ز عین فضل وجود پاک یزدان
که وصف ذات بحثش بیگون شد ٭ محی الدین کریم صاف مشرف ٭ که از فیض
روان دریا درون شد ٭ بآب و تاب حوضی خوش برآراست ٭ چو عقل
ذوفنونش رهنمون شد ٭ بانیار کف عمان مثالش ٭ تلی این گلستان
رضوان نمون شد ٭ نبودش پیش چندان آبرویی ٭ به تزد ستیش
اکنون بین که چون شد ٭ پی تاریخ این سر چشمه نوشت ٭ بدل اندیشه و

قلم

فکرم فزون شد :. بروش غیب گفتا آب جاری ./. ز حوض چشمهٔ
شاهی برون شد ./. دیگر اینکه چون زبردست خان مرزبان مطوفاما بود
که بردی کهن سال و ابتدای ترقی جاه هیچگاه تا اینحال در جنگ
مدعی گرفتار نیامده چنانچه در هنگام حکومت دیوان کرپارام که در
سوانح سبق ارقام یافته است حرکت بیغوای ازو سرزده بود
بنابران دیوان موصوف مد انجد و وی لشکرکشی کرده با او پس نیامد
آخر مصلحت در صلح دیده بصلح و صفا معاودت نمود حال از روی
کافرنعمتی یکی از منسوبان نامسلمان خود در دست قلعه‌دارانی گرفتار آمد
حکم آوردن اینجا و دریافت از خوف ناگوار توابعانش روادار
جنگ و پیکار گشته میخواستند که سر بشورش بردارند و نگذارند
که او را بامضوب آرند مانع آمده یکی از من حرکت بیجایی سر زده
دوم مرد پیرسال خود را دم البته کرد آستیبی بدامن من نخواهد نشست

و در معرکه آرائی غیر از آثار مخلوق چیزی متصور نیست ازین رود دست

از جنگ باز داشتند در بخار رسید با نواع بحر مستی در قند و بند

پابند افتاد و بندت راجه کاک در سوپا قلیلی لشکر جهت نبد و بست

ملک و برپا ساختن قلعه در مکان کهوری ماموری یافت از شنیدن این خبر

متوسلان سلطان مذکور باندیشه شور و شر سر بر داشته راه سیر باده

رو گردانی شدند هر چه دست یافتند در آثار آنها قصوری نکردند

ماموریان این امر با صلح عرضداشت بسرکار کروه بودند منظور بتعداد

بعد مکرر و مکرر کومک تعین شد و کاری پیش نرفت مردم بسیاری تلف شدند

مدت بحاه بازار این حرف و کرم بود عاقبت کار مخالفان متعینه های

انجد و در امحاصره اندخته راه رسیدن آذوقه مسدود ساختند بنقت

شبانه روز به تب و تاب درگذشت در آن ضمن مردم رحیله که دغا باز اند

با غنیمان در ساخته ازین رو کار از چاره گذشته در ششد ناکامی افتادند.

وآخر الامر مظفرآباد و پاین لبینه زوری سلطان تحفه خان کبوری غالب
آمده بسیاری از دلاوران بقتل رسانیدند واکثری اسیر کردند قلیلی راه
گریز یافته هزیمت را غنیمت شمردند راجه کاک به همپای و رهنمائی
سلطان مظفر و یاوری بخت خود از جنگ آنها خلاصی یافته داخل
شهر گردید وازین رو مدعیان دلیر گردیده قدم جرات پیشتر نهادند
وتا بیرون بارهموله واطراف بالای پته اوتر قدم جرات برکشیدند
سردار سنجان سنگ با مقصد سپاهی بها در و نهتو شاه نامی بنابر
سد راه آنها از سرکار تعین شد سرداران مذکور بنابر منافقت مردم
روحیله که فیمابین نزاع داشتند در سوپور شکست نهتو شاه در بارهموله
رفت ایمعنی باعث کبر وغرور مفسدان گشته باطراف کامراج دست
تاراج برکشودند در هرجا و هرده که خانه از هنود بود آتش در زدند
از انجماعه هرکه نجات یافت بسعی وتلاش دل از مال و مواشی برداشته

بشهر نرفت الّا که اسیر جنگ آنها شد با نواع خواری مبتلا گردید از انجا که
عهدی از مبارزان بمقابله در میدان نرفت بنابران شبانه گاوها
در قصبه‌ها سوپور بقصد ستور و شتر آمده و دود از چندین خانه‌ها هنود و
مسلمین بر آوردند و چون چنین شد کرت ثانی بیذت راجه‌ها کاک مطالبی
حکم حاکم بابت قرونت نیدن تا بره فتنه بقصبه سوپور روانه گشت
آنها را بتدبیر صایب و رای درست باز گردانیده ملک را از شر آنها
خلاصی داد چند نفر سکهان را که در طریقه‌شان موی سر تراشیدن
مذموم و شوم است از تراشیدن دست و پا و حلقوم است سر موی فرق
نکرده بودند رهای یافته موی کنان شانه آسا الصید زبان احوالات
پریشان حالی حالی موشکافان حضور عدالت دستور خالصه جی ساختند
از شیوع این امر سراپا تصویر چو موی تاب دیده به پیچ و تاب در افتاده
فوجی از ظفر مشحون را حکم ارشاد که بدان ناحیت روانه شود تا برای

که در

که درخور چنین بدعت ناپسند بود در حسب آنها بسپارند و بگذارند
که تا بار دیگر هیچ گردنکشی چنین کاری نکنند پس شیخ امام الدین
باتفاق سردار حکما سنگ و جندا سنگه و لبش سنگ وغیره مساوی
هفت هشت هزار از راه پنونچ و کلال سنگه پوره و تدی با سرو
سامان لشکر نصرت توامان بنابر برهم زنی بداندیشان از حضور
مامور شدند شنیدن این رویداد قلعه کیان مظفرآباد در ازاله
افتاد و نجف خان کهوری وغیره کوهکیان بپا گریز نهاده در کوه و
جبال پنهان شدند هیچ یکی تاب مقاومت نیاورد **در بیان
کشته شدن هیرا سنگه** و نیز ورنیسال راهیرا سنگه که بمسند آرائی وزارت
ممتاز بود سرداران خالصه جی تاب تحکم او نیاورده تخم کینه در مزرعه
سینه ها کاشته شد همت بر کشتن او بر گماشتند هیرا سنگه برتی برامعنی
پی برده و خوف و هراس بر او غالب گشته نهم ماه پوه مطابق یازدهم

ماه ذیقعده سنه الله با مصاحبان و سازهمراهان دلنواز این راز باز نمود

که بیهانه شکار از لاهور بیرون بطرف جمون روانه شود با کمال سرعت

و استعجال باتفاق سوبا سنگه بچه راجه گلاب سنگه سه نفر مصاحب

دیگر فیل سوار با جمعیت هشت صد پیاده در راه جمون نیفانه و دفون

پیش گرفت قابوجویان فرصت طلب از همطلب آگاهی یافته شتابان و

پویان با اسباب و آلات جنگ و اسلحه توپ و تفنگ به تعاقب شتافتند

بمفاصله هفت هشت کروه راه بسان بلای جانکاه با تیغ های آهیخته

بر آنها ریخته بمجرد ورود بضرب تیغ دشمن کوب دود از نهاد او و همراهانش

از پا درافتاد و همراهانش بر آوردند بگوله توپ فیل سوارش از پا در افتاد

ز وود تر هیچ تخر بر زمین آمده بقصد اضطرار راه فرار پیمودند غازیان

چابکدست مانند شیر مست بملاحظه بلند و پست در زد و بست بیرحم

دست یافتند بوجهی صرفه نکردند از انطرف تیر تعدد و سگنی و حرف افکن

کوتاهی نشده بود چون جای قضا خالیست سودی نبخشید در آن کلفت

و ملالت دلاوران بکبر در معرکهٔ نا انصافی دو نا گردیده سر ماجها

بیراسنگ با سه چهار نفر رفیقان دیگر او در لاهور آورده بر هیچ

دروازهٔ قلعه آویزان ساختند مخلوقی ازین آشوب نا مرغوب و

خزین جامهٔ نشاط و خرمی قرین گردید القصه شیخ امام

الدین از بنوج کوچ کرده بیست و دوم ماه سنه الله وارد بارتموله

دو روز در آنجا گذرانید و بقصد اخراج شیر احمد بینه که با طرف

کامراج دست بتاراج کشاده بود از قصبهٔ سوپور ایلغار نمودن لشکر با نزا

فرمان داد که پیشتر بکران جودت جولان داده قلع و قمع بد اندیشترا

نمایند شیر احمد تاب و ستاد در مقابله و استقامت دل از دست نداده

بهر کیف چون مدعی را قوی دید پا بگریز نهاد و در ماکام نار که مکانیست

تنگ و تار رفته نشست کمر بمقابلکی بربست از نیطرف نیز لشکر ظفر:

تعاقب نموده در موضع چوکل پای ثبات افشرده تا نشستن آن تحت
از جا نجنبیده متحرک شده چند کس از تفنگ انطرف زخمی ساختند چون همه
معرکه آرائی ازوی اسیر افتادن سلطان زبردست خان اتفاق
افتاده بود جرنیل کلاب سنگه از مظفرآباد پیغام فرستاد که
سلطان زبردست را فی الفور بدینصوب روانه نماید که آتش فتنه
فرو نشیند با استماع این شیخ امام الدین از سوپور قدم برداشته باز رونیه
در آنجا گذاشته بسرعت هرچه تمامتر بخدمت پدر بهره ور گشت
بصلاح همدیگر سلطان زبردست را دست بدست سرافراز نموده رخصت
کردند ازین رو تمامی فتنه انگیزان با وطان خود برخاسته رفتند
لشکریان انجدو دررو بسوی شهر آورده فتنه و فساد فرو نشست
بهرحال زمستان این سال بحد اعتدال سرما بانقضا پیوسته الحال
گذارش احوال سال آینده میشود چون مکرر در تحریر در آمده است

ابتدار

ابتدای حکومت خالصه‌ها جی بنابر آزار ما و گاوان چقدر مخلوق بقتل
رسیدند با وجود آن دران آوان بعضی مجهولان بتحریر عکس
طرز و آیین مقبولان سعادت سیر برجزرلی زبانان کمر بر بسته‌ها
بعد انقضای چند روز از نوروز بابن تهمت کدورت سوز
چند نفر در دست ملازمان جرنیل لشن سنگ گرفتار آمدند مساوی
هجده کس مرد و زن و اطفال در صحن خانه‌ها شیرگد بآتش میداد در
دادند در چنین آوان ظهور وبا بنصیب اعدا که ذکر آن ماشایا نیست
گردید و مخلوقی بیاد فنا رفت قریب دو ماه نایرهٔ این بلا بالا بود
تاریخش اینست سنهٔ بکرمی ذکر دم سوال درعقل کل سموت زبهر این وبا
درنالهٔ‌ها شد گفتا بگو ای وا دریغا حسرتا ۱۲۶۱ هجری ؛؛ قلم‌ها دل
چاک تاریخ گفت ؛؛ دریغ از وبا آه آه از وباها ؛؛ درین ایام
شیخ غلام محی الدین ومعهٔ امام الدین و توابع و لواحق صاحب کاران

و پیشکاران شهر از شیرگد برآمده روزی چند در باغ نشاط و شالمار
بسر برد حتی که زحمت این سموم فرو نشست باز در شیرگد تشریف
آورد و نیز دران آوان فیروز الدین نام بچه سلطان محقق خان
کهوری عنایت الله نام برادر شیر احمد بینه که بطریق یرغمال
از مدت در شهر کدبان داشتند شبانه بعزم گریز از جای سکونت
باتفاق همدیگر روانه شده بدر رفتند فی الحال جاسوسان اخبار
بسرکار رسانیدند بمجرد آن جماعه از ملازمان بتعاقب شتافتند
زود در حدود چهل بمقابل هم در پیوستند عنایت الله چابکدستی
بکار برده خلاصی یافت فیروز الدین اسیر افتاده هرچند نا دستداد
پای تردد و تلاش استوار گذاشته چند کس را زخمدار نمود و خود هم
دو سه زخم برداشت اما هیچ پیش نرفت در همان اثنا پروانه طلب
حضور شیخ امام الدین صادر گردیده در جواب پروانه شیخ غلام محی الدین

احمد لس

عرضداشت خود برنگاشت چون مقدمهٔ خیره سری برزو بکار آن
بشرط حکم سعادت قرین میان امام الدین در هنجا کوئی نقشای سرکرم
باشد غلام بخاکبوسی درگاه مشرف شود واجب العرض را دستخط شد
از دو کس بهر که صلاح باشد زود تر بیاید پس بروز پنجم ماه آسوج
مطابق شانزدهم ماه صیام سنه الله یا تحالف و سرانجام از قسم
پشمینه و زیور و آلات و فرمانات و شهار و غیره اسباب
بتعجیل و شتاب بظاهر شگفته روی بباطن از فکر مهاجرت فرزند
رحمت مساوت و اندیشه مقدمات حکومت با خاطر شکسته دل
بر اضطراب میان امام الدین نایب مناب گذاشته با همگی
متوسلان و توابعان با برکات در آورده از شهر روانه شده
در هیره پور فروکش نمود و در انجا خبر رسید که بلاهور شر و شور
پدیدار گردید اینکه هشیار و را انکه که تعهد و پیمان از اتهک

آورده بودند و در راه باغوای بعضی کوته اندیشان نامهٔ سیاه
از تیغ در گذشت ازین زمزمه کلی در سلطنت رو داده است لیکن
شیخ امام الدین وسوسهٔ خاطر راه داده پای توقف در دامن
تغافل کشید و پس از مدت یکماه روز از راه پانیور که گل زعفران
شگفته و خندان بود تماشای آن بشگفتگی دل حاصل ساخته در قلعهٔ
شیرگده بازگشت ممکن گشت بسبب ممانعت خالصه‌ها که در ترمیم
سقف و بام مسجد جامع تغافل بکار رفته بود اجازت داده بمصرف
زرهای کثیر رونق تعمیر پذیرفت نیز در اکثر جاکه حقامساجد
از حوادث وغیره رو بخرابی داشتند سر نو آباد کردند در اخبار
روزهای سبق که کل این مدعا بر طبق غرض شگفتگی یافته است که مخلوق را
از آزار خار بلا و ستم در پیش آمد چه رنج و الم عاید حال کردید
درین صورت شایان آن بود مناسب چنانکه در ضمایر صغیر و کبیر

برخود

ترحم و شفقت افزاید به ضد عداوت دلهای مردم به
نرمی دل گراید نه بسختی و عداوت **آمدن صاحبان انگریز**
بدرعیه تسخیر لاهور و جنگ کردن با سنگهان و عاقبت
بعد خونریزی طرفین بصلح گرائیدن مراد اصل که در تحریر این روداد
گذارش بیوفائی دنیای سبک سیر و سست بنیاد است اینکه در ماه
اشوج از قرار اخبار لاهور بوضوح پیوست که صاحبان انگریز بنظر
بر بی انتظامی امورات سلطنت ستیزآ و نیز تلاش دارند باوجودی
سپاه و لشکر بجنگ و پرخاش آماده و تیار اند با ستماع این خبر بهادران
دلاور بحضور شهزاده آمده درخصوص مقابله مخالفان درخواست
اجازت نمودند ازانجا که بنا بر کشته شدن شهزاده پشور سنگ
وغیره با خبار خود آنها آرزوی گونه درمیان بود باتفاق رانی
که در حکمرانی کامرانی داشت در جواب فرمود چونکه هر یکی بجا خود

صاحب حکم و مختار است حکم مارا چه اعتبار است جوانمردان دلاور با شنیدن

این گفتار بعرض رسانیدند شکوه های گذشته در چنین هنگام که

دشمن در کمین است بر زبان آوردن مصلحت کار نیست پس از تامل

بسیار فرمانداد که مقابله غنیم شده دمار از نهاد آنها بر آرند

بمجرد اصغاء دلاوران ظفرنشان فوج فوج چون دریای پرموج

مانند باد از آب ستلدر در گذشتند و کمر بکینه خواهی بر بستند

و جنگ در پیوستند جانبین بسیاری تلف شدند چند روز جنگ

قایم بود و مصر یعل سنگ که بهرادلی قشون منسوب از زخم بر داشتن

دل از دست داده از جمعیت مجاهدان دست از کار و راه باز داشته

پای اقامت از میدان پس کشیدند همین معنی موجب دلیری آنها

گردیدند در همان اثنا سردار رنجیت سنگ سر وقت حاضر بهر جهت

دست یافت در کند و کوب معاندان رخ بر نتافت دیگر با براهیم

بعد از ویل

بچهٔ ساون مل والی ملتان که بعد وفات پدر بحکمرانی آنطرفات
مامور بود بر لشکر ثانی که بدانسو بشورانگیزی تکاپو داشتند
تاخته بنحویکه میبایست در تدارک شان حرفه از دست نداد
منهزم گردانید مشاهدهٔ این حال از در صلح درآمده بنامه و پیغام
باین آئین ابواب مدعا بر گشادند چون پادشاه شما هنوز خورد
سال است شایان نیست که سالخوردان با خوردسالان بستیز
آویزند مصلحت کار اینکه بدستور عهد و پیمان رنجیت سنگه پادشاه
راه وصلح صفا گردیده دست از جنگ باز داریم آئین قدیم خالصه
ها را ازین پیغام پسند طبع نیفتاده کرت ثانی بجنگ درآمدند
و در لدیانه لشکر و شور پرداخته بسیاری را عرصهٔ تیغ آبدار
ساختند بهجوم و اجتماع سرداران شام سنگ وغیره بر آنها رخنه
با تیغهای آهیخته مساعی و سعی هزار تن از دشمنان حیله ساز از تیغ

از ینطرف نیز بقدر بیست نفر سردار و غیره مردم قشون بسیار
جاده نورد سر منزل ممات گردیدند درهمان آوان راجه کلاب سنگه
نظر بر خیراندیشی در لاهور رفته باصلاح و مشوره رانی بنامه
و پیغام راه صلح و صفا صاف و مصافحه بمرضی خالصه
ابواب دوستی وا نمود ازین رو پشت قوت شان قوی گشته
پنجم ماه ساون از راه کسور ضیا بر جهم حاکم انجا از دریای
ستلدر گذشته بجانب لاهور آمدند بمجرد ورود حاکم کسور
را بعلت اینکه با پادشاه خود چه وفا کرد که با ما خواهد کرد بصدمه
توپ بباد فنا در دادند که باعث پند پذیری نمک حرامان
دیگر شود نیز بسیاری از مردم متوطن ازجان درگذشتند
زن و بچه شان اسیر و دستگیر درافتاد بعضی معاندان شقاوت
بنیان که از چندگاه خواهان چنین فتنه تاشایان بودند معتمدان محض

بحشم

بیشتر روانه ساخته بنای اخلاص و اطاعت مستحکم نمودند ظاهر است
در مملکتی که برق خصومت رخ برافروزد چه عجب که خرمن آسایش
خلقی بسوزد و بهر گوشه که کمان کین چله شود چه گمان که جان
عزیز آهوی هدف تیر بلا گردد مختصر آنکه صاحبزاده چون شکار
مرام بدام و باده مراد بجام درافتاد شهزاده دلیپ سنگه را
بنابر مصلحت وقت بر تخت سلطنت جا داده بدست آویز
عهدنامه رنجیت سنگه پادشاه که سبق برین چندگاه بآنها
بامضمون در قلم آورده بود از جانبین هر که اول از دریای
ستلدر گذر نموده بقصد عداوت و پرخاش تلاش نماید
دو کرور روپیه بعنوان نذرانه ادا سازد ازین دعوی کار
پردازان مملکت را محال سوال نمانده ذمه داری مبلغ مذکور
واجب دان شد در عرض چند روز پنجاه لک روپیه کارسازی نموده

یکنیم کرور دیگر را راجه گلاب سنگ ذمه داشته اطراف بسیار که
قدیم در تصرف داشت بعلاوه خطه کشمیر متصرف گردید از وقوع
این فتنه انگیزی و معامله نافهمی اکثر ظاهر آراستگان باطن خراب
کامیاب و بعضی دولت خواهان عبودیت انتساب در ورطهٔ
اضطراب درافتادند تمام شد حقیقت سال گذشته وقایع آغاز
۱۹۳ نوروز سنه الهی چهار هزار و نهصد و بیست و دو سموت
بکرماجیتی سنه ۱۲۶۲ هجری سنه ۴۶ انگریزی یکهزار و هشتصد و
انگریزی یکهزار و هشتصد و چهل و شش که عبارت از سنه عیسوی
باشد بعد انقضای چهار روز مطابق چهاردهم ماه چیت مساوی
بیست و ششم ربیع الاول شیخ غلام محی الدین که حاکمی خیراندیش
و سخاوت پیشه بود رخت عزیمت بدار البقا کشید آن روز
علما و فضلا و فقرا و پیرزادگان و سادات و سوداگران و اهل و

وهمگی باشندگان شهر چه خورد و بزرگ چه دانا و چه سترگ
پیرامون کوه ماران گرد آمده درون آستانه مبارک
سلطان العارفین شیخ مخدوم حمزه به تجهیز و تکفین و تدفینش
برداختند وفاتحه نجات و رستگاری بالحاح وزاری
از درگاه باری ورد زبان ساختند زیراکه امیر نتبه بمضمون
الثالث و بالخیر باجرای احکام حکمرانی نسبت از مرتبه سابق
نیت خیر طویت برگماشته باقصی غایت مهربانی در
باجوئی خلایق مصروف داشت سموت سال رحلتش همچنین یافته شد
شیخ عالی علام محی الدین نیک کردار بود و پاک سرشت
بود تا زنده داد زر بسیر حاتم کرد و تخم نیکی کشت تاریخ
رفت پدرود کرد دنیارا ؛ جای در تخته ساخت تخت بهشت
از سر گفتگو گذشت و بگفت ؛ ملهم غیب شیخ شد به بهشت

تاریخ سنه هجری باین عنوان :: شیخ افضل علام محی الدین
بود بی مثل در سخاوت و داد :: کرد پدرود دار دنیا را
سوی عقبی چو روی خویش نهاد :: ملهم غیب گفت تاریخش :: سید
المرسلین شفیعش باد :: مخلص کلام آنکه اظهار نمود صاحبان
انگریز است چنین که چون علم اقامت در لاهور برافراشتند
شهزاده دلیپ سنگ را بدستور تخت نشین و تصرف اطراف
پهاړ و خطهٔ کشمیر بطور راجه گلاب سنگ واگذاشتند پس از چند روز
باتفاق بعضی صاحبان بصوب جمون آمده برای ایام الدیع
برنگاشت چون صاحبانرا هوس سیر و تماشای کشمیر مذکور
خاطر است لازم که از منزل بهبال تا نقشهٔ شهر تهانه‌داران
و زمینداران را حکم شود که راهها هموار نمایند و در هر جا و هر مکان
اقسام ضیافت شایان موجود دارند نشود که دقیقه در مهمانداری و

فرونگذارند

خدمت گذاری تغافل و تکاسل بکار نرود و بورود این ارشاد
از قسم انواع خوردنی اقسام فرش وغیره اسباب در هر جا
ارسال داشته فرستاده بارا حکم صاحبان باشد راهبر و راه ز
انقیاد شوند خود هم پانزدهم ماه شاکه سنه ۱۹۳ از شهر روانه شده
در قصبهٔ اننت ناک منتظر وقت ماندند یکهفته مطابق بیست
دوم اینماه ورود صاحبان که همگی پنج نفر و چند نفر ملازمان
دیگر بودند در قصبهٔ مزبور واقع گردیده بملاقات هم در
پیوستند از آنجا کشتی سوار بسوی شهر روی ارادت آورده
در باغ نباتها داده شیخ فرش اقامت گسترده چند روز
بملاحظهٔ اطراف جوانب شهر و دوکاکین شالبافی و تماشای
قلعهٔ کوه ماران و تالاب دل و تالاب اولر وغیره مکانها
بسر بردند تحریر یافت

Perzsa O. 93.

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences